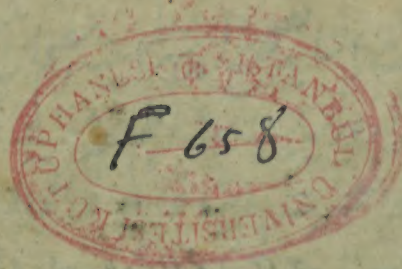
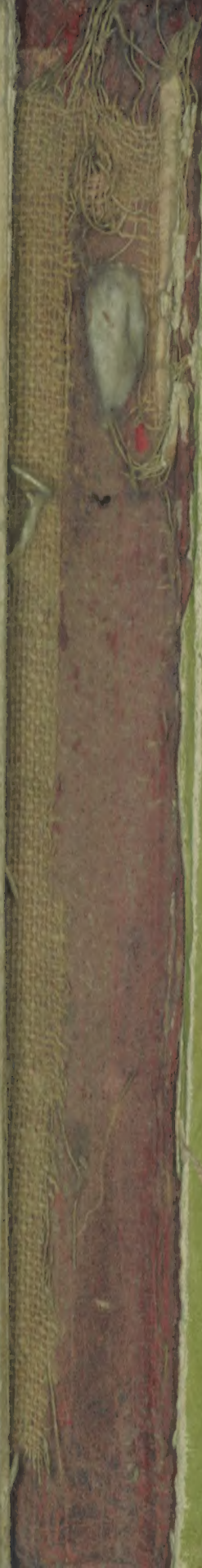


no 7676



[Faint, mostly illegible handwritten text in Arabic script, likely a library inventory or description.]



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل لبلال السد الذي ذكره من افواههم من خلق الله
بذلك لانه الا الله وحده الصلوة غايته سيد الاولين والاخرين محمد
المصطفى الذي لم يخلق العلم لولاه وسيله لوصول اهل الايمان الى متمناه
سكن بهرون از اندازه وقياس حضرت واجب الوجود پير اكره دليل
وجود او هم وجود اوست **مشق** توبه و بشناس اورا بخود راه از
خزیده و نه از خود و سناش مصون از احاطه كنجش ذات اقدس
صاحب الجود پير اكره نموده بود عالم و عالميان بر توى از انوار شهود
اوست و در و نماجد و در مظهر اتم هم عظم و بر آل و اصحاب او كه بايان
طريق قوم اندا به الابد ين ال يوم الدين متواتر و متواله باد **اما بعد**
برضا براى بصائر پوشيده مانده كه بسج سعادته عالم ترا معرفت
و بسج شقاوت و سافل ترا از جمالت نيت كه حضرت علم القبول
ذات و تترتبت صفاته منزه مانده كه و ما خلقت اجن والانس الا ليعبدون
اكره مفسرين گفته اند اى يعقوب عالم بمنزله جبرئيل و آدمي
بمنزله روح آن جناب بعضى از اكار گفته اند قدس قدس قابل
عالم جوتنى بود در جهان مانده جدا يا آيينه نه نور درو نه صفات آدم
بحال خود جوشد جلوه عاقل را جان داد آيينه را او جل و اشرف
آدمي است و خلقت آدمي از براى معرفت است و معرفت كار ذل بشرك
مخلوقه

بايد

بايد صحت بايده تا معرفت را بشايد صحيح دل شهادت عظم آن جمعيت خاطر
و جمعيت خاطر را امور ضروريه بسيار است اتم هم مهنيت ملك است و نظم
اين مهنيت بوجود خود حضرت بايست كه نظر الله المدد و في الارضين
انتظام ميبايد پس هم كس لازم است كه دعائى با دشا و وقت خود كند
تا تصحيح دل تواند نمود و ابواب فتوح بر روى خود تواند كشود و لا اله الا الله
عالمى ميباشد و در خود او از دريائى با مبداء و منتهائى سياست
آب خورده برورش بايقه باشد كه اصلها ثابت و فرعها الينا تزلزل
كل من باذن ربنا صفت است با وجود نسبت نسبه مناسبت
و حاشا نسبت با روى داده كه نسبت نسبه مرتبه كمال رسیده ميباشد كه
و اسطر ظهور آثار عجب و انوار غريب شود و بمضمون الانا تير شمع
آنا زكاهرى كس دلالت واضح دارد بر الهوار در و او اين ميمش
ست كثر انذيل خبايخ بر و فغان اصطلاحات محققين صوفيه تركه قدس
افند ما سر اتم الا قدس غير خفى است كه در مرتبه عجب نايز هر كس
حار و زخما كه نود همان حال و اعتبار بعد از يافتن شرائط وجود
او از تباطى حضرت وجود مطلق پيدا كرده در مرتبه از مرتب معينه
در مرات ظاهرو وجود ظهورى ميكنند پس از اوضاع و اطوار اس بناوه
جلاى بناه كه حضرت خلاق عالميان بصفه رحمانيت در ايشان
تجلي كرده اهل عالم را در آسايش ميدهد و پايه ميستان بر دك مغي عبوديت
مرتبه علياست از مرتب مقابله در كه الهى در مرتبه عجب نايز و عجب
او كه مقام احديت عبارت عبارت از من دوست در نهاد و با و شاه
عالمى نهاد و كفو و شسته با اضافه آن با هم افزايش هم ميباشد

این دات اقدس بوده برای این اسم عظیم جناح در لوا مع اینست که
یافته جهان مفهوم میشود که هر چند تمام اهل عالم خواهند که خاشع گشته
نمایند جناح منقول است که مردی مارون ارشد را امر معروف کرد و مارون
در غضب شد خوست تابشش رساند استری و شت بغایت خوی
و مود که آنرا در ابا و بسته در زیر دست و پای او گذارند تا بدل کشش
جنان کردند که از آن استر گیسوی بفرستید بعد از آن فرمودند و خانه
انداخته همه راههای بیرون شدن را سد و درختی که بکوه رسیده و تنه
بمیر و ملازمان مارون تسلی از فراغ این معامل و دید که در یک از بتهین
سیر میکند چون از خانه خبر گرفتند جناح جهان یافتند که سخته بودند
بنارون ارشد خبر کردند مارون ارشد آنرا در اطلب کرده پرسید که چرا
درین کوستان که در او روگفت آنکس که از آن خانه راه برآمدند و
شده بر او و مارون ارشد را عجب آمد بعد از آن فرمود که این مرد را سوار
سخته لغت بغایت و اجترم تمام در شد گردانید و مفاوی کند که آن
آن کسی است که خدایش عزیز خست است بخاشع گشتن کسی خار نمیشود مارون
هر چند خوست که خواستش کند نتوانست آنکس برای اسم الغرز بوده
حق حل و عمل اسم الغرزد و بجای کرده بوده عزیز من انارعت درین
عزیز کرده خداوندی زیاده از است که توان گفت یا نوشت اللهم زد
اللهم زد و ظل سلطنة عالم فارق مسکن الی یوم لا ظل الا ظلك و حشره
حتی لو انکم سلین رحم الله عبد اقال این بین بر متا لان صان
و متفکران تحقق پوشیده نیست که غنایت از او و سعادت از او
دستگیری کرده طایفه را از او که بعد کورستانیده و شربت طمینان

چنانکه مطمئن القلوب گردانیده که الاند که اقدس تطنین القلوب
و جمعی را بواسطه باد و سبب قوت و قلب شده که قول الهامیه
من ذکر اقدس بصل به کثیر و بیدی به کثیر انسل مصره و للمحبوب و بلا
للمحبوب و انسل است بقطعی خون عود قوم موسی زه خون بود
آن بود و بارین است که بعضی از متعفا مسکف و مکلان
متعفا که خود را مصروف شمرده و در لباس اهل تصوف نمینماید
و بده از شریعت و طریقت جز این ندارند که لغت شریعت
و طریقت میکنند و نمیدانند و در بدم طریقه اخذ کرده و پسند
اسرار هم و اوصل الی متابعم انوار هم سعی بلوغ و اتمام تمام
دارند و حال آنکه هر یک از بزرگان با انواع ضفاف علوم و فنون
و باطنی ارسته بوده اند و مانند آفتاب عالم تاب همه عالمیان
از انوار اسرارشان مینور شده اند و این را تا را الی یوم الهی
قیام ان عو و عه الهی است و این بدعیان با مغررا اثر
جز تقی کردن و انکار نمودن این بزرگان نیست از برای خدای
این با سعادتان همین حالتان رسیده و کافیت که خطا
بر بزرگان گرفتن خطاست اگر و فو از علم شریعت و طریقت
میدانستند یا از خدمت بزرگان بهره مییافتند مرا بیده صد این
اقوال و افعال پندیده نیستند بمحمل سواد و یک در ماده ایشان
مایه سواد و الوجه فی الدارین است سخنی است کل تصوفیه زکیه
قد سنا الله اسرار هم الا قدس را که در نور است مصدی نمیدانند
و خواندن شده تصرفات عجیبه که مثل خرافات ملک علام

بسبح و تعالیٰ است میکنند شمره آن غیر از قوت قلب خواهد بود
قولی القاسیه قلوبهم لغو و باور من شریک و فساد من نبات
احمالنا من بدده اشد فلا مضل له و من یضلل فلا هادی له
 هر چه اگر بر طریقت قدسنا اقد با سر ابرام کرده اند منقول
 و مستحب است اخراج بر مختار بعضی از بزرگان بنا بر مخالفت کسب
 مختار بزرگان دیگر مخصوص عقلی و با بدیه که از شریعت و طریقت
 زیرا که در شریعت مورد است که بعضی از امور است که نسبت به بعضی
 او میان مقبول و نسبت بعضی غیر مقبول است و بعضی از امور است که
 نسبت به کس در وقتی مقبول و در وقت دیگر غیر مقبول است بلکه
 در یک وقت بشرطی است و بشرط دیگر نیست و در طریقت نیز همین
 مرتبه مرعیت پس اگر از بزرگان اختیار طریقی واقع شده باشد
 بنا بر موافقت استعداد آن بزرگ و بران طریق مستعد از آن میباشد
 استعداد ایشان سلوک آن طریق و مقتضای کرده باشد سلوک فرموده
 و بزرگ دیگر را طریقی دیگر موافق افتاده و بران طریق سلوک میکنند
 و نمیکنایند بجز یک یکی که از بزرگان انکار کند زیرا که
 هر یک آنچه کرده اند بر وفق شریعت نبوی علی صاحبها التسلیم
 کرده اند چنانچه یکدیگر تتبع احادیث اکبرت علیه من اهل صلوٰت
 انعم الله علیهم است انعم الله علیهم کرده غیر خفیست که مطابق احوال مقتدر
 هر میکردند و در همه کتب معروضا و نزد همه علماء محقق است که هیچ چیز عالی
 تر از معرفت حضرت حق سبحانه و تعالی نیست اولیاء عظام و شایخ
 کرام از برای تحصیل این مرتبه علیا بعد از تصدیق عقاید و تهذیب اخلاق

و درین ظاهر با حکم شریعت علی صاحبها التسلیم اهل صلوٰت و اکل التیات
 اشتغال به حضرت واجب متعالی فی فضائل را فرموده اند بعضی که
 مشرب ایشان موافق ذکر سالیه بوده و از آن ترقیات یافته
 اند و درجات عالیهات رسیده اند طالبان را که استعداد ایشان
 مناسب آن بوده بهمان طریق سلوک فرموده اند و بعضی دیگر ذکر
 قلبی را اختیار کرده اند و سالکان را بآن هدایت کرده اند هر یک
 ازین دو طریق مقتضای استعداد سالکان ارشاد نموده اند
ذکر سالکان و مرتبه است کلی آنکه خود شنود پس دیگر آنکه دیگری
 هم شنود که حد و اخفا عبارت ازین دو مرتبه است چنانچه اهل
 طریق همین دو مرتبه را قرار داده اند و بنای حکم شرع را بر اول
 صحیح بر همین بنا نهاده اند تا که تصدیق حروف با سماع نفس قابل
 اعتبار در حکم شرع نموده اند اما اگر بر طریقت قدسنا ابرام
 فرموده اند که ذکر قلبی را در تحصیل مطالب علییه تأثیر مهم است این
 سخن نیست حق چنانچه مشغولان آن غیر خفیست پس معلوم شد که
 ذکر قلبی و اولیاء اخفاء و جدها مختار اخره کرم و اکابر عظام
 و اولیاء و مشایخ ذوی الاحرام بوده است عمل اکابر که مقتدران
 روزگارند که اما عاقلان را هم مقتدران نفس که باشند مقتدر
 نخواهد بود چون بعضی با او بان متعصبند در بند خودی و خود
 پرستی مانده اند و باب ذکر حد سخنان بمقتضای توقفات
 بالابن میگردانده اند و مشکلات مینموده اند بنابرین بنده فلیل
 النضا عظیم استطاعه خادوم الفقرا و المساکین مخلص لا کابر
 و الا صاغر من المسکین العبد الضعیف محمد شریف حسینی العلوی

بداهه اقدام الطریق لمصطفوی که مدآید و عهدی بعد از زمان طفولیت
 تا بالیوم که از ایاام شهور **الف و سبع و سبعین** من الهجاء النبویه
 سنین عمر او از خمیس که شرف قدم درستی نهاده و رخاگ زوایا
 آستانه ملائک ایشان بزرگان دین و کبرای اهل یقین قدس اقد
 اسرار هم بوده خصوصاً در سلک منزه کان حضرت قطب الاولیاء
 الکبر اقدوه المحققین سوره المدققین جامع بین علم الظاهر و الباطن
 عون الاسلام و معین المسلمین المحیی للسنه النبویه المقیم للشرع المصطفوی
 سیدنا و سید المرسلین و مناد مخدوم العالمین الحافظ للکلام السیاق و اتمام
 بعلم ارباب الفاروق بین الحق و الباطل الکامل المکمل مفتی الشکلیان امام
 الفریقین الذی عجزوا هم اولی الافهام من احاطه او ما و صاحب
 الآیات العلیه و الکرامات الجلیه هو الذی اشرق انوار جلاله
 جمیع بیسط الارضین و استنار منه تمام فوارات العالمین و منوط قطب
 التحقيق حضرت غرر ان عالم الشیخ العلوی الصدیق قدس سره و دعا
 ذکره من ملک لوده بنظرهای کیمیا اثر در اوقات خوش منظور شده
 بعد از ان شرف خدمت و سعادت صحیح خلفای عظام آنحضرت قدس
 سره شرف و مستعد شده با نفاس نفیس آنحضرت قدس سره روح
 اقدار و احکم سر او از می یافتند اقدام الذی به انا لید او ما کنایه
 لولایان بدان اقد خویشت که شفیقه للمسلمین و اخذ البصیع لاهل
 مجموعه ترتیب نماید که مشتمل بر آیات و احادیث و روایات
 وارده در باب ذکر حمد و تضرع باشد بر دو مکتات منکرین میباشد
 دلی از راه نبراید و در عقیده باطل یافته و بنابر اتباع آن با او
 متعصب حضرت جوی سبانه و تعالی و حضرت رسالت پناهی صلوات الله علیه

بلکه همه انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین و صبی کرم و تابعین صلوات
 عنهم و اکابر طریقت قدس اقد سرهم در روز قیامت شرمند و نشود
 این مجموعه را بنانداشته و بر مقدمه و سر مقارنه خاتمه و نامیده شد
 این تالیف را بحجّه الذاکرن کرد المنکرین **مقدمه** در کتب معنی بحث
 و آخر متعلق است بآن بدان ای طالب صادق که در کتب معتبره مثل
 کاف فوائده و غیره نام آورست که البدهیه فی الاموال الحدیث الذی لم یکن یهوی
 من فعل الصبی و لکن الان یعین و لا یأمنضاه الدلیل الشرعی بحدیث
 کایت تو میده کرده شده در دین که نیامده است آنکار از صحابه از ان
 رضوان الله علیهم اجمعین و همضا نموده است جواز آنرا در اصل خود در منوب
 گفته است البدهیه زیاده فی الدین اول نقصان منه یعنی بدعت زیاده
 کردن است در دین یا نقصان از وی اما زیاده کردن جنبه رویش را
 بر مضان در پیوند و دینیت روزه رمضان کند یا غیره تشریح آتیکه
 تشریح پیوند و بطریق عقاید و جوب گوید اما نقصان جنبه خروج
 بحس من غیر المسلمین را با قضا و ضونه اند از میان لوقضا آنقصان
 کند این نزد حضرت امام عظم نقصان است از دین پس از کمینه است
 بدعت باید دانست که هر امریکه از حضرت رسالت پناهی صلوات الله علیه
 و سلم واقع یا از صحابه کرم رضوان الله علیهم اجمعین بصی سیده که
 کرده اند یا از تابعین رحمهم الله صادر شده یا دلیلی از ادله شرعیه
 دلالت بر جواز آن کرده بدعت خواهد بود زیرا که هر چه بحضرت
 خاتم الانبیاء و ارسلا علیه السلام منسوب است از فعل و قول و تقریر
 و عمل سنت است اینچنین آنچه با صحاب کرم و تابعین عظام رضی الله عنهم

نسبت باید از فعل و قول و تقریر داخل در سنت است تقریر حضرت است
 صلوات الله علیه و سلم آنست که کسی حضور بر نور حضرت صلوات الله علیه و سلم
 عملی کرده باشد ایشان صلوات الله علیه و سلم منع نفرموده باشند پس
 اگر شخصی بنا بر جهالت و جهل طبیعت و جهل بر اصل صلوات و غیرت
 فعلی را که حضرت شنیدند انبیا علیه من الصلوة اعمدا من السلام
 اعمدا و علیهم اجمعین کرده باشند و قبیحی را که او تابعین عظام هر چند
 اتباع نموده باشند و قبیحی که آیات و احادیث برود و جواز است
 آن دال باشند و قیاسات شرعی مقتضای محبت و محبت آن میکرده باشند
 آنرا کنند و مذمت نماید و فعل آنرا سفاهت کند از حضرت خویش
 و تقوا و رسول و صلوات الله علیه و سلم از اصحاب و تابعین عنوان الله
 علیهم اجمعین شرمند دنیا و آخرت باشد اگر توبه نکند و برین صفت
 و میسر اصرار نماید حق عقوبت شدیده مدیده شود و چنانچه مشران طریقه
 علیه ففریه جهریه علیه حضرت سلطانیه او ام القیام المومنین بار رفو
 العلیا اعلامها و اقام بین الامم من الخوارج العیوم حکامها **مقاله اول**
 در بیان ادله شرعی از آیات و احادیث و قیاسات و روایات که
 واردست در باب ذکر بطریق چهار درین مقاله چهار فصل است **فصل اول**
 در بیان آیات اما آیات بسط طریق استدلال بآن منیست بر شش وجه
 وجه اول استدلال با امر مطلق که در کتاب الله و در باب هر یک از افع
 شده منها قوله تعالی قل الله ثم ارفعهم و منها قوله تعالی قل ادعوا الله و ادعوا
 الرحمن و منها قوله تعالی و عبد الله كما ينبغي فادعوه بها و منها قوله تعالی
 فاذا ذكرنا اسماء الذکر و منها قوله تعالی و اذا ذكرنا اسماء الذکر و منها قوله تعالی
 ذکر اکثرا و بسجده بکره و صلیل و منها قوله تعالی فبسم الله الرحمن الرحیم و منها قوله تعالی

یا ایها الذین امنوا

و مثال

و مثال این آیات که امر است مطلق ذکر نزد حضرت ام المومنین
 المحققین حضرت ام عظمی علیه السلام مطلق بحری علی الاطلاق قاعده
 است مقرره چنانچه در همه کتب اصل و فروع این سخن مذکور و مستطوع
 است پس امر مطلق چون شل خبر و اخفاست میباید که هر دو
 ذکر را مورد بهشت درین سخن که از این مرتبه هر ایاحت است باید
 یا وجوب در میان علما محققین خلاف است نزد اکثر علما خفیه
 مقتضای امر مطلق وجوب است بر هر قدر در جواز مطلق هیچ تردد
 نیست باینست که ذکر مطلق ذکر که منضم خبر و اخفاست جائز
 بوده بلکه منضم و مذکور بوده بلکه واجب بوده و چه تا از وجوه
 استدلال آیات بنیات تمسک کردنست بمطلق آیاتیکه واقع است
 در مدح و ذکر آن منها قوله تعالی و الذاکرین ارفعهم و منها قوله تعالی
 و منها قوله تعالی و الذین اذکروا الله و جلت علوهم و منها قوله تعالی
 الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و منها قوله تعالی الذین یذکرون الله
 القلوب و مثال این آیات که واقع است در مدح مطلق ذکر آن
 دلالت صریحه دارد که مطلق ذکر سب مدح است خواه بطریق خبر
 خواه بطریق اخفاست هیچ یک از قسمین ذکر را بدعت نتوان گفت
 زیرا که آوردن بدعت سب مدح نتوانست وجه ثالث از وجوه استدلال
 بآیات رفع الدرجات نقل از انبیاست علی بنیا و علیهم السلام حضرت
 ذوالجلال و الافضال از احوال ایشان خبر میدهد در قرآن مجید
 بیان که ذکر حضرت او سبحانه و تعالی را بطریق خبر گفته اند چنانچه میفرماید
 و ایوب اذا نادى ربه و میفرماید و ذوالنون اذا ذهب مغاضبا

سنت من
بسیار است

فقط این که نقد علیه فنادی و انظلمات این لاله الاله انت و میفرماید
و نو جانمادی ربی ندا و میفرماید و نو جانمادی ربی ندا و میفرماید
فرود این آیات بقیات حضرت جیسی و تو با خبر داده که حضرت ابوب
پیغمبر علی نبینا و علی سلم پروردگار خود را نداده است و حضرت
یوشن سحر علی نبینا و علی سلم با و از بلند این ذکر گفته که لاله الاله انت
و حضرت نوح پیغمبر علی نبینا و علی سلم حضرت رب العالمین را ندا
کرده است در کتب لغت مثل جوهری و صحاح و غیره نمانده است که
النداء رفع الصوت و در تفسیر مثل تفسیر کبیر و غیره مذکور شده که من
شرط النداء الجهر و در تفسیر احقاف گفته است که النداء هو الدعاء با جهر
الاصوات پس هرگاه که ذکر خدا را از انبیا علی نبینا و علی سلم و افع شده
باشد بمقتضای کریمه اولی که الذین یهدی الله فیهما سبیلاً و الله اعلم
انبیاء علی نبینا و علی سلم باید نمود چون ایشانان جهر کرده اند پس
کردن ذکر جایز بلکه مستحب بلکه واجب خواهد بود بنا بر مقتضای صیغه
امر بافتدا و جهر را مع از وجوه استلال آیات مثل لاله انت که بسیار است
و آیات متعدد و حضرت جیسی و تو با خبر نداده است که حضرت
از ذکر بطریق جهر و اعلام از آنها فوری و او را ذکر است ربک و انظر
و حده و تو اعان و باریم نفور او و منها قوله تعالى و اذا ذکر الله وحده شهادت
قلوب الدین لا یؤمنون بالافره و بعضی از تفسیر مذکور شده که وقتی که
میشنند مشرکان قول لاله الاله انت و حده لا شریک له را از مومنان
میکشند که از آن از مومنان منطوق آیت کریمه است که و فی کل ذکر
کرده شود و خدا را به تنهایی گزینان کرد و دلهای کاخ و انکار

در اثنان

در اثنان پیدا شود بعین است که مراد این ذکر ذکر بطریق جهر خواهد بود
نماند و دلهای کاخ و آن رسیده شود زیرا که ذکر قلبی را هر کس مطلع
نمیشود و با آنکه الطلاق لفظ کفایت میکند مطلق جری علی طلاق
پس بدست منکر مطلق بدست منکر حدیث است و منها قوله
و اذا قیل لهم لا اله الا الله یستکبرون یعنی وقتیکه گفته شود مرکه و ا
این ذکر را که لاله الاله انت است شکبار میکنند چون بنای استکبار بر
سمیع است پس مراد این ذکر ذکر بطریق جهر خواهد بود و اگر مطلق هم باشد
مطلوب ثابت است و منها قوله تعالى و اذا ذکر الله الاله کرون و منها
قوله تعالى و من ظلم ممن منع ما جاد به ان یدکر فیما سیمه و می فرماید
و منها قوله تعالى و من یعش عن ذکر الرحمن لفتن فی شیطان فلو کفر من
بعث هر کس از یاد الرحمن باز ایستد شیطانی بر وی میبارد و میگوید تا او را
فریاد و غمناک باشد و منها قوله تعالى و من اعرض عن ذکر الله فان له عنت
ضنکا و خسرته یوم النقام و امری هر کس که روگرداند از ذکر بلند بر
سبی که در است معیت تنگ و در روز قیامت کور محسوس خواهد شد
مخفی مانند که در آن آیات مانع و معوضان از ذکر را بدست کرده اند
چون از ذکر خسران طالع نمیشاید پس مراد از ذکر بلند خواهد بود هرگاه که
مانع از ذکر بطریق اعلان و معوضان آن در قرآن مذکور باشند و از آیات
سابقه معلوم شده بود که ذکر بلند گفتن موجب نما و بدست است
بسیار است که ذکر بلند بدعت بنوده است ما را این بلند است که
حضرت جیسی و تو با خبر نداده است مانع و معوضان کرده است وجه خاص
از وجوه استلال آیات منزل البرکات است که حضرت ملک متعال

دو اجلال و الافضل منعمایه که من ظلم من کتم شهدا و عنده من اقد
 و میفرماید که ولاتکتبوا شهدا و میفرماید که من یکتھا فانہ اثم قلبی حال
 این آیات بینات نبی از کتمان شهدا و دست گرفتن لاله الا الله
 بزرگترین شهدا دست بدیل آنکه در حدیث صحیح علی صاحبہ السلام
 و الحجه آمده است که دو راهیست حضرت رسالت مرتبت علیہ الصلو
 و السلام عرض کردند که اگر ما را از بزرگترین شهدا و بزرگترین شهدا
 میآریم حضرت رسول صلا علیہ وسلم این آیت را بر خواند که شهدا اقد
 انه لا اله الا الله و بس و ایمان آوردند پس معلوم شد که قول لا اله
 الا الله بزرگترین شهادت بوده است و در کتب اصول فقه مقرر شده است
 نزد علما ما رحمهم الله فی قضا و دوم و تکرار میکنند پس باید که کمال این
 شهادت کبری که قول لا اله الا الله است از مومنان واقع نشود پس
 باید که هر آنکه از این طریقه اشتغال نموده بطریق اعلان گفته شود تا
 اجتناب از نهی لا یکتبوا شهدا و اشتغال امر حضرت صاحب شریعت
 علیہ السلام و الحجه که فرموده اند قولوا لا اله الا الله بحصول بیوند وجه
 سادس از وجوه استدلال آیات منیع الغنایات آنست که حضرت
 حق سبحانه و تعالی میفرماید که اذکر الله ذکر اکثر افعی باید که خدای
 تعالی را یاد کردن بسیار ذکر کثیر مطلق واقع شده چون بقاعده قول
 مطلق منصرف بقره کامل است پس میباید که کمال کثرت ذکر کمال
 از مومنین بمنصبه ظهور و حصول آید و این کمال کثرت ذکر کمال
 بذكر بلند امکان ندارد زیرا که زبان ترجمان دست هر گاه بذكر
 بلند گفته شود چهار فراد از افراد ذکر مرتبه حصول میرسد اولی

خبر و بیدم

از ذکر

از ذکر زبان که در دل آمده است و زبان ترجمان آن شده بعبارة
 دوم فردیکه بر زبان جاریست سیم فردیکه از راه گوش بواسطه سماع
 ذکر زبان در دل میافتد چهارم فردی که بعد از سکون هم از راه گوش
 بواسطه سماع صدای هوای ذکر در دل افتد مخفیانہ که فرد اول را
 اگر بنظر دقیق نظر کنی و طریق تحقیق را ساکت شوی و اینکه دو فرد
 ذکر است زیرا که فرد ذکر زبان که در دل است لفظیست مخفی و معنی آن
 نیز محصل است پس لفظ یک فرد ذکر است و معنی آن لفظ فرد دیگر ذکر است
 انحصار در سیم و چهارم هر یک دو فرد ذکر است باعتبار لفظ و معنی
 از راه گوش بموطن بوش رسیده پس در گفتن ذکر بطریق جدید در
 هر گفتن یک کثرت دوریه بیفتد فرد ذکر در مرات وجود ظهور میشود
 و اگر دیگر را این ذکر بلند زشت شود و ثانی در اربع ذکر که هر یک عند
 انحصار دو فرد ذکر است چنانچه سابقا معلوم شد و آن سماع را حاصل
 خواهد بود پس بعد از سماع چهار فرد ذکر که مرتبه حصول خواهد رسید
 احتمال دارد که مثل هزار کس شوند هر چند که گفتن مشغول نشوند چنانچه
 هزار فرد ذکرند که بطریق جدید کس نیست معین حاصل خواهد شد
 و بیفتد ذکر در خود ذکر است بدو حاضر شده و اگر عضای ذاکر معین
 بلکه ذرات وجود آن را بلکه خزینات همه موجودات را که هدای
 ندای ذکر با ایشان میریزد بمضمون حقیقت مشیون که که و ان
 من شئ الا بسبح بحمدہ و لکن لا نقول تسبیحہم که نزد تحقیق قدس
 اسرار هم بر ظاهرش صرف نیست و هر گاه که تسبیح باشند ادراک تسبیح
 سبحان نیز خواهند کرد پس هر یک از مذکور است و آخر است و از

خود مورد افرا و سبعة مذکوره خواهند شد چنانچه در این طریق علی بن ابی
طالب تربیت که سامع را گذارد که مثل افرا که اشتغال نکند پس هر سامع را افرا
سبعة مذکوره متصف شده ثمرات آن کافر الذی اگر اول خواهد رسید
بسمه در مثال زکی غیر خفرت که چنانچه نسبت بذکر او احد افرا و ذکر حرکت
دوریه در او که از دل بر زبان میآید و از زبان بکوشش میرود و اگر کوشش
میرود و از کوشش بدل و از دل باز بر زبان ذاکر میآید و است این دایره فایده
در عمل است اینچنین نسبت بدیگری این حرکت دوریه هست باین طریق که
از دل بر زبان آمده و از زبان بکوشش دیگری رفته و از کوشش او بدل و برآید
و از دل او بر زبان او آمده و از زبان او بکوشش ذاکر اول و از کوشش ذاکر
اول بشش فرامده پس باعتبار هم حرکت دوریه کرده لیکن حرکت دوریه
هر ذاکر نسبت بخودش قطع و در منزل دوریه تمام نمیکند که بعد از انتقال
دل قطع منزل زبان و کوشش کرده باز بمنزل اصل خود که دل است رجوع
نمیکند اما حرکت دوریه نسبت بسامع بعد از روان شدن از دل ذاکر او
منزل زبان او و سامع و دل سامع و زبان سامع و سامع ذاکر اول
این منازل پنجگانه را باید طی کند تا رجوع بطریق اصل خود که دل ذاکر اول
نخاید این حرکت دوریه که بطریق منازل پنجگانه واقع میشود و بعد از تعیین
خواهد شد بعد از تکمیل این حقائق بر صاحبان بصیرت محتاج نخواهد
ماند که بیک مرتبه ذکر بلند گفتن آنهم افرا و ذکر از دهانه عذم قدم در
بساط بسیط و خود میسازد که قوت متوهم از حجابی عدوان عافیت
نسبت بکار آن بر غیر متناهی غیر متناهی را افرا و در این نسبت معلوم شد که
در ذکر بطریق جبر و اعلان تمارف صوت بیشتر کثرت در افرا و ذکر بیشتر

بسم مثال را بر افرا و اقد ذکر اکثر کلمات و ذکر کثرت که مطلقه منصرف
بانت درین صورت مقرر و در غیر این صورت غیر متصور پس بحسب
انجام میدهد که مراد بذکر اکثر که امر آن شده ذکر بطریق جبر و اعلان بوده
و بفتح بیوست که بنده موسی نسبت شتغال بذکر جبر از توهم دخول
در بخت کلام حضرت ملک علامه سید محمد تقی که در باب مذمت منافع
میفرماید که هاید که روان اقد الا قلیل میسراید **فصل در احادیث**
واقع است در باب ذکر بطریق جبر منافع اقد الا قلیل میسراید من قال لا اله الا الله و بعد بها صوته میکند اقد تعا و اراجلال و یزق انظر الی وجه
یعنی حضرت رسالت مرتبت علیه من الحق و السلام اتمها و اعمها منقوله
کسی که گوید لا اله الا الله و بعد کثرت باین کلمه طیبه آواز خود را بکن
سازد او را اقد تعا در پشت و روزی کند او را شایسته جمال کمال
خود را و منها عن عبد بن ربیع قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا
سلم من صلوة یقول صوته الا انا لا اله الا الله و حده لا شریک له الملك
و لا یحمد و هو علی کل شیء قدير لا حول الا قوته الا ما قبله الا الله الا الله
و لا یعبده الا اياه له النور له الفضل و له الشان الحسن لا اله الا الله
مخلصین له الدین و لو کره الکافرون و رواه مسلم یعنی ایا هم مسلم در صحیح
خود که مشهور است بصحیح مسلم روایت میکند از عبد بن ربیع که از عمار
عظام اصحابند و صراحت عده اجمعین که گفت که بودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
علیه و آله که وقتی که سلام میدادند از نماز خود میگفت یا اراجلال و یا اراجلال
اذکار شریفه را علمای حدیث گفته اند که هرگاه که در حدیث باین عبارت
تعبیر واقع شود که کان رسول الله یقول که الا و یفعل که اولت میکند

بر آنکه عادت شریف حضرت سرور کائنات و خلاصه موجودات علیه السلام صلوات
 واکمل التحیات جهان بوده است بس نیابتن معلوم شد که عادت اخلاص
 علیه السلام بعد از صلوات ذکر حمد بوده است کسی که اندک پیش
 دارد درین متوقف خواهد شد حضرت قطب المحققین علیه السلام و غیث
 المسلمین امام الانام مقتدی طاهر العوالم جامع بین علم الطائفة الباقین
 الحافظ للکلم السیخ والعلم بالعلم الربانی سید المحدثین و سنده العلماء الربانیین
 الذی فی قصر بیان النبیین عن اوصاف کماله و تخریج ان النبیین عن الاتیان
 من محبت حال منقذی الشعلین معین الفریقین امام المتقین هم المتهوون
 محمد و مناد و محمد و المومنین هو الذی لا یلیق بکماله ان یأتی مثلنا بالاجزاء
 بتوصیف فانه اعلا و ارفع مما ادرک قلوبنا و عقولنا و اوها مننا
 که برین مکرر در کوزه چند کنی قسم یک روزه و لکن باین نام کمال
 الخلوص الاخلاص ما هو یلذی الی ما هو فی حضرت نعم ما قیل که برین من بیان
 شود بهر موی یک صفت تو از منرا منویم کرد حضرت خزان عالم شیخ
 الصمد العلوی قدس سره و اوصل البیابره که از اکابر و اعلم ان طریقه
 علیه جلایه فقیه جدیدی ثینه حضرت سلطانیه اند قدسنا الله بسلام
 الاقدس الیوم میبکس از بزرگان این طریقه علیه جلایه نیست الا که توسط
 یابد و وسط نسبت ارادت باین حضرت علیه الرحمه و المغفوره دارد در
 کتاب الحیات که از جمله مصنفات آن حضرت است بعد از استلال کردن
 باین حدیث و مشکاه الشویه مذکور است از برای سنت بودن ذکر حرمت
 کرده اند که بعضی فرموده اند که این حدیث منسب این است که فاضل
 الصلوة فاذا ذکر الله قیاما و قعودا و علی جنبکم یعنی وقتی که اذ کنید نماز را

بس از ان بیواسطه یاد کنید خدای را در حالیکه استیاده بشید و نشسته
 و به یلوا افتاده باشید این محبت که بر سبیل اخفا باشد یا بطریق حمد
 باشد و ذکر پیغمبر صلی الله علیه و سلم بطریق خبر بعد از ادای نماز من این
 محبت که مراد با ذکر حدیث صاحب محقق در رساله خود در مقام اول
 باین حدیث گفته است که آخر این حدیث که است دارند کان ذکر کنند
 بسنده است و اول این حدیث ذکر انرا حجت است که ذکر کنند فعل قول
 بوده است و فعل قول علیه السلام است بودند بدعت و منها عن المغیره
 بن شعبان النبی صلی الله علیه و سلم کان یقول فی ذکر کل صلوة مکتورا لا اله
 الا الله وحده لا شریک له لا ملک له الحمد و هو علی کل شیء قدیر اللهم لا
 مانع لما أعطیت و لا معطى لما منعت و لا یففع ذلک انک الجبار المتفوق علیه
 یعنی امام بهام امام اسماعیل جاری مقتدای انام امام مسلم در صحیح خود با اتفاق
 این حدیث را روایت میکنند از مغیره بن شعبه که از کبار اصحاب رضی عنهم
 اجمعین بوده که مغیره گفته است که بودند حضرت عمر صلی الله علیه و سلم که میگفتند
 در غصبت هر نماز مکتوبه این اذکار شریف بس میباید که بلند گفته باشند تا مغیره
 شنیده باشد که روایت کرده است بر متنبعا کتب احادیث علی صاحبها الصلوة
 و السلام مخفیست که باین طریقه احادیث که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 از اذکار و اوراد چنین و چنان میگفتند آن قدر است که نزدیک
 درکت عدد و شمار نه آید چون نقل قول السماع از قریب است بس همه دلیل
 ذکر حدیث شود و منها عن ابن عباس قال کنت اعرف انقضاء صلوة رسول الله
 صلی الله علیه و سلم بالیکبر متفق علیه این حدیث متفق علیه امام جاری و سلم
 نیز معلوم میشود که بعد تکبیر از حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از تقضای

نماز واقع میشد است و منها قال النبي عليه السلام سبوا المفردون قبل المفردون
يا رسول الله قال لا اكون الله كثر اذ اكرت حضرت رسالت پناهی صلی
علیه وسلم فرمودند که پیشی گرفتن مفردون یعنی کوی سابقیت را در میان
مجاهدت از میان ممکنان مفردون ربودند اصحابی با صواب و علم جمیع
بر رسیدند که مفردون چه کسانی اند ای فرستاده خدای فرمودند که مردان بسیار
ذکر کوی و زمان بسیار ذکر کوی پس معلوم شد که بسیاری ذکر سبب یافت
میشد است و کمال بسیاری در ذکر بطریق حدیث جناحه تفصیل آن در جم
ساز فصل اول سبب تاثیر یافت و منها قال النبي صلی الله علیه وسلم اذا
مررتم برباض الجنة فارتعوا قالوا یا رسول الله و رباض الجنة قال حلوا لذكر
حضرت سید الاولین و الاخرین صلوات الله و سلامه علیه و علی اوصیای
الجمعین فرمودند که هرگاه گذرید بر وضاعت بدست بسپرد و رشود از آن
روضه صحتی امید غنیمت عرض کردند که رباض بدست چیست فرمودند که
حلقه ذکر است منفعت گرفتن گذرندگان از حلقه ذکر بطریق جد
اظهر من الشمس است پس مراد ذکر بطریق جد خواهد بود و اگر با طلاق این
احادیث هم زفته شود مطلب ثابت است جناحه در سند لایکات منات
دارد و در مطلق ذکر مذکور شد که ضابطه حضرت امام عظیم است که مطلق
بحری علی اطلاق و بعد از آن نیز در سند لایکات احادیث وارد در مطلق
ذکر خواهد آمد و منها عن عبد الله بن سلام رضی الله عنه قال کنا مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذ سمع صوتا من الوادی يقول شهدان لا اله الا الله
و شهدان محمد رسول الله فقال شهدان لا شهد به احد الا قد برئ
من الشرك یعنی مروی است از عبد الله بن سلام که از کبار اصحاب اند

رضی الله عنه که گفت بودیم ما که اصحاب رسولیم یا رسول خدای صلی الله علیه
و سلم بناگاه شنیدند حضرت صلی الله علیه وسلم آواز را از جانب وادیکه رفت
صاحب آن آواز این ذکر شریف را که شهدان لا اله الا الله و شهدان
محمد رسول الله است پس گفتند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که شهادت
میدهیم این را که شهادت ندیدیم هیچ حدی مگر آنکه بری شود و از شر که از
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم منع از ذکر هر که مسنون حضرت شد و منع
نشد بلکه عنایت کرده مرحمت نموده پس نمودند زیرا که در مفهوم
شهادت چهارگون معتبر است پس هرگاه که چهارگون ذکر از حضرت رسالت
پناهی ممنوع شده بضابطه سنت تقریری سنت آن و شرعیت آن است
ست چون کسی نموده اند پس مندوب و مستحب خواهد بود و منها عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله تعالی انما عند ظن
عبدی بآذانه فان ذکره فرلف ذکره فرقی و ان ذکره فلف ذکره فلف ذکره
فلف ذکره فلف ذکره فلف ذکره فلف ذکره فلف ذکره فلف ذکره فلف ذکره
ست و مراد از ذکر در مطلق حدیث بسپرد و طریق مشروع است و منها عن
عبد الرحمن بن ابی هریرة رضی الله عنه کان یقول اذا سلم عن الصلوة سبحان
الملك القدوس و سبحان و یرفع صوته بالثناء لله رواه الترمذی و فی
روایت میکند از عبد الرحمن بن ابی هریرة که بودند پیغمبر صلی الله علیه وسلم
میگفتند در وقتیکه سلام میدادند بعد از ادای نماز و بر آن ذکر را که سبحان
الملك القدوس است سه بار و در مرتبه ثانیة این کلمه شریف را با و از بلند
میگفتند پس معلوم شد که از حضرت رسالت مرتبت صلی الله علیه وسلم
ذکر بطریق جد واقع شده و منها عن ربیع بن کعب السمری رضی الله عنه

قال كنت ابيت عند حجره النبي صلى الله عليه وسلم فكنت اسمعه اذا قام من الليل
 يقول سبحان رب العالمين المولى ثم يقول سبحان الله وحده المولى يعني
 مرويت از ربيع كه گفت بودم شبانگاه نزد حجره شریفه آنحضرت
 صلى الله عليه وسلم كه وقتی كه قائم ميشدند از شب ميكفتند سبحان الله
 رب العالمين در زمان طولاني بعد از آن ميكفتند سبحان الله وحده در زمان
 طولاني سماع ربيع و سيل حدیث بزرگست بر متبعان كتاب احاديث حقیقیه كه
 بسیار در احادیث آمده كه راوی ميكويد كه اين ذكر را يا اين دعا را از
 حضرت صلى الله عليه وسلم شنودم پس دليل وقوع ذكر خدا از حضرت
 رحمه للعالمين صلى الله عليه وسلم اكثر من ان تحصى و شد من ان يحفى است
 و منها من بن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل قبرا
 ليلا فاسرج له سراج فاخذ من قبل القبلة وقال رحمتك من ان كنت
 لا ابا تملوه للقرآن يعني مرويت از حضرت عبيد بن عباس رضي
 الله عنهما كه بد رستي كه يعجزه صلى الله عليه وسلم و دخل في قبري رشي بس
 افروخته شد از برای آنحضرت صلى الله عليه وسلم جر غرس از آن كه
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم و دخل في قبري رشي بس افروخته شد
 از برای آنحضرت صلى الله عليه وسلم از جانب قبلة ميت را و گفتند حجت
 كند ترا الله بد رستي كه بودي تو در دنيا هر آينه او را يعني با و از بلند
 متضرع و كثير الدعاء و كثير التلاوه من قرآن رحمتي و رفقا و ايتام و غايه
 گفته كه الا واه هو الذي يرفع صوته بالذكرو الدعاء و القرآن و كثره
 التلاوه و سيد جلال الدين كزلائي قدس سره در شرح مشكاه و شرح
 ابن حديث ميفرمايند كه روي ابو داود و ابن ماسر او را از مرقه

فاتوا فاذا هو رسول الله صلى الله عليه وسلم و القبر هو يقول يا دلو يا حاكم
 فاذا هو رجل الذي يرفع صوته بالذكري يعني سند الحديث و سند المحققين
 ابو داود قدس سره روايت كرده كه جماعتي از اصحاب رضي الله عنهم
 و بنده آتش را در قبری بس آمدند بس بناگاه ديدند كه رسول صلى الله
 عليه وسلم در قبر نزول كرده اند و ميكويند يا صاحب كه بد سيد صاحب
 خود را بس از آن معلوم شد كه آن شخص كه باين سعادت عظمي مرسته شده
 و باين شرفت علمي شرفي شده كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه تمام عالم
 طفيل وجود با وجود ايت رست بد است قدس بمنزل اول او از منازل
 آخرت در آمده اند و بيد خود و مباشر اخذ او شده اند مردی بوده كه
 تا و از بلند ذكر خالق بخون و جند را ميكفتند و اين عمل او بس
 اين دولت شده بس بركه اى عاشق صادق هر گاه كه شجر ذكر بلند كه
 اصلا ثابت و در عذرا صفت آيت و در نعت توتل اكمل
 حين با و ن رها بمغنا جان است ممر احسن ممر كه فوق آن تصور
 نيت باشد از سايه آن بايد بر مایه رحمت طلبد و بليج و ده از
 اشتغال آن بيا مريد مخفغانند كه جناب آيات بنات از كلام
 حضرت ملك علم كه در باب مطلق ذكر و ارفع شده و تيل ذكر هر شود
 و آن آيات را و در باب ذكر حد منسوب كه گفت احسن احاديثي كه
 صادر است از حضرت رسالت نبي صلى الله عليه وسلم در باب مطلق ذكر
 مثل قال النبي صلى الله عليه وسلم ذكر الله بحق القلب ميت صدق
 رسول الله و قال النبي صلى الله عليه وسلم لكل شئ صفا و صفا القلب
 ذكر الله و قال النبي صلى الله عليه وسلم من ذكر الله على كل حال رزق الله

خبر الدارین والاخره وقال النبی علیه السلام الا انبکم بخیر اعمالکم وازکامها
 عنده یلیلکم وارفعلکم درجاتکم ویرحمکم عطا الذییب والورق ویرحمکم
 ان تلقوا عدوکم فتضربوا عنقه فم ویضربوا عنقه فم قالوا یا رسول
 الله قال ذکر الله واما لاین احادیث واروده در این مطلق ذکر اکثر
 من ان بحیث است جناح بر متعلق کتب احادیث اصناف و صحیح و مشکاه
 و حصص حصین غیر حضرت خواجه المطلق بحری علی آطلا و هیست مقرر
 پس همه این احادیث و امثال او دلیل ذکر حدیث و
 و بیان فی سائیکه متمم است و ربان ذکر بطریق جدید این دو قسم است
قسم اول تمکین است بقیاسات شرعیه و این بر پنج وجه است **در اول**
 قیاس تکبیر عازیان است قال النبی علیه السلام من قال لا اله الا الله
 الا الله و الله اکبر افعصوه کتب الله له رضوانه الا که و من کتب الله رضوانه
 الا کبر جمع الله بینه و بین محمد و ابراهیم و سایر الانبیاء علیهم السلام و کان من
 ممن ینظر الی رب بکره و عثیا و قال قد تبارک و تعالی اذا لقیتم فتنه فاموا
 و اذکر الله کثیرا لعلمکم لعلکم تفلحون این نص معلل با محو فتنه و تدریم و دشمنی بود
 یا بنقوی و اطمینان و ازاله عازیان و این هر دو وصف در همه اوقات
 مطلوب است زیرا که ما همیشه با دشمن و یو نفش فرمای در جرم نفس
 بزرگترین دشمنان است جناح حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده
 اند که اعدا عدوک نفسک التي ینسج جنبک جهاد نفس بزرگترین جهاد
 است جناح حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم است یا آن کزده اند که حقا
 من الجهاد الا صغیرا الجهاد الا کبر بس و در کیه اوقات تکبیر بلند گفتن از
 جمله مندوبات است خصوصا بعد از خوردن طعام که تکبیر گفتن هم رود

دیو است و هم شکر نعمت جناح مروست که موسی علیه السلام در مناجات با حق تعالی
 گفت که یا رب النعمت علی کثیرا فذکرنی علی شکرها فادعی الله تعالی الیه یوسی
 اذکرک کثیرا فیکذا ذکرنی شکر تبتی و اذکر تبتی کفر تبتی بکبر گفتن که
 ذکر است شکر نعمت باشد **قسم دوم** قیاس بخلقین به است روی عن النبی
 علیه السلام لقنوا موتکم ان لا اله الا الله فانهما کلدن الذنوب کما لو اهل
 فان قالوا حیوة قال اهدم اهدم و این نص معلل است به تنبیه بمارحون
 بیمار در این وقت بنا بر علیه غفلت بوسیله ابتلای بضعف و رخاوری
 محتاج است به آنکه در اذان غفلت بیرون آورده شود پس صاحب شریعت
 علیه اکل الصلوه و التحمیر فرموده که ملقین باید کرده شود تا از غفلت برآمده
 حاضر شود و بدل زبان مشغول ذکر حضرت حسی که در دنا اطمینان قلب
 حاصل شود که الا اله الا الله کرا فطمین القلب و اطمینان له لاند که خداوند است
 جل و علا و هم سیات بوسیله ذکر است زیرا که ذکر حسی است ان الحیات
 یند بهین السیات و این علتی است معدل تعدیل و اذکر فی ان الذکر یتفیع
 المؤمنین فذکر امانت مذکر بسین بیمار ان دل مثل بیمار ان تن محاسبه
 تذکر ملکه احتیاج بیمار ان دل از بیمار ان تن بیشتر است که بیمار از بیمار محاسبه
 است با غفلت و آلات طول امل اصح را بسیار است تنبیه اصحای
 صوریکه بیمار ان معنوی اند لایق تر باشند علتها بلکه بیمار ان معنوی
 بسیار است مثل کبر و جمل و عجب و ریاضه و شدت غضب و شتره طعام
 و شتره جماع و حب و اوجب جاهه مثال آن بس باید که بلند گفتن و لکن
 اهل غفلت را متذکر است تا از برکت ذکر ازین بلیها خلاصی یابند
 و بدرجات عالیات ترقی نمایند بزرگان دین و کبرای اهل قیاس قدس سرار هم

فرموده اند که حاضری مومنی غافل کافری از اهل غفلت تعبیر می شود و واقع شده
در کلام معجز نام حضرت خاتم النبوه علیه الصلوٰه و السلام در آنجا که فرموده لا یحسب
یعنی الاغنیاء از نیکی است که مشایخ طریقت قدسنا قدسنا بر ارحم الراحمین اول مرید
تلقین ایمان میکنند **در سیم** قیاس بر جرد و وقت در آمدن کفایت
قال البنی علیه السلام امرت ان اقول الناس حی یقولوا لا اله الا الله احدی
علت و نصبت جرد احتیاج او است بموا که فتن کاینات یرشادات ایمان
خود تا خوان و مال او در عصمت باشد پس بنده مومن در هر آن محتاج است
بآنکه اشهاد و مخلوقات از محسوسات و غیر محسوسات کند و زبان را که خلق
جدید است شاهد ایمان خود سازد و چنانچه حضرت فضل الانبیاء و اول علیهم
الصلوٰه و السلام میفرماید من یوم الا و هو نیادی این آدم را خلق جدید و آنرا
فیما تعمل فی شهادت با آنکه بیچکس از شرک خفیه مخلصیت روی غیر عقل
بن یسار رضی الله عنه قال شهد البنی صلی الله علیه و سلم مع ابی بکر صراحت
وقال البنی علیه السلام الشک اخفی منکم من دیب النمل ثم قال البنی علیه السلام الا
اولک علی ما یدیب عنک صغیر ذک و کبیر فقال بی یسار الله فقال سی
علیه السلام قل اللهم انی اعوذ بک من ان یشک یک شیئا و انی اعوذ بک
لما لا علم و لهدی رسول علیهم السلام فرمود جدد و الا انکم قالوا کیف یجد و ونا
ایماننا قال قولوا لا اله الا الله رواه ابو هریره رضی الله عنه پس در هر آن
بمقتضای قول حضرت رسول انس و جان علیه الصلوٰه و السلام من الملک السحان
جده ایمان و استغفار از انواع کفر و طغیاء باید کرد و مخلوقات را شاهد
ساخت تا یوم الحساب و اطراش شهادت شود عدول تصدیق عوی کرده
بغور انبیاء فایز گشته بد رحمت غایت رسیده شود و اشهاد و خبر

دیب زیر فتن

مکمل

ممکن نیست **در سیم** قیاس بر آنکه نماز است و امانت و کبیر نقل از کنی بر کنی
این همه معلول اند به علم غیر بس غلام غیر تر و غفلت او شروع شد **در سیم**
قیاس بر حلقه ذکر در تراویح است یعنی در تراویح مشروع شده که مخلوق شده
با و از بلند به سجده استغفار نمایند و این اشعار اهل اسلام است تا ترخیت در آن
بطاعت حضرت سبحان الملک الدیان شود و این همه در وصف در نماز و وقت
مطلوب مغرب است پس در همه اوقات بصورت حلقه شده که بلند شود
کردن منی باشد و نظایر و مثال آن در شریعت عاصا جهل اسلام و الهی است
چنانچه بر متبع منصف غیر خفیه است اگر کسی گوید که این قیاسات درست
نیست زیرا که اصل در او کار هر است و هر چه برخلاف اصل بود تعیل با و
درست نیست جواب گویم که اسلام که این نصوص برخلاف اصل شده و این که
اصل در او کار هر است اول نزاع است و لیس سلیمان و لیس الحاق
بنصی که برخلاف اصل و از شود بطریق است و درست و این الحاق بطریق
دلالت است چنانچه بر حسب توفیق خفیه است **در سیم** تمسک است بقیاس
منطقه و آن چهار وجه است **در سیم** در هیئت ضرب اول از ضرب چهار
کانه شکل اول که این اشکال است و آن اینست که هر چه ذکر است در قرآن
و هر چه در قرآن است بلند خواندن آن جاریست صدق کبر ظاهر است اما
صدق صغری حکم آیت و ایم در بیت لا رطب الا یس الا لا کتاب مبین
در سیم در هیئت ضرب دوم از شکل اول باقی طریقه که ضم کرده شود این
سایه کلیه را که نیست هیچ چیز که در قرآن است مخصوص بحقیقه بصغیر قیاس
نه کونا تمکین باید از موجب کله صغری سایه کلیه کبر و تنبی و سایه
کلیه را که نیست هیچ ذکر مخصوص بحقیقه چون مقدس صادقین اند

پس نتیجه البته صادق خواهد بود **در هیت ضرب** ل شکل تا در قرآن
 با این طریقت که ذکر است هر چه در قرآن است جد بدعت نیست هر چه در قرآن
 نیست میاید که جد بدعت نیست هر چه ذکر است بیان انتاج این ضرب بعکس
 و کرد این آن عکس کبری تا عاید ضرب تا شکل اول شود و بطریق
 خلف که ضم نقیض نتیجه است با صغر تا نتیجه به نقیض کبر را نیز بیان انتاج شود
 کرد چنانچه بر عارض ضوابط منطقیه خفیه است **در هیت ضرب** تا
 شکل ثانیست و آن اینست که جد بدعت نیست هر چه در قرآن است و ذکر است
 هر چه در قرآن است پس جد بدعت نیست هر چه ذکر است بیان انتاج این ضرب
 بعکس صغریست سالبه کلیت و سالبه کلیه منعکس میشود و بعکس متوی سالبه
 کلیه کبر میاریم کبر را که موجب کلیه بود صغری میاریم فاسی منظم میشود
 و در هیت ضرب تا شکل اول و سالبه کلیه نتیجه میدهد آن سالبه کلیه را منعکس
 میاریم سالبه کلیه که مطلوب است بحصول میزنند و محققانند که صغری را که
 عکس میکنند آن قضیه بمنفع حصول میرسد که هر چه در قرآن است جد بدعت
 نیست این را کبری میاریم و کبری قیاس را که ذکر است هر چه در قرآن است
 صغری میاریم این هیت به نظام میاید که ذکر است هر چه در قرآن است و هر چه
 در قرآن است جد بدعت نیست میاید که هر چه ذکر است جد بدعت
 بدعت نیست این می افکاس میاید با این قضیه که جد بدعت نیست هر چه
 ذکر است تا احوال مطلوب بیان انتاج این ضرب بضم نقیض میاید که نقیض
 صغری لازم آید نیز متصور است چنانچه گوئیم که اگر آن قضیه که جد بدعت نیست
 هر چه ذکر است صادق نباشد نقیض او که جد بدعت نیست بعضی از آنست
 صادق خواهد بود و این نقیض را صغری میاریم و کبری قیاس را کبری میگوئیم که

جد بدعت است بعضی از آن ذکر است و ذکر است هر چه در قرآن است نتیجه میدهد که جد بدعت
 بعضی از آن در قرآن است و این منافض صغریست که جد بدعت است جد بدعت
 نیست هر چه در قرآن است و این خلف این خلف چون از بعضی نتیجه حاصل
 لازم آمد پس نتیجه حقه خواهد بود بر صاحبان بصیرت و ابقان محقق
 خواهد بود که این چهار وجه که در هیت شکل اول و تا در قرآن یافت میشود
 دیگر فاس را نیز ملاحظه میشوند نمود و مناقشه عبارتیکه بر تقریر
 مذکوره کرده شود از وجه اعتبار ساقط است چون مقصود همین
 و مراد معین است **فصل** در بیان روایاتیکه واقعت در باب
 ذکر جد مکتوب است و در کتب فقهیه و در تفاسیر معتبره و بدست خط اکابر عظام
 بحریر یافته است محققانند که حضرت سلطان المحققین برهان المدین
 عوث الاسلام و السلیم الجامع بین علم الظاهر و الباطن سیدنا و سیدنا
 حضرت عزیران عالم شیخ الصدیق العلوئی در کتاب لمحات که از مصنفات
 آن حضرت است قدس الله سره الا قدیس روایات واروده در باب ذکر
 بطریق جد را ایراد کرده اند تیرا و یمنا بعبار انا نقل میاید فرمودند
 اما روایات داله برست بودن ذکر در فتاوی تا ما رخا نه در کتاب
 در دفتر یازدهم مذکور شده است رجل سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول
 و یقول بحال الله و تبارک که از مختصر احواله و ذکر فی روضه العلی و باب
 الحادی و الثمین عن ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال
 من قال بسم الله اکره الله صوته یا کتب الله له روضه الا که
 و من کتب له روضه الا که جمع الله بینه و بین ابراهیم و سایر الانبیاء و دار
 الجلال و کمال من یظن ربه بکره و عشیاء و ذکره بستان النواوی و زیاده

لا ذكرا ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يجهر مع اصحابه في صلاته ان قد تقاضوا
 بالاذكار والسمع والتبليغ بعد الصلوة وذكر في لطائف القشيري ادعوا انهم
 نضر عا اي علانية وخفية اي سر او ذكر في تفسير البستي قوله قدس اسماء
 سبح اسم ربك الاعلى ارفع صوتك وذكر في تفسير البستي قوله تعالى ومن
 سبح بحمك قدس لك ان التسمية رفع الصوت بالذكر وذكر في تفسير الدرر
 في قوله سبح بحمك ارفع الصوت بكرك وقد مدح الله تعالى عليه ابراهيم
 ان ابراهيم لاواه حليم الاواه هو الذي رفع صوته بالذكر والدعاء وقوله
 وكثيره التلوة وفي فتاوى ابي الحسن بن الصلوة والذكر والتسبيح ورفع الصوت
 بالقرآن من شعار الدين كرفع الصوت بالاذان فان قلت ذكر بعض
 العلماء انهم قالوا ان رفع الصوت بالذكر والدعاء يستند لواباتين من سورة
 الاعراف وهو قوله تعالى ادعوا ربكم خفية وقوله واذكرتم في نفسك
 نضر عا وخفية ودون الجهر من القول قلت ان نزول سورة الاعراف
 مكة وذكر البستي والدرر والمدارك كان ذلك في بدا الاسلام وعليه خبر
 وقوله المسلمين ثم لما جاور رسول الله صلى الله عليه وسلم من مكة الى المدينة وبشر
 الاسلام نزلت سورة الانفال والاخبار المجمع في المدينة فالتفت عن ارفع
 بالقراءة كان مكة حين كان المشركون يغلبون على النبي صلى الله عليه وسلم
 ويقولون لا سمعوا لهذا القرآن والغوا فيه لنتكلم به ودر تبصرة القليل
 من مصنفات فقيه ابا الليث استرحمة قدس كوست كرات بتسبيل جهر
 ورجحان مكرهه بشد اسماء تسبيح وتبليغ جهر مكرهه في النهاية
 في باب التسمية المستحبة عند الدعاء والاذكار الخفية لا في العلانية
 مقصود كذا في شرح المشكوة ما قلنا من التمسك للامام النووي قدس سره

والمقصود العلم بالاعمال والحفظ ومثال ذلك هذا ايضا كونه في الشرح المذكور
 عن الامام المذكور ايضا جمهور المشايخ زعمهم ان قد تقاضوا بجهرون وفعل محمدا
 هو المعتمد عليه فاقصرنا به هذا ما كتبه العلامة المحقق والجار لمحقق وكتابه
 لمحت قدس الله تعالى سره واصل النيا برة وفي كتاب الفصوص وحوز الامام
 ابو جعفر رحمه الله الجهد بالتكبير في عموم الاوقات وحين اجتهد الامام مسئلة
 قال قد اكبر الله اكبر لا اله الا الله و الله اكبر الله اكبر وقد اجمد بالصوت
 الاعلى مع اصحابه يعلم الناس انه اجتهد مسئلة وفي بيان السوا في الاذكار
 ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يجهر مع اصحابه بالاذكار والتسبيح والتبليغ
 بعد الصلوة وذكر في عقيدة الشيخ ابي الجنب قدس سره في ان الامام يقول
 تعالى ان تبدوا الصدقات فتعلمها الجهد بالذكر شرح اورا ذكره في المستصفى
 وكذا في الجهد وكذا في الاذكار من التلوة في الجهد بالذكر شرح اورا ذكره في المستصفى
 قدس سره في بعض ازاها بطرق تبرك ابراهيم عليه السلام في رآخي شرعا ذكره
 در عقب نماز ما بدعت هست يا ايها اجاب في كتيبة محمد الحسين البخاري محسن
 امر كه مشروع است بفتوى اية الله العظمى في كتيبة محمد الحسين البخاري محسن
 وماز نكره و دأتم و بزه كار باشد يا ايها اجاب بشد كتيبة محمد الحسين البخاري محسن
 علم شتم البركان في رآخي ما زما بد او فليكن ارنه و اورا دكليمه سبحانه قدس
 تا آخر مني ننهد و هر كليمه را مكر و لمند ميگويند و خلق را بر سر ترغيث ميكنند
 شرمحان نوع اورا خوانند چايز باشد و درين خير و ثواب باشد
 و ما مع اسن اورا و بزه كار باشد يا ايها اجاب بشد كتيبة محمد الحسين البخاري محسن
 در آخي جماعتى از مسلمانان در مجلسي جمع شده اند و يكى از ايشان مسنوي
 مولاناى رومى و ياد يوان شيخ عطار را ميخواند و بعضى از اهل مجلس

وقت خوش میشود و به خواست از وی و جدی صادر میشود و خود را برین
 میزند و مر غلطه شرعاً این فعل حرام باشد یا نه اجاب نه و الله اعلم
 احمد بن علم الهدی را به یاد محمد الهی و سلسله در آنچه جمعی از مسلمانان بعد
 از نماز با دعا و این کلمات را بر زبان میرهند که سبحان الله و الله و الله
 الا الله و الله که در و در خود سخت اند و بطریق خرد میخوانند شرعاً این در و
 بر نیوج جاری باشد یا نه اجاب باشد و الله اعلم کتب منظر سلسله جماعتی از
 مسلمانان جمع شده اند و ذکر میخوانند بطریق جدید و در حالت ذکر خود
 بعضی را با اختیار و با توقف صدای از وی صادر میشود و یا و جدی صادر شود
 و به بعضی او در ضبط بر آید بشیر یعنی صد او و جدی در حالت ذکر
 گفتن با اختیار حرام باشد یا نه اجاب نه و الله اعلم کتب علی العماد و علی
 محمد بن عوف بنی النقی و احمد بن علم الهدی را به یاد **الله و الله و الله**
 بدان ای طالب صادق بعضی از باب تکلف بعضی از آیات و احادیث را
 سینه خود ساخته بر زبان این و بکرای اهل تقین انکار میکنند و حال
 آنکه آنچه سینه و ویل فیه اند نه چنانست بنابرین لازم آمد که آنچه این
 ویل کان کرده اند آورده خصوص نموده شود تا سده دلی از راه هدایت
 در جاه ضلالت نه افتد مخفی نماند که مقلدان بعضی را در سلوک مسلک
 انکار و جوه است الوجه الاول قول تعالی ادعواکم تضرعوا و خفیه حضرت
 حق سبحانه و تعالی فرموده که خوانید بر در کار خود را برای و بوشیده
 پس بلند خواندن خلاف مأموریه باشد جواب آنست که دعا و ذکر است
 و ذکر و بکریست زیرا که دعا موجب استیجاب است و ذکر موجب ذکر خدا
 حضرت مجیب الهی است و در کتاب منزل انبرکات فرموده که ادعوا و استجبکم

فرموده

و فرموده که فاذا کروا ذکرکم متنازع فیه ذکر بلند است نه دعای بلند پس غیر
 متنازع فیه در مقام متنازع فیه گفتن غلط کردن است یا مغالط نمودن
 و اگر تسلیم کرده شود که مراد از ادعوا ذکر باشد چنانست که مراد بتضرعاً
 علانیة باشد چنانچه در تفسیر قصیر و تفسیر فقیه ابوالبیث و عامه تفسیر
 تصریح بر این واقع شده که گفته اند تضرعاً ای بلند پس این آیت مأمور است
 بر حاجت نموده بلکه حاجت بوده است و پس بلند از کلام طایفه
 من الاصداد چنانچه در کتب لغت مسطور و در اندک قوم مشهور است
 و معنی آنکه میگویند که این اسم از صد است آنست که بلند است
 در میان دو معنی که صد یکدیگر ندارند قرء که مشترک است میان طرد و
 پس خفیه مشترک است میان آشکارا و پنهان لفظ مشترک را حمل کردن بر حد
 معین و دلیل مقبول نیست چنانکه آنکه بعضی آشکارا باشد یا آنکه
 بعد از تسلیم همه مقتضای مذکور و این که به دلالت بر عدم حوازی ذکر
 حد نمیکند زیرا که حال این آیت با و این آیت **ادعواکم تضرعوا** و
 بان صفت را که نهان است بلند ازین لازم نمی آید بلکه بر عدم این
 صفت خبر کرده باشد که نمیکند بنا بر آنکه در کتب اصول فقه مشهور است که
 نزد علمای حنفیه رضی الله عنه مقتضایست که ضاف حکم شیء موصوفی بصفتی
 موجب حکم بر تقدیر عدم آن صفت نیست اگر خواهی که بر تفصیل این
 سخن اطلاع یاب باز رجوع کن بسوی اصول فقه و فروع آن در مسئله
 حوازی و زوج آمده کتابیه با وجود طول عمره و اگر این قایل قایل باشد
 بر آنکه ضاف حکم شیء موصوفی بوصفی موجب حکم است بر تقدیر عدم
 آن وصف با آنکه خلاف مقرر علمای حنفیه است ای هم الله و الله

چه خواهد گفت درین آیت کریمه که در جای دیگر واقع شده ادعوی خوف
 و طمعا یعنی خواننده حضرت حسی نه و تعار از روی خوف و طمع بجز دوستی
 و محبت که اعلای مراتب خواننده است و هشی از خلاص باشد یا به خطوط
 نفسانیت که به اجماع همه علماء و هست روان باشد با آنکه منسوب گفت که
 اگر آنچه این قابل معنی شده بغرض که حق باشد قیده معتقد در ذکر درین است
 متمسک نما از برای نسی ذکر جدا خسته مجموع تضرعا و خفیه است بس
 متعلق بعد مجموع و صفین خواهد بود و انتفا مجموع میتوان که بانتفاء
 وصف اول باشد یا بانتفاء وصف ثانیه باشد یا بانتفا کل واحد باشد
 پس ازین امر غم خصوص انتفاء وصف ثانیه خواسته مقابل آنرا که جدا
 کردن است منتهی و استن از طریق استقامت بیرون است با آنکه درین
 آیت جزیکه بر عموم اشخاص و شمول اوقات دلالت کند نیست پس از
 برای مطلب عام دلیل سخن با وجه است بس که صاحب محسن سخن
 اگر استدلای او که این به قدح و جرح در آن است جواب گفته شود هم جواب
 این هم نه جواب بنویسند جواب است بس عدم البیات بعضی از اغراض
 که ام قدس صد سرار هم بنا برین خواهد بود محققانند که قطب و طایفه
 غوث الاعظم الجامع بین علم انظار و الباطن مادی الفرقان محمد و
 المطلق بین الحقیقین محمد و مناد محمد و العالمین سیدنا و سیدنا حضرت
 عزیزان عالم شیخ الصدیق العلو قدس سره در کتاب طاعت که مصفا
 آنحضرت عنایت کرده نوشته اند که این آیت کریمه که بر سبیل حکایت
 از حضرت نوح علیه السلام واقع شده که قال رب اذعوت قومی لیل
 و نهار فلم یرد هم دعای الا فرار و انما کلام دعوتهم لغفر لهم جعلوا ابهام

و استغشوا ثیابهم و اصره و استکبروا استکبارا ثم اذعوتهم جبارا ثم اذ
 علنت لهم و هدرت لهم سرافقلت استغفروا ربکم ان کان غفارا
 و یس میشود از برای ذکر بطریق جدید مضمون این آیت این میشود که یعنی
 گفت نوح علیه السلام ای پروردگار من خواندم قوم خود را و در روز
 بسزاید نکرد خواندن من این است که ترا مکرر از من و بدستیک هر وقت که
 خواندم این ترا تا که آمرزی ایشان را کردند انکشتان خود را در گوشهای خود
 تا که نشنوند کلام حق را و کشید جامهای خود را بر سرهای خود تا نه بیند نوح را
 و از حد و رکنه شسته و بزرگ داشته خود را بزرگ داشته یعنی بعد از آن خواندم
 قوم خود را بلند و اشکارا و است و دندان بس کفر آمرزش خواست یعنی قوم
 پروردگار خود را از کنان خود بدستیک پروردگار من هست آمرزنده
 مکرر بان شمارا طریق استلال آنکه مقتضای اهل محبت نیز اشاد و عوم خود را
 بر سبیل علانیه و نهان کنند چنانچه طریقه حضرت نوح علیه السلام تا از طوفان
 نفس برهند و از عرفان شدن در بحر هوا و هیوسجات یابند
 بعد از آن عنایت فرموده اند که این آیت کریمه که قل من ینحکم من ظلمات
 البر و الیهم دعونه تضرعا و خفیه یعنی بگوی ای محمد صلا الله علیه و سلم که کس
 میدهد شما یا زار و تار یکبار برود و از شداید آن در حالیکه میخواهد خدا را
 آشکارا و نهان چنانچه قهی بیفاوی قدس سره تصریح نموده گفته معلین
 و سبب در تفسیر کوششی و تفسیر نیز برین معنی تصریح است و دلیل ذکر بطریق
 جامع میشود پس ازین بیان واقع و لا محاله که آیت کریمه ادعوا ربکم تضرعا
 و خفیه دلالت بر نسی از دعا بطریق جدا نموده است چه معنی این آیت آن
 باشد که بخوانید پروردگار خود را آشکارا و نهان و این معنی مرویست

از ابن عباس حسن بصری رضی الله عنهما و امام نجم الملة الدین عمرانی و
ابواللیث محمد بن ابی اسحاق بن ابی اسحاق بن ابی اسحاق بن ابی اسحاق
گفته که خفیه از جمله اضداد است جوهری در صحیح نقل از ضعیفی کرده تصحیح
نموده که خفیت و خفیت بمعنی کثرت و اظہار آمده میان خود و فرید
فرق نیست بر تقدیر آنکه مراد از تضرع ابتهاج و اخلاص باشد و مراد از خفیه
کتمان جنبانجه قاضی بضاوی قدس سره گفته که مراد از امراد و خواست
و جواز باشد نه وجوب بنا بر جواز ذکر بطریق جدید بیل آیات و احادیث
و ابرار و از حضرت استاد العالی و حیدر اندهر در نید العظمی و ادایه مولانا
صادق نور مرقدہ نیز نقل کرده اند که ایشان میفرموده اند که این امر
از برای اباحت است زیرا که آیت کریمه فاذا ذکرنا قد کذرتکم ابائکم و
هشتم ذکر می دلالت بر جواز ذکر خدا کرده است تا جمیع بین الالبین واقع
شود و بعد از آن فرموده اند که بر تقدیر آنکه مراد از امراد و خواست
باشد و یا وجوب باشد این اولویت یا وجوب بر تقدیر است که مقصود و
مجرد و عاود ذکر باشد پس اما اگر اخراج صحیح دیگر باشد چون استماع غیر و حفظ
آن جدا و اولی است جنبانجه امام نوآوری قدس سره در تفسیر برین صریح نموده
اینست مجمل آنکه در طاعت مذکور است اگر تفصیل از خواهی رجوع بآن کن
و قول تبارک و تعالی و او کریم لضعفها و خفیه و دون الجہنم بقول
بالعدو و الاصل و لا یکن من الغافلین یعنی یاد کن بر در و کار خود را
بطریق زاری و پنهان و نه بلند از قول یکاه و یکاه و نه پنهان غافل
جواب ازین استدلالت آنست که در عامه لغت مذکور است که مراد از ذکر
آیت کریمه قراءات قرآن است در نماز پیش از نزول این آیت کریمه

صلوات بطریق جدید قرات میکرده اند باین آیت در جمیع صلوات حکم خفای
قرات شده و بعد از آن این حکم نیز نسخ یافته باین آیت یا در است که
ولا تحذر صلواتک ولا تخافت بها و این معنی بن و لکن سبیل خفا و تفصیل
این سخن در مفصل مذکور است در طاعت مذکور است که بر تقدیر آنکه مراد
مطلق الذکر باشد که هم مراد ازین نفی که دون اطلعت تفسیر کرده شده
به بقول بس مراد آن باشد که چنانکه بطریق قول باشد پس بقلب وی
نیکی نیست بر تقدیر یک مراد ذکر از برای استحباب باشد چنانکه مذکور شد
نفی بر قید وار دست و الا ذکر بالقول چندان فائده نیست چه حدیث
قول است و ایضا لفظ ولا یکن من الغافلین مشعر باین معنیست و قاضی مختار
قدس سره در تفسیر دون الجہنم فرموده اند که در تکلیف کلاما قوال و دون الجہنم
این سخن قاضی دلالت میکند بر آنکه کلمه دون متعالی فوق است بمعنی است
پس معنی آن باشد که ذکر بین بن باید واقع شود نه در کمال اخفا و در
کمال جد و شجاعت شیوخ عبد القاهر ابوالنجیب سروری صدیق قدس سره
این است رحمتی معنی گفته اند که تضرع غائب بیک سرافق فلک دون الجہنم
لا مفرط و الجہنم و این سخن آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم میفرمود
چون بمثل صدیق کبر رضی الله عنه رسیدند دیدند ایشان را بغایت است میخواستند
و بمثل حضرت عمر رضی الله عنه رسیدند معلوم شد که ایشان بغایت بلند
قوات میکنند چون صبح شد از سر آن اشجین بر رسیدند حضرت صدیق
اکبر رضی الله عنه عرض نمودند که می شنوید آنکه می شنوید و حضرت عمر رضی الله عنه
عرض نمودند که مقصود شیطان لغو است و بعد از سخن خفتگان
از خواب بقیه غافلان است آنحضرت صلی الله علیه و سلم حضرت صدیق را فرمودند

فرمودند که از آنکه میخواهند بلند تر خوانند و حضرت عمر را امر کردند که از آنکه میخواهند
 پست تر خوانند پس حاصل این حدیث قرائت بین بین است انتهای کتب طاعت
 قدس الله سر مولفها بر فطن خفینست که بعضی از جوابها یکبار زوجه او کتب
 شد ازین وجه نیز جواب میشود فارح الله وجه الیها **الوجه الثالث** قوله تعالی
 لا ترفعوا صوتا معی الا ینزل الایمان من السماء لعل منکرین هربا من آیت که
 آنست که حضرت موسی سجاده و توبه درین آیت نهی کرده از رفع صوت و حضور
 حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم و ازینم بردن آنحضرت صلی الله علیه
 پس معلوم شد که نام بردن و بلند باد کردن او سجاده بطریق اولی که با او باشد
 جواب بین استدلال آنست که شرط قیاس بعد از معلن بودن حکم در اصل شتر است
 علت است در میان اصل و فرع و عدم تحقق مانع است در جانب فرع و عدم
 تعارض است بنص اول باید تعیین علت کرد و مرآت مذکوره را مقرر است
 تا استدلال تمام شود و الا میسر میگفت که شتر است که ممنوع است شاید که علت
 نهی اختصاص داشته باشد بحضرت نبوی علیه من اهلوه ائمه اهل بیت سلیمان
 اعماها بر تقدیر تسلیم شاید که در جانب فرع مانع باشد بر تقدیر تسلیم تعارض
 بنصوص امر است مقرر زیرا که اولی دال بر جواز بلکه استیجاب بلکه وجوب
 ذکر بطریق جدیدتر از آنست که در تحت شمار درایه جنایه باره از آن
 سابقا بقیس محرم یافته است **الوجه الرابع** قوله علیه السلام یا ایها الذین
 الامور فان کل محدث بدعت و کل بدعة ضلالة یعنی هر خدیش از کارهاست که
 در دین نوبه و بدستی که بر نوسوده بدعت بود و هر بدعت که راهی بود
 و گویند حلقه ذکر در میان صحابه رضی الله عنهم نبوده است پس بدعت باشد جواب
 ازین استدلال آنست که در مقدمه محقق گفته بدعت نموده شده است که

در حضور پیرایه بوده است چون
 حضرت موسی سجاده حضرت
 نام بردن

بدعت آنست که در عهد اصحاب که ام و تابعین غلام رضی الله عنهم جمعین نبوده باشد
 و دلیل شریعتی بر جواز آن دلالت نکرده باشد چون اولی شریعت دال بر صحت
 و مشر و عیست و در بطریق جدید و محلی شستن نمیش ازین در مقالات سابقه
 ذکر یافته است پس این دلیل منکرین از کجی معنی بدعت و بیان اولی شریعت
 مذکوره مجاب شده است با آنکه آنهم سابقا معلوم شد که ذکر جدید و حلقه شستن
 و عهد اصحاب رضی الله عنهم جمعین بود و جنایه حدیث اذ امرتم بر ریاض الجنه
 فار تعو قل یا رسول الله و ما ریاض الجنه قال خلق الذکر دلالت صریح دارد بر این
 و کجی آن سابقا ذکر یافته است **الوجه الخامس** قوله علیه السلام خیر الذکر الخفی
 یعنی بصرین ذکر ذکر است پس ذکر بلند تر کرالی بود جواب بین استدلال آنست که
 مفاد ازین حدیث آن میشود که ذکر جدید خوب است لیکن خفیه خوب است ذکر جدید
 عبارت از ذکر است و ذکر خفیه عبارت از ذکر قلبیست باین مقدار که
 ناله از اول بلبه باشد لازم نیاید که ذکر قلبی یا حضور قلب باشد که ناخفیه
 از ذکر قلبی تنها خوبتر نباشد حاصل آنکه ذکر قلبی که زبان در میان نباشد از ذکر
 زبان فقط که دل در میان نباشد اگر بر طریقه علیه قدس سره اهرام قابل آنکه
 قابل آنکه بتر است ذکر آنکه این بزرگواران قدس سره هم ملزم آن بنابر ضمیمه
 عاقلان و سایر اعراض صحیح شده اند شرط کرده اند که باید که در دل خود را
 زبان موافق سازد و زبان را از حجاب دل اختیار کند که تا ذکر او مفید شود و بخیر
 این اعراض قدس سره اهرام الا قدس ذکر آنکه ذکر قلبیست که مجموع ذکر
 و قلبی از ذکر قلبی فقط تنها بتر است محقق نماید که ذکر قلبی که از سر حضور نباشد
 و سوره است باید سعی کرد که در مرتبه و سوره مانند این برفع خواطر نشود
 اشتغال همه جوارح را با ذکر سعی موفود و رفع خواطر و خلتی تمام است پس تا حد تمام
 در اعلان بیشتر از خواطر و ترنا از خواطر دور تر حضور جمعیت نزدیکتر به مرتبه

جمعیت و حضور قوی را جذاب دل بحضور و جمعیت بجانب محبوب میر میسر
 راه است که مبتدیان این طریقه شریف را باندک مشغول جذبات قویتر روی میدهد
 سلسله هستی را که بسته و بت خود پرستی را شکسته جاده جازایاره میکنند و غوغای
 لمن الملک الیوم از نهاد ایشان سر میزند هر چه غیر از شوش دیوانه گشت
 اندرین ره دوری بیگانه گشت زبان حال این جان سنجگان در وقت
 مترجم باین مقال است که عاقبت منزل مگوشت خاموشانت حایا علقه
 در کینه افلاک اندازد و بلبل جان این مشتاقان این نغمه میرسد که دنیا فغفور
 قیصر خاقان را تسبیح فرشته صفار ضوفا و دوزخ بدر بهشت مرینا نزار
 جانان ماراد جان ما جان را مشاهده کنندگان این مستان رالایق
 جنایت که از روی حال ایشان کرده از ساقی شراب محبت از روی سوز
 و که از الهامس نمایند این شعری و مرعیه را جلال که سبک دستی کن
 ای ساقی بده رطل کران ما را بخود در مانده ایم از مازماله دار ما را اینچو ایم
 کافیه چشم ما بر ما خوش آن وقتی که سازی دخی سبب غیب خود از ماندان ما را
 جمال خود نمائیت کردیم از وجود خود که هست این نیستی تخم بقای جادو
 ما را نه در کون است منزل عشق را در مکان ظاهر همی بنما و نه از عرصه کون
 مکان ما را در زبان سازند باز غنایت حضرت جو سبانه و تقادستیکری
 کرده بنا بر مصلحت ابقای بدن که مرکب روح است از این شور و مستی بمرتب صحو
 می آرد این همه غنایت ثمره حضور است که بواسطه رفع خواطر است کاه کاه
 باشد که محض فضل حضوری روی دهد که رفع خواطر تابع آن باشد لیکن این
 نادر است **در حدیث آمده که جماعتی نوع مدنی با سلام بودند که**
بلند میخواندند رسول علیه السلام فرموده اند که انکم لاتدعون الله و لا عابدا
ینف کسی را نخواند که نشود یا عاب یا عاب بل بس زرم خوانید جواب این

استدلال آنست که این حدیث خبر آحاد است چون بسیاری از آیات دلالت کرده
 بر جواز ذکر حمد بلکه بر سبب آن بلکه بر فرضیت آن در بعضی آوان جنانچه سابقا
 تفصیل یافت پس این خبر آحاد مخالف کتاب باشد و هر چه از خبر آحاد مخالف
 کتابست بمضمون حدیث و مخالف فرد و مقبول است پس این خبر مقبول
 یا کونم تواند بود که این نوع مدنی عقاید دوری کرده باشند و بلند یاد کردن
 ایشان بنا بر آن باشد منع آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حقیقت منع از این
 اعتقاد باشد نه از اصل بلند خواندن جنانچه بر تمنی در بعضی از شروع مشکا
 تصریح واقع شده چگونه توان از اصل بلند خواندن منع کرد که حدیث از این
 در اصل ملایکه مقومین به ارفع صوت حضرت جوی سبانه و تقاد و باید کرده اند
 جنانچه تفصیل این سخن نیز در سابق مکرر یافته است مروی است که عبد الصمد
 و صفوان دامیه و ربیع و غیرهم در قنانه خانه کعبه را و اهل اقد شرفا درس
 جیلم حاضر شدند یک گفت این سخن را که ما میگویم حق تعالی شنود یکی گفت
 شنود یکی گفت اگر بلند گویم شنود و اگر پست گویم شنود یکی گفت اگر از ما
 شنود از سر ما هم شنود مروی است که جماعتی از حضرت خاتم الانبیا و اکملین
 علیه و علیهم السلام سوال کردند که حق ما نزدیک است یا پست خواهم یا دور است
 تا بلند خوانیم حضرت جو سبانه و تقا این آیت فر فرستاد که و ادعوا الی الله
 عبادی عنی فانه قریب بس معلوم شد که استیعافه شسته است که آن نوع مدنی
 بنابر عقیده دوری بلند یاد میکردند باشند و آنحضرت بنا علیه منع کرده اند
در حدیث آمده که **در حدیث آمده که** **در حدیث آمده که** **در حدیث آمده که**
استدلال آنست بنا بر این دلیل عقلی ظاهری نمینویس امر را که حقیقت آن
 مخصوص و ادله شرعی مقرر شده منع کرد و الا باید که نماز عبادت بنا بر آنکه

برای نزدیکتر است از آنکه در خانه تنها خواند منع کرده شود با آنکه جماعت سنت مؤکده
 بلکه نزدیک بعضی مجتهدین مثل آقا و اصفهانی و ابن خلدون و احمد حنبل و اسحاق
 راهبویه جماعت فرض است با آنکه یا موهوم را قوت معارضه محقق معلوم نیست که
 فواید بلند خواندن است **الوجه الثانی** استدلال کنند بوقت و گویند اگر حضور
 عزیز بزرگتر هم آن عزیز بزرگتر گرفته شود و تکرار کرده شود البته احسن ادب است
 بلکه منوجب با ادب است جواب این استدلال نیز مثل آنست که در استدلال سابق
 گذشت که باین سخن ظاهری بادی از این میثوال امری را که بنصوص و ادله
 شرعی حقیقت آن تفسیر شده باشد منع نمود با آنکه این قیاس است و در قیاس
 شرایطی است تحقق آن شرایط در مخرج فیه ممنوع است با آنکه نسبت جهل و خفا
 بعلم حضرت حق سبحانه و تعالی است پس اگر تکرار علانیه با ادب است تکرار
 نیز میباید که با ادب باشد نسبت آنچه منکرین ذکر بطریق علانیه نمیشود
 اندوخته اند که اگر خود با اهل ذکر میبودند تکرار آنرا ذکر نظایات که در بیت
 این چنین شهادت و ایهات مبتلا نیستند و اگر از علوم بهره میبردند بحدیث
 سخنان بزرگان دین رضی الله عنهم اجمعین هر یک مسکن صلات خلاصی میباشد
 ای آداب و انرا تپوشی که دریا بند و نه کوشی که شنوند که حضرت با وی مطلق سبح میفرمود
 و استلوا اهل الذکر ان کتم لا تعلمون بر متاعل منصف خفیت که به مثال این
 سخنان بنام داده بر عظمای کبرای اولیا قدس سرهم که هر یک از آنها
 طلوع کرده عالم را بلکه عالم را منور ساختند اندک کار کردن حسن ادب
 بلکه موجب شرمندگی و در یوم انشور است بلکه درین نشانی نیز ترم و میگرد
 فرستی دارند سبب حیات است نفس اماره بسبب باعث شده در طفا انوار
 این بزرگواران قدس سرهم الا قدس سرهم نموده اند معلوم است که شعاع
 آفتاب عالم تاب انفس را دردی چند فرو نه نشیند لیکن از آنجا که سرشت این با ادب

افتضای آن میکند بخود بس آمده سخنان بنافیده میکند هر کسی بر طینت خود
 می تند خراسان با ادب با بخود های ایشان عاید است لیکن توجهم از آنست که
 جماعتی از ساده دلان گمراه شده بتقلید زبان درازی میکنند که سبب زبان
 ایشان شود با ادب تنها نه خود را داشتند بلکه آتش بر همه آفاق زد
 حضرت قطب الدین و ابی انوشیروان اکبر حضرت عالم شریع صدیق لاهوتی قدس سره
 و بعضی از رسائل خود نوشته اند که ایها الغریبه انکه طریقه حضرت مقتدای
 اولیا خواجہ یوسف محمد از قدس سره ذکر حدیث و معجزات خواجہ محمد باخیر
 فغنی و خواجہ عارفتی و خواجہ محمد بابای سیدی امیر کمال قدس سره
 سرار هم ذکر رابطی و علانیه میکنند اندازین جهت ایشانرا علانیه
 میکنند و ایضا منقول است که چون حضرت خواجہ بزرگ خواجہ با اهل الدین
 سفر حجی رفته اند خواجہ علا الدین عطار قدس سره را خلیفه خود ساخته
 فرموده اند که صحبت مجلس کرم نگاه دارید بعد حضرت خواجہ علا الدین حمد کرده
 اند و حضرت خواجہ بعد از رجعت اسفند حجی سبب آنرا از حضرت خواجہ علا الدین
 عطار قدس سره پرسیده اند ایشان گفته اند که تا چند روزی صحبت کردم نشد و در
 ایشان آن بود که صحبت کردم نگاه دار و ایضا خواجہ عبد الله صفه از قدس سره
 از جمله مقتدایان سلسله شریفه زکیه علیه حضرت خواجہ کاظم قدس سره
 در سال شریفه خود فرموده اند که اگر در راه الطمینان قلبی گاهی بک خفیه حاصل
 نشود باید که چند مرتبه کلمه شریفه اقدرا با و از بلند گوید تا الطمینان حاصل شود
 پس با دیگران کار را بطریقه کند فراخ صیف انکار در حضرت خواجہ کاظم قدس سره
 سرار هم کرده باشد بلکه انکار جمیع طرق و کمال کرده باشد اگر نیک نظر کنی
 و انیکه اولیا اقدیک تر اند از اینی است که گفته اند مقبول یک مقبول همه کما

مردود بیکدم و دود هم داشت ایها انفرز شیده که حضرت خواجہ بزرگ خواجہ
نقشبند قدس سرہ بعد از کما و تکمیل مدت سہ ماہ در صحبت و ملازمت فتح اتا
قدس سرہ کہ از اکابر اس سلسلہ بودہ اند و مذکورشان بفرمودہ و شایک
حضرت اتا قدس سرہ مقرر شدہ و مدت دوازده سال است و روز و رخت
و ملازمت خلیل اتا قدس سرہ کہ از کبار شایخ این سلسلہ شریف اند بودہ اند
و حضرت خواجہ قدس سرہ از ایشان فایده کثرتہ اند بس معلوم شد کہ حضرت خواجہ
بزرگ قدس سرہ از صحبت این بزرگواران جناب بکرہ اند انہم ملازم ملازم
نواید بل نہایت یافتہ اند بس چون توان گفت کہ حضرت خواجہ بزرگ بکرہ اند کہ
از اہل این طریقہ شریف خود را دور دارند نہایت خلوص آن حضرت غریبان قدس
سرہ در بعضی ارباب نوشتہ اند محققانند کہ بعضی از طرقا وقت میگویند کہ سخن
ست کہ ذکر حمد بان طریقہ ذکر آرزو میکنند و در عہد اصحاب رضی اللہ عنہم جمیعین
نبود بر ناظران صاحب بصیرت شیدہ نیست کہ این سخن بان میانند کہ مدایہ و شرح
و قایہ در عہد اصحاب رضی اللہ عنہم جمیعین نبود بس باید کہ بملاحظہ آن اشتغال
نمودہ نشود بانکہ خصوصیاتیکہ ایوم دستور العمل بزرگان خانوادہ حضرت
خواجہ کانست قدس سرہ ہر اہم در ان عہد نبود بس کہ اگر اندک ہوشی
باید کہ دانند کہ ہمہ طرق کہ بزرگان دین و کبرای اہل تقوی اختیار کردہ اند خواہ
طریقہ صفیہ ثانیہ خواہ خواجہ خانہ قدس سرہ ہر اہم باشد خواہ
طریقہ علیہ جلیہ اکابر جہد باشد خواہ طریقہ شریفہ کہ وہ باشد خواہ طریقہ لطیفہ
عشقہ باشد خواہ از طرق دیگر کہ مختار است ہمہ حقست ہر کدام را است کہ
سالک انبطلب میرساند مشرب ہر سالکی بدیکہ از این طرق موافق فائدہ
واسطہ وصول بہ دولت میشود بہر طریق میرشد و بکن جہدی

کہ بزرگ

کہ خوش را بکوی آن نگار کشی **قال** ایہا انفرز شیدہ و بعضی از جناب
زکیہ قدس سرہ ہر اہم کہ در فہم سخنان مشکل ایشان دانستن آن ضروری
و درین مقالہ جہا فصلت **فصل** ایہا انفرز شیدہ ہا ان طالب
صا دق کہ علما در رسم عظیم خلوت جمع برانند کہ مع اسم اسما حضرت فتح
و تعظیم نیست از بعضی بلکہ ہر عظیم اند و در عظمت برارند و جمعی برہند کہ
بعضی اسما اوسما عظیم است از بعضی کہ ہر طایفہ را دلیل است بر دعوی خود
ا، طایفہ کہ نفی عظمت میکنند دلیل ایشان است کہ میگویند اسم کلیہ کہ
از حروف مخصوصہ کہ وضع کردہ اند از برای آنکہ مسمیہ آن شناختہ شود
طلاحی بر تقدیر مع سہرہ حدانہ اشرف و عظیم نباشد از اسم دیگر ملکہ صرف
اسم بسبب سہرہ و اشرف موجود است ذات اقدس انج حضرت باری تعالی
و جمیع اسما او دلالت دارد بر ذات اوسما ہر اسم باعتبار صفی از صفات
کالیہ بس جمیع اسما شرف و عظیم باشد نسبت بایر اسما مخلوقات و شایک کہ
بعضی عظیم است از بعضی اسما جناب اسما کجہ درین دلیلست خفہ نیست کہ
تفاوت در میان صفات مقوسست و خودی کہ در ذات حروفی نور یافتہ نیز
موجبت تفاوتست تفصیل این سخن بعد ازین می آید انشا اللہ تعالی محققانند کہ
در مشکوہ اسمن ترمذی و جامع ابوداؤد و نقل کردہ بروایت بریدہ کہ
عن بریدہ ان سوال قد صلی اللہ علیہ وسلم سمع رجلا یقول اللہم انما اسئلك
انت اللہ لا الہ الا انت الالہ الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن لہ کفو الا حد
فقال عی اللہ باسمک العظم الذی اذ اسئل بہ عظمی و اذ ادعی بہ اجاب رواہ الترمذی
و ابوداؤد و راوی این حدیث بریدہ عن حصیب سہرست و دی پیش از غزوہ
بدر اسلام آوردہ اما در ان غزوہ حاضر نبودہ لیکن اہل بیعت رضوان

مع

و او ساکن طیبه بوده چندانکه بعد از رحلت صلی الله علیه و سلم از دنیا
 بعد از آن از طیبه که مدینه سکنه است بصره رفته و چندانکه آنجا بوده بود
 از بصره بخبرسان آمده بطریق جهاد و در مردودات یافته در زمان یزید بن
 معاویه در سال شصت دوم از یحیی و جمعی کثیر از روایت حدیث کرده
 اند این حدیث از مرویات اوست میگوید که بدستی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 شنیده اند از مردیکه میگفت ای بار خدا یا بدستی که من میخواهم از تو حاجت
 خود را بگویم آنکه تو آن خدای عز و جل را پرستی که نیت هیچ خدایا مگر تو که
 یگانه بذات و متفردی بصفات و بانیازی از همه جهانیان و پناه یابنده
 هرگز خور و نیاشامی و پابنده که هرگز نابود نشوی در عین المعاد از حضرت امام
 عاقلنا آورده که صد آیت که عقلمای از طلاع بر کیفیت او عاجز و قاصر و
 و مایوس بشنید ای ز خیال ما برون در تو خیال که رسد الله یلم بید آن خدای
 یکتا که نزد او کسی را دم یولد و زاده نشد از کسی و لم یکن که لقوا احدیت
 و نبوده مرد را بهمتا هیچ کسی فقال چون رسول صلی الله علیه و سلم از آن مرد این
 کلمات تمامت را شنید فرمود که دعی الله این مرد بخواند خداوند سبحان
بسم الله اعظم بنام او که بزرگترین نامهاست اندی او بسم الله اعظم آن اسمیکه
چون سوال کرده شود حق تعالی را بآن اسم عطا دهد و او را دعوت اجاب چون
خوانده شود خدای تعالی را بآن اسم اجابت کند یعنی آن را وسیله سوال
و دعای خود گرداند و بآن وسیله از حضرت حق سبحانه حاجت خواهد
اجابت کند یعنی آن اسم را وسیله سوال و دعای خود گرداند و حاجت
خواه را در کن را و نداند اینست ترجمه حدیث ظاهر حدیث در اینست که در
 میان اسمانی بعضی اعظم از بعضی باشند چنانکه ظاهر است اما آن طایفه که

اثبات اعظمیست بر ما کنند نسبت به بعضی سخن ایشان در بیان مطلب ایشان
 آنست که هر اسم از اسمها الله که در آن تعظیم الله تعالی بیشتر است آن اسم اعظم
 از اسمی که در این تعظیم نیست مثل اسم رحمن اعظم است از اسم رحیم چنانکه جمیع
 این را نوشته خواهد شد و خالق مثل اعظم است از مبدع زیرا که حق سبحانه و تعالی
 خالقیت هیچ شریک ندارد و مخلوق مبدع را شایسته صادق است و وصفیت
 شهادت و صادقیت خلق شرکت دارند حاصل کلام طایفه او اینست که
 چون فضیلت در اسمانیت مگر باعتبار اسم و سمای همه اسمانی یک است
 نفس فضیلت در میان اسمانی نیست و حاصل کلام طایفه ثانیه منع حضرت
 اینست حاصل آنچه خلقی در شرح مصباح گفته است خواص ذوات حروف
 نیز منع میشوند بود چنانکه سابقا نوشته شده خواص حروف میباش
 طول از است ان شاء الله تعالی بعد از این اگر وقت مساعده کند در مقام
 لایق آن کفایت خواهد نمود و مخفی ماند که علامه رازی قدس سره در کتاب الوصای
 التبیانات آورده است که علامه را در اسم اعظم خلاف است بعضی گفته اند که اسم اعظم
 در میان اسماء الهی متعین نیست بلکه هر اسمی که بخواهد ای تعالی را بآن یاد
 کند و قوی که مستغرق باشد در معرفت او و باطن او تمام متوجه باشد
 بوی سبحانه و فکر و عقل و اندیشه و تمام از یاد و دل و حواس منقطع نمیشود
 شده باشد و حقیقت جامع و بکلی از مسموی فارغ و آزاد گشته باشد در چنین
 حالتی هر اسمی که توجه کند و بدینا میکشند بسم نامید آن اسم او اسم اعظم باشد و مراد
 بآن حاصل شود و بعضی برینند که اسم اعظم متعین است آن جماعت دوازده نفرند
 فرقه میگویند که اسم اعظم اسم معین است که سخن حق سبحانه و تعالی هیچ احدی
 از آن نداند و شناسد و هیچ مخلوق ابرار آن اطلاعی نیست و فرقه دیگر

میگویند که اسم عظیم هم معین است انبیا و اولیا و بعضی علما محققین ^{این} را
 دارند و این وقت ثانی را اختلاف است در آنکه اسم عظیم اسمی است که در است
 و در آن باب اقوال بسیار از علما و عرفا منقول است و هر طایفه اسمی را که
 اند و بر آن دلائل و براین اقامت نموده اند چنانچه بعضی گویند اسم عظیم
 قبل اسم رب قبل اسم هو قبل اسم فی القیوم قبل اسم سمیع الدعا قبل خبر الوالیین
 قبل دو جلالت و الاکرام و غیر آن نیز گفته اند بدانکه اکثر علما را سنی و کبر
 عارفین بر آنند که اسم عظیم اسم مبارک اقدس است که در اول کتاب قدیم
 و قرآن عظیم پیش از همه اسمی است که کور شده در رسم اقدار و عمل الرحمن
 و شرح عالم عارف ابو عبد الله بنو قدس سره در کتاب سلسله المعارف
 آورده که نزد اکثر علما محققین و دانشمندان علوم خاصه سید المرسلین
 علیه من تسلمت و السلمات اتمها و اعمال اقدس رب العالمین اسم عظیم
 کلی است و نزدیک است که برین معنی اجماع منعقد گردد و علامه رازی
 قدس سره در تفسیر کبیر آورده که از میان اسماء الهی اسم اقدس اسم عظیم
 داشتن بحقیق اقرب است زیرا که این اسم راجع بقدر و معنی خصوصیات است که
 در هیچ لفظ و کلمه در هیچ اسم از اسماء الهی آن خصوصیات نیست ^{بنا}
 ایضا لب بصیرت که برای دین و عظمای اهل حق دلائل بسیار و براین
 به شمار از برای اثبات عظمت و اشرافیت این اسم بزرگوار عالی مقدار
 اقامت کرده اند از آنجمله دلیل اختیار کرده ایراد نموده میشود
^{و این} **اسم** ^{آنکه} علما اهل تقی و محققین و عرفا و فقیهین در کلام الله از اول
 تا آخر ملاحظه نموده اند و احیاط نام فرموده اند هیچ اسمی را که
 حتی در کثرت عد و بر اسم اقدس نیامده زیرا که این اسم شریف با آنکه در جمله

در تمام قرآن دو هزار هشتصد و هشتاد و یک بار آمده و کثرت تکرار دلیل واضح است
 بر آنکه شرف و عظمی است ^{این} **اسم** ^{آنکه} امام جمعه اسلام قدس سره در کتاب
 مقصد فی شرح اسماء الهی آورده که اسم اقدس اسم ذات است و ذات
 میکنند بر ذاتیکه جامع جمیع صفات کمالیه است از صفات متقابل و دلالت
 او بر آن ذات متعالی صفات بمثابه آنست که هیچ یک از صفات الوهیت
 چه صفات لطیف و چه صفات قدراحت احاطه او بیرون نیست و هیچ
 اسم دیگر را این جامعیت و این احاطت نیست و هر اسمی که بعضی از آن
 متقابل و دلالت دارد بر این جامعیت و احاطت که او را ثابت است
 استحقاق آن دارد که عظیم و شرف اسم باشد ^{بنا} **اسم** ^{آنکه} همه اسماء الهی
 و هی مضاف به اسم نیست مثل گویند عزیز اسم است از اسماء و میگویند که
 اسم است از اسماء عزیزا کسی سوال کند و گوید که اقد در آیت و اذ در آیت
 الکریم الرحمن الرحیم الذی له ما فی السموات و الارض صفت واقع شده چون
 گفتی که او را هیچ چیز اضافه نمیکند جواب گویم که اگر چه بعضی از اقوال
 اقد را بجز خوانده اند اما نام نافع و این عامر بر رفع خوانند برستیناف
 و خبر او را بعد آورده و امام ابو عمر و جعفر دین آیت الله علیهما السلام
 اعتبار کرده گفته اند که هدیر آیت اینست که الکریم الرحمن الرحیم
 له ما فی السموات و الارض با آنکه از احتمال بدلیت مانع نیست
 آنکه اصح اقوال نزد اکثر علما محققین آنست که این اسم شریف بحقیقت
 مشتق نیست از هیچ لفظی و عقول عقلا را بحقیقت اشتقاق او را نیست
 بمنجمله ثابت و مخصوصه که گفته ذات حضرت باری تعالی مطلق است
 و در ستر و خفا بر وجهیست که عقل هیچ عاقلی و فهم هیچ کاملی بمعرفت

اورا نهبت بس اس اسم همما خود مناسبت ناموست که هیچ اسم را از اسم
 حنی این مناسبت نیست بس ازین حثیت لازم آید که او اشرف و عظم اسم
دلیل بنای توحید و ایمان و اسلام بروست و کلمه توحید با
 هم باشد و کاف و لب لظ به این کلمه در اثنای شهادت از جیبش کفر
 به افج ایمان تفرق کند پس اگر صد بار کلمه لا اله الا هو گوید یا کلمه لا اله الا
 الرحمن ایمان از او مقبول و سموع نباشد با آنکه موثبات بناتاری
 تعالیت در جمن اسمیت خاص اللفظ و غیر حق سبحانه را در جمن گویند بخلاف
 رحم و کرم زیرا که هو از برای شارت است بس احوال دارد که کافر که لا اله الا هو
 گوید در هو گفتن شارت او به بت او باشد و لا اله الا الرحمن اگر چه جمن
 خاص اللفظ است اما یکبار اتفاق افتاده است که او را اطلاق کرده اند بر علیه
 کذاب در وقتی که دعوی منعمی کرد و جمعی از جهان بوی کریدند در آن اسم
 او را در جمن ایما می گفتند بس کفکار کافران کلمه را هم با سلام او نیکم و فیک
 لا اله الا الله گوید از زمان او را مومن گویم بس حفظ دما و اموال در دنیا و آخرت
 از عذاب بعضی موقوف بر تکلم به این اسم شریف باشد پس واجب باشد که
 او عظم و اشرف اسم باشد **دلیل** این اسم خصوصیت است که در هیچ
 اسم دیگر نیست و آن آنست که هر جری که از اول او استقا ط کنی آنچه باو
 ماند صحیح لغت باشد و مستعمل در صفات بار تعالی چون همزه از اول
 او بنیدازی قد بماند حق تعالی در صفت خود فرماید قد ملک السموات والارض
 و قد خالق السموات والارض و الاکرام اول این استقا ط کنی له بماند و حق تعالی
 در صفت خود فرماید که له ملک السموات والارض له الخلق و الاکرام اول
 را نیز حذف کنی با بماند و آن شارت است بغیب هویت جوینا کمالا

حکم

مع العال

هو احد احد هو اخی الیوم هو الله الذی لا اله الا هو پوشیده ماند که او در هو
 زاید است بان دلیل که در تثنیه و جمع بیفته چنانچه کوی بیما و هم و در ضمیر متصل
 چنانچه کوی نه دلیل میقتم آنکه خوفا متفر ما ید که قل ادعوا الله و ادعوا الرحمن
 از میان جمع اسم حنی این دو اسم را باند که مخصوص گردانید و امر کرد که در دعا
 باین دو اسم بزرگوار توسل جوید و این دلیل روشن است بر آنکه این
 دو اسم اشرف اسم اند پس کوم باز ازین دو اسم اسم احد شرف است ازین
 به و دلیل اول آنکه الله را در ذکر تقدیم کرده بر الرحمن دوم آنکه اسم الرحمن
 دال است بر کمال رحمت بس و بر صفات کمالیه و دیگر مثل کمال قدرت و عظم قدرت
 و قدس و تراست دلالته را در دخل ف هم الله که بر جمع اسم متعالیه
 دلاله دارد پس باین جامعیت شرف است از اسم الرحمن و چون از اشرف
 اشرف باشد پس عظم اسم بود و دلیل هشتم آنکه حی سبحانه این اسم را از اشرف
 آفرینش آدم تا حضرت خاتم علیه السلام حفظ کرده است و نگاه داشته که در
 هیچ دوری و فریاد آنرا بر غیر حی سبحانه اطلاق نکرده اند اما اطلاق بر واحد و جماع
 کافران در هیچ زمان بر اسم این اسم نکرده اند اما اطلاق بر واحد و جماع
 آله بر جمع کرده اند و این دلیل واضح است بر شرفیت و عظیم اسم
 و پس نهم آنکه اول مات قرآن بقول جمیع از علمای اسم احد است و بقول بعضی
 الحمد لله بر تقدیر اسم احد در اول قرآن پیش از همه اسم حنی مذکور شده
 و دلیل دهم آنکه در تفسیر که منسوبست بحضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره
 و نام آن طوابع التویر من مطایع التفسیر است چنین آورده که دلیل بر آنکه
 اسم عظم اسم است آنست که بر همه زبانها مذکور و در میان همه طوائف است
 مومن و کافر بر وفاء بر همه این نام مبارک ادا کنند و مخالف و موافق و خلص

و منافق این نام را بر زبان برند و حضرت حق سبحانه را باین نام خوانند بخانه
 مومنان و موحدان گویند پروردگار ما اقدس است کافران و مشرکان نیز گویند
 خالق و آفریده کار ما اقد و لنس سلتهم من خلفهم ليقولن اقد و بمنجا نکه
 مسلمانان گویند که ما را کرامت از اقد است بت پرستان نیز گویند ما را حصول
 شفاعت از اقد است که هؤلاء شفعاء و ما عند اقد هم مقفله با توهم جاد
 لمن الملك فله الواجد بس معلوم شد که این خمسة فرجام در کوز طباع خود و غوام
 از همه نام بوده این بر بانیست واضح و دلیلست ظاهر و واضح که عظم هم چنی
 این اسم مبارک است صاحب این اسم مبارک بواسطه این اسم مبارک در همه طوایف
 بجلی و ظهور کرده است و این از خود این اسم است توجیه همه طوایف بخانه حضرت
 حق سبحانه و تعالی مقربست **مومن تر** باشد و ذکر این جمله را در کوی آن
 سلطان الغ پر تو روی بخت از همه سو همه را در بخت از همه رو و هفتاد
 و المغرب فایما تو لواء فم و ج اقد این جمله بدست سبحانه این جمله جز
 ما اعز سلطان پوشیده اند که حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید که قل اقد هم
 در هم یعنی بگو اقد و بگذار ماسوی را اشارت بمضمون این آیت عالمی در است
 است آنچه بزرگان میگویند که اقد بس ماسواه موس و میتوان که در آیت
 کریم اشارت به آن شده باشد که در توجیه بنفس ذات اقدس را می قبول
 هم مبارک اقد شو و بگذار سایر اسما و صفات را مخفیه نماید که این خطاب
 مستطاب بحضرت سالت پناهی صلا اقد علیه و لم شده چنانچه در کتب معتبره
 مذکورست پس این آیت نیز منقبه اعظم این اسم است چنانچه ظاهرست اگر چه
 مناقش لفظی در عبارت هم کند جواب آن حواله بخاطر ناظران صاحب
 بصیرتست چون ظاهرست شرح احتیاج نیست فی ظنی که در فهمیدن این خبر سخنان

در مانده یک کث از خطاب نیمه بیکانه و محرومست مخفیه نماید که قول اقد تامل
 و خوضم یلعبون است محلی تبادل بسیار میشود و مگر آنکه گفته شود که ضمیر هم
 راجع ماسوی است ترک کردن سایر اسما و صفات بطریق اشارت متغایر
 مفاد شده برین تقدیر نه در ضمیر است کاست نه در ذیل او بر و قیق نظران
 متامل محض نیست که اگر معنی آن باشد که متوجه بسم ذات باشد و هر چه غیر
 آنست بگذارد برین غیر ذات ما خود با صفات داخل است و ذیل آیت عتبا
 بعضی فرمود است فافهم فقه بر حال کلام حضرت ملک عالم کثیرا فهم درین مقام
 آن میشود که سعی کن که از مرتبه بجای فعال و صفاتیک کثرت لازم ایشان است
 خود را بشود بجای ذات را رساله که کثرت اسما و صفات را در مشهور آیه نیست
فرز جانیست نام دبر ما ما اعز سیر و ما اعلا نام او کین نه لا موت
 سر نهان غیبانه و پیدا همه اسما مطایر دانند همه شیا مطایر اسما لا از می وجود
 الا اقد محو و کثرت غیر نام سومی هستی مطلق است وحدت صرف این همان
 انت این **انا من او** تو از میان بر خوست سر وحدت شده از همه کیت
 جان جانی نه گفته وحدت **شکیده** خوبای از دریا **از اقد** **کحس**
 چون سخن با خا اجا مید که چمنور اکابر علمای بر اند که اسم عظم اسم مبارک
 اقد است که سعادت دینی و دنیوی باین نام خیر انجام مر بوط است و کدولت
 صوری معنوی باین اسم محبت فرجام منوط و محقق این اسم است اسم عظم که
 جمیع مرادات با و حاصل است دنده سعادت عظم بسبب او و اصل بسبب
 منماید که کحس لفظ اقد کرده شود **از اقد** **صادق** که در میان
 انجبر علما و محققین نور مرا اقد هم درین خلافت شده که آیا این اسم مبارک
 علم باشد یا لا جمعبین اند که از جمله علم است و طایفه میگویند که از جمله

اسماء صفات است از قائلین بعلمیت قوت که ایراد مییابد **قول اول**
 بعضی میگویند که همیشه اسم موصوف بشد یعنی اجرای اسم دیگر برود کند
 و هر که صفت نشود که قال تبارک و تعالی قل هو الله احد و قال تعالی من
 الملك اليوم قد الو احد القهار و دیگر آنکه همیشه اسم را با و اضاف کنند و بگویند
 او را هیچ اسم اضاف نکنند مثل گویند رحیم اسم احدیت و نگویند که احد اسم
 رحیم است و گویند کرم اسم احدیت و نگویند که احد اسم کرم است و این هر دو
 دلیل است بر علمیت این اسم **قول صاحب کتاب** است که گفته است که
 الله و قال مشتق است از اقامه و او را هیچ اسم مشتق نیست پس میباید که
 احد علم باشد شرح سید الدین قناری رومی رحمه الله در تفسیر فاتحه خود تضعیف
 قول صاحب کتاب کرده گفت که اشتقاق فعل از غیر مصدر معلوم و اهل
 عربیت نیست و مقرر است که احد مصدر نیست پس قول صاحب کتاب ضعیف
 باشد در برابر شرح مذکور میتوان گفت که نحو طین کلمات مشهور اشتقاق
 نحو اگر چه از تخریج شده لیکن نحو ما خود از جر است که اسم جامد است همچنین
 تا آنکه از نام مشتق است که تا آنکه ما خود است از احد است برین قائل
 آنکه اشتقاق فعل از مصدر صاحب کتاب گفته معنی اخذ است بخلاف مصدر
 اشتقاق نیز همین معنیست پس تضعیف قول صاحب کتاب ضعیف
 باشد **قول** ابو جعفر رازی است که در کتاب ساریزه آورده میگوید که
 مشرکان تبار خود را اسم الله میخواندند لکن از ابتدای طرک آوردن علیه السلام
 تا این دم هیچ قرآن از قرون ماضیه و از منزه خالیه غیر حضرت جبرئیل و تعالی
 را با این نام نخواندند و این دلیل است بر علمیت این اسم مبارک **قول**
 نفی علمیت کرده اند و گفته اند که احد از جمله اسماء صفات است از ایشان

نیزه قول را در مییابد قول اول آنکه واحدی در تفسیر سبط آورده که جمعی از
 این شریف را جاری برای اعلام داشته اند و گفته اند که این اسم در حق حضرت
 جبرئیل است و تعالی مثل اسماء اعلام است در حق و از الحقیقه علم باری تعالی است
 زیرا که اسم علم قائم مقام اشارت میباشد و اشارت در حق باری تعالی
 مستغنیست و محال پس میباید که این اسم علم نباشد قول دوم آنکه اسم علم
 موضوع است از برای تمیز هر اسم از مشارک و در نوع جبر و در حقیقت
 و ماهیت و حضرت جبرئیل و تعالی از منزله است از آنکه در بحث جنسی یا نوعی
 یا هیچ احدی در حقیقت و ماهیت مشارک او تواند بود پس او را هیچ
 اسم علم نباشد و اکثر علمای برین اند قول سیم آنکه شرح صدر الدین قونینوی
 در تفسیر فاتحه که سر با عجز البیان فرموده است که میباید که حق را هیچ
 باشد علم که دلالت کند بر و دلالتی مطابق بقی بختی که منضم شود از وجود
 مطلق زیرا که حضرت ذات از حقیقت اطلاق خفیه و مجرد محض حکم علیه
 نمیشود و هیچ وصف و منضاف نمیشود و هیچ نسبتی نه خودیست نه کلی نه مفهومیست
 هیچ اعتبار بر متعین است هیچ تعینی بلکه از حقیقت اطلاق خفیه و گفته
 و آنکه محمول است که هیچ عقلی و فکری بر این سراق قبل او راه ندارد
 آنکه که در دو کون نام پدید نیست عنقادی مغرم که مکاتیب پدید نیست علم نام
 هم نیست نشان من وین بوالعجب که نام پدید نیست گویم بزرگان
 بد کوشش بشنوم وین طرف ترک کوشش ز نام پدید نیست هر چه آن برسم
 نداده و است حس عقل و هم کبرایت سنگ بطلان اندران انداخته
 و چون مراد از وضع اسم تعریف نیست بغیر و حصول معرفت ذات ارباب
 محالات پس وضع اسم علم اینجا با فایده باشد شرح بیان چه گویند نام

حکم و شناخته میشود و هیچ ص

نشان جوئی آنجا که وحدت آمد نام نه نشانی است بر ثابت شد که احد اسم
ست نه اسم علم و احد تعالی علم بر صاحبان بصیرت مخفی مانده که این طایفه که این اسم
عظیم را اسم علم نمیدهند و اسم صفت میگویند اتفاق دارند که مشتق است لیکن
در مانده اشتقاق خلاف کرده اند از آنجمله آنکه در سه قول بیان مییابد
و درین مقام به آن مختصرا مرافقه اگر چه در ما خدا این اسم اقوال دیگر نیست
قول اول جمع از علما بر آنکه احد مشتق است از و لاه بمعنی واکه مصدر است که
در سه معنیست بمعنی اول نگاه گرفتن بمعنی دوم واکه شدن بمعنی سوم
بودن و مجموع این معانی از اسم احد مستفاد است اول است آن که با و
پناه نیازمند است دوم است آن خدا یا که در معرفت او عقل و قضا
واله و حیران است سیم است اویت جسمی که دل و جان محبان در طلب و عاشق
مشتاق و سرگردان است قول دوم بعضی از علما میگویند که احد مأخوذ
از الکتبه است و الکتبه در لغت عبارت از عبادت است و بعضی گفته اند که مأخوذ
از الالهائیه است بر وزن ربانیه و الالهائیه نیز بمعنی عبادت است خدای
در حدیث و تفسیر بن ابی النور آمده که اذا وقع العبد في الدنیه الربانی
و عبادته بس رن تقدیر الیه بمعنی مأثوره باشد یعنی معبود و چون کسی که
بمعنی مکتوب است پس بمعنی احد معبودی است که مزار عبادت اوست عبادت
غیر او سرمایه نکال و بال است قول سیم بعضی گویند احد مشتق است از ال
واله مصدر است که او سه معنیست یکی ثابت بودن دوم در سنجیدن کردن
سیم میباشند و این معانی از اسم احد مستفاد است اول است آن که با و
و در سیم از و ابدی دوم است پناه و گریزگاه بندگان که در شداید
و ممالک جوع همه با و است سیم است آن ذات بی چون و بجا گونه که

در ادراک و عقول همه عاقلان و اول است و حیران **اسم ثالث** و خصائص اسم
عظیم اشرف که در غیر او یافت نشود و آن ده خصوصیت که تعلق بلفظ و است
او دارد اول آنکه در لفظ احد الف لام تعریف را که اصل کلمتیت حاصل
اند و لازم او است و چنانچه هرگز از وجود او جدا نشود بخلاف اسم معرفت که هر
آلت تعریف را حذف کنند و از جل را بر جل گویند و هر از احد را لاه گویند
دوم آنکه الف لام احد را عوض همزه مخدوفه داشته اند بعد از ب که گفته اند
احد مشتق از اول است در هیچ اسم دیگر این حالت نیست که الف لام تعریف
عوض از همزه مخدوفه باشد مخفی مانده که اختصاص هر یک از این دو خصوصیت
تفید اوست بآن دیگر و الا لازم کلیه بودن با عوضیت در کلیه الحال
است و عوضیت با لزوم در این اسم که اصل او اناس بوده و تحقیق است سیم
آنکه همزه این کلمه را در وقت نداء حذف کنند و یا احد گویند و در وقت
قسم حذف کنند و یا احد گویند در هیچ اسم دیگر این نیست چهارم آنکه منفق
شدن به تاقم مخصوص این کلمه مبارک است که تا حد گویند و این حرف را
بی هیچ کلمه دیگر در نیاید پنجم آنکه کلمه ایم و ایمین که از برای قسم موضوعند مخصوصند
باین شریف که ایم احد و ایمین گویند یعنی قسم بخدا و بر غیر این اسم اشرف
عظیم در نیامده ششم آنکه گاهی در وقت خطاب حروف نداء را از این کلمه
نیکنند و سیم شده را عوض از آن در آفراد الحاق کنند و اللهم گویند و این
صوت در غیر این کلمه صلا موجود نیست هفتم آنکه با وجود الحاق میم شده
با فخر این اسم الف و لام تعریف را نیز از او نش نیکنند و لم گویند هر گاه که
بعد از حذف حرف ج را در این محله مجرور که از جناب گویند الله فاعلم
نم آنکه گاهی درین با وجود حذف حرف ج الف لام را نیز نیکنند چنانچه

لا اله الا الله کونید اگر کسی گوید که در خصیصه اول الف و لام لازم گفته بود
 این سخن که درین خصیصه مذکور است بآن چگونه جمع شود جواب گویم که
 ذکر تا به غیر از استثنای دوم آنکه تثنیه و جمع و تصغیر تبدیل و تغییر درین
 کلمه راه نیاید و این خصایص مذکوره تیرولات دارد بر عظمت این اسم
 جناب حضرت **عزیز** در بیان فوائد و منافع مداومت
 و توقیت برین اسم که عظم سبب است به آن باشد که احدی آنکه حضرت
 حق سبحانه و تعالی خطاب مستطاب حضرت فضل الانبیا و اسل علیه و علیهم
 السلام کرده میفرماید که قل الله ثم دریم یعنی بگوی ای محمد صا الله علیه و سلم
 الله بعد از آن بگذار ما را منقول است که قدوه الابرار **عزیز** حضرت
 خواجہ اعجاز قدس سره میفرموده اند که معنی این آیت کریمه آنست که
 متوجه بنفس ذات باشی نه بکثر صفات باین معنی سابقا و اخرا فصل
 اول اشارت شده بود بطریق اجمال درین مقام بتفصیل آن شروع نموده
 میشود و حاصل غایت آنست که یعنی باید که سعی در آن باشد که مظهر تجلی
 ذات باشی و از کثرت تجلیات سماء و صفات جناب کنی و متصف
 بصفات الهی و متخلق با خلق و با دشت هر بودن موجب کمال شایسته است
 لیکن اکمل و اشرف مرتبه کمال آنست که عارف شرف شود و تجلی ذات
 و درین مقام حال او بهیچ با صفتی محض و بزرگوار نیست بزرگ است
 با صفتی صفت عاشقان این شود که طلب زهر ان زک بود پس
 زک است یار و خواه ای دل قانع نشوی بزکنا گاه ای دل اصل
 همه زکها از آن بزرگ است من حسن صیغه من اقدای دل محقق
 نماند که محققین اکابر و اکابر محققین قدس سره هر چه گفته اند که

که

اولیا الله مختلفند بعضی با صفت و بختان و بعضی متصف بصفات
 و عبادات مثل بعضی گویند که اهل معرفتند یا اهل معامله و یا اهل محبت یا اهل
 و کمال حال و نهایت درجات اولیاد و ربانانند و با صفتی گفته اند که
 اشارت بکثرت ذات است که اشرف و اعلا مقامات اهل سلوک است و غایت
 و اشارت از کثرت آن مرتبه قهرست چون دانستی که حضرت حق سبحانه و تعالی
 خود را صا الله علیه و سلم امر کرده که باین اسم عظم متوجه باشند که اسم ذات
 و تکرار او موجب خلاصی حقیقت جاموست از کثرت موجودات بلکه از کثرت
 تجلیات سماء و صفات بسبب باید که در جمیع اوقات و همه آیات برین کلمه
 اشرف از کثرت موطئت مداومت باشد تا بآن سعادت عظم برستی
 در طریق ادا و امت و ملازمت این اسم عظم کبرای درین عالم محققین
 طریق اختیار کرده اند شیخ عالم عارف و عبدا الله یا فعین در کتب و در نظم
 آورده که علماء در طریق شغور باین اسم بر کوار و دوزخ میروند و بعضی
 یا اقد یا اقد یا اقد میگویند و بعضی اقد اقد اقد میگویند یا عرفاندا
 در هر نفسی بار بر طالبان حقیقت و سبب کمال طریقت پوشیده نماند که
 اکابر طریقه علیه جلیه حضرت سلطان قدس سره هر چه طالبان امر میفرمایند
 بعد از آنکه بابرادران طریقت موافقت کرده بقصد غایت غافلان و سایر
 مقاصد خیر ذکر حضرت حق سبحانه را بطریق اعلان گفتند سعی نمایند که در جمیع
 اوقات از ذکر فارغ نباشند چه در وقت نشستن و خوابیدن و خوردن
 و خفتن خواه بریان گویند خواه بدال اگر از مهمات ضروری فارغ باشید
 در گوشه نشسته خاطر خود را از همه خواطر بردارند و دل خود را از تقصیر
 نقوش کونیه خالی ساخته بجهت نام شغور نمایند چنانچه بعضی از محققین

از هم فرو پست و تنی با سر و پا دوسر یک تن تصور کند و جای او نصف پیش
از بطن دوم و ماغ چهارم و او هم و آن قوتیست که معاذ غیر محسوس است
در باید مثل عدوت و محبت چنانچه کوسفند از کک عدوت را در باید مثل
و دوستی را از شبان و در غیر و جای این قوت نصف پس است از بطن
دوم و ماغ پنجم حافظه که از آنند که در غیر گویند و آن قوتیست که نگاه دارد
معاذ صور را که بقوت او همه در یافته باشد و جای این قوت پیش از بطن
موجود و ماغست برار با بصر و صاحبان ادراک پوشیده ماند که
چون از حواس سخنان در میان آمد لایق نمود که از حقیق حقیقت
ظاهر و باطنی سخن کرده شود بنابر آن اتم خصصات که ریافت بدست
و ذکر همه این حوایس را حالی پیدا شود که از بحث تقریر و شرح بیرون
حضرت حق سبحانه و تعالی عمل کثرت کند و چون معلوم شد که عدوت
و ملازمت این ذکر مقرر این حسن سعادت خطرت بر تو باد که جمیع احوال
خود را صرف این کار کنی و شب و روز سعی مایی که نفسی نفیست گذران
تا برسی بجاییکه فوق آن تصور نیست نظر استعداد تو و اگر نه بهیچ مرتبه
غیر سه پند که از آن بالاتری باشد این کار دولت است کنون تا اگر
از کلمات قدس شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره حکایتی منقول است
و زنا شریعت و تباخ اسم الله در مقام حضرت شیخ قدس سره مکتوب است
فرموده اند که مادر میبایدی حال در سر حسن تحصیل علم مشغول و شتم و نزد
شیخ ابوعلی فقیه از تفسیر و حدیث و فقه سنیها میگذرانند و روزی
بر درستان سر حسن میبیکه شیخ لقمان سر حسن را دیدیم بر تلخاکتر
نشسته قصد زیارت وی کردیم و بر بالای آن تلخاک را دیدیم که پاره

بر پویشین میدوخت و لقمان از عقل مجازین بوده است در انبیا مجاهد
عظیم و مشر و معامله احتیاط نگاه کشف افق و شش که عقلش در آن رایل
شد گفتند لقمان آن چه بود و این چیست گفت هر چند بنده که بیش کردم
بیش میبایست در ماندم کفتم الکی پادشاه از چون منده پیر شود از ادب
گفتند تو پادشاه غریزی در بنده که تو پیر شدم آزادم کن گفت بد اینست که
ای لقمان از ادب کردم نشان آزادی آن بود که عقل را در بر گرفته
و سجده ابوسعید بسیار میفرمود که لقمان آزاد کرده خدمت از هر دو
شیخ گوید ما بر سر آن تلخاک نزدیک و می شدیم و اتفاق چنان افتاده
بودیم که سایه ما بر پویشین و بر آن جا بود که وی میدوخت چون آن
پاره بر پویشین دوخت گفت ای ابوسعید ما ترا این پاره برین پویشین
و دوختیم پس بر خویست و دست ما گرفت و میبرد و میباید نگاه پیرانو
افضل حسن سرخ و ویرا آورد و او وی بیرون آمد لقمان گفت یا افضل
این را نگاه دارید که ارشادت و دست ما را بدست وی داد و دست ما
بگرفت و در خانقاه برد و در صنف بنشست و خودی برگرفت و در آنجا
نظر کرد ما را چنانچه عادت داشتند بنشیند طبعی در سینه پیدا آمد که در آن
جزو حیات پیر و بر طلب باطنی ما مطلع شد و گفت یا ابوسعید صدمت
چهار مرتبه این غیر علی بنیفا و علیم السلام که خلق فرستادند گفتند یا خلق که بعد
از آنکه مغرب آمدند و این کلمه گفتند که این کلمه را قبول کردند و بر آن
استقامت ورزیدند و همه اوقات این کلمه را بخشدند و این کلمه را میگفتند
و بر آن پای در می کردند و این کلمه مستغرق شدند آنگاه از غیر این
کلمه پاک و پاکیزه گشتند و این کلمه در دل ایشان در آمد و آنجا آب ط

سلطنت کرد و تصرف خود را در آنجا کرد و قایل از آن گفت زبان خالص
کرد اینده شیخ گفت این سخن را رسید کرد و آن شب را در خواب گشت
بماند که از نماز و اوراد فارغ شدیم از پیر ابو الفضل دستور می خواهم بر سر
تفسیر نزد شیخ ابو عیسیا آیدیم چون نشستیم اتفاق اول درس در آن
روز این آیت بود که قل اقم وجهک للدين الحق الذي جاء به محمد بن عبد الله
دری در سینه ما گشت اندک سماع این کلام را از ما فرستاده است و
ابو عیسیا که آن تغییر در ما بدید گفت دوش کجا بوده گفتیم به نزد پیر ابو
الفضل گفت برخیز و باز آنجا شو که حرم باشد ترا از آن معنی مطالب
علم آید بن ما به نزد پیر ابو الفضل شدیم و آنکه و میجر همه آن کلام گشته
چون پیر ابو الفضل ما را آن حال بدید گفت یا سید مستکشفه
مینند این پس پیش ما آن کم نکنی تو این سر رشته خویش گفتیم ای شیخ
چه میفرمایید وجه میباید کرد هر روز بخار غم من شدیم از آریسته تر خانه
بیرون آیم مقصود تو این بود که دیوانه بشوم دیوانه شدم ذکر چه
منیفر میاید گفت در ای و بنشین این کلام را پیش که این کلام با تو کارها
دارد شیخ فرمود که مدتی در پیش هر بطریق گفتار حق گذار این کلام بودیم
روزی پیر گفت ای سید درهای این کلام بر تو گشاید اندک کنون شکوه
از غیب بر سینه تو تا خشن آورد و وادیهای کونا کون نمودن گیر و
بس فرمود که ترا در بودند ترا در بودند ترا در بودند بخیر و خلوت
و غزلت اختیار کن و چنانکه از خود معوضی از نیم خلق معوض پیش
و ورین کار با نظاره تسلیم معامله کن شیخ گفت تا ترک تحصیل علوم
کردیم و همه را فرو گذشتیم و بکلیت خود روی درین کلام آوردیم و بمنده

باز گشتیم و در کج خلوت خانه خود نشستیم و می گفتیم الله الله و کلام
عقلی و فقهی از بشریت عارض ما گشتی کج میباید با عریه
آتشین از پیش محراب ناپدید آمدی یا بیستی و ضلالتی و سیاهی
از هر چه بماند و بانک سحت زدی و عریه را خواله ما کردی و گفتی یا سید
قل الله و ما از خوف و خشیت ترس و بیم او گشت بانه روز بر خود
میلر زدیم و بغایت میترسیدیم و عظم حفظ اوقات خود میکردیم و
ما را از ترس آن را جوهر کز می خواب کردن و غفلت و زردین
نمود تا وقتی که همه ذرات وجود ما بانک در گرفت که الله الله الله
بعد از آن از منتهی سر خصل آیدیم نزد پیر ابو الفضل و پیر ما را بر صوفیه
خود تعیین کرد و میبویست مراقب احوال ما میبود و هر وقتی مقتضای
مصلحت ما را ریاضتها میفرمود تا وقتیکه این قصه تمام بشود
تا دل بتوشه بسته و غیر تو بکشد خوردیم بسی خوننا گندیم بس جاننا فونی بودیم
حج در قطع بیابانها جمع بنی شاطی در طرف کستاننا دین طافه دیگر با دواع
عمت فاع جم از طرب اینها هم از طلب آنا تا دامن صلت را از کم کف
روزی ما هم سر فکرت بشما بکر بیاننا باشد به هر دردی اندیشه در ماننا
بر از دل ما دردت اندیشه در ماننا چند سبب بلیت جاکر و که بر سینه
چون سنگ غم خیزد آواز زیکاننا در راه تو هر پیمان سدیست جدا
چشم بیامی بستان بشکن همه پیماننا بر صحنان نصیرت پوشیده نیست
از تاثیرت آن اسم مبارک عجب نیست که درت وجود با کمال اجود
سازد از بعضی سالکان طرفه غلبه غلبه حضرت سلطانیه مقول است که
کتب با خود داشته اند که در اوقات مشغولیه همیشه همراه میبوده است

وقتی همان کتاب را در میان مجلس مانده بود و اندام مجلس از آن کباب
 آواز ذکراره شنوده اند مخفغانند که در شجاعت از حضرت قطب
 عوث الاخیار حضرت خواجہ اعجاز قدس سرہ آورده که فرموده اند که
 بعضی از اکابر ذکر لاله الا اقدس را ذکر عالم گفته اند و ذکر اقدس را ذکر خاص
 و ذکر مور را ذکر خاص و خاص و حال آنکه ذکر لاله الا اقدس ذکر خاص و خاص
 میتوان بود زیرا که کلیات حق را بیان نمائند و اشیاء نیست و در آن صورت
 هرگز تکرار متصور نیست و هر آینه نفی صفتی میکند و اثبات صفتی پس این الای
 از نفی و اثبات خلص باشد اتمی بر صاحبان بصیرت محتج نیست که مراد
 سلاک طریق حق جل و علا در سه درجه تواند بود اول آنست که بنا بر تشویش
 خواطرات مطلوب حقیق در آینه خاطر بزرگ خواطر کمیند و ذکر بس
 باید که اول ادوات نفی که بمنزله خار و بخت حس و خاشاک اغیار را
 از راحت سینہ رود و بعد از آن اثبات کند و این مرتبه خوام سالکان
 درجه دوم آنست که بنا بر تکرار نفی و اثبات و مداومت بر آن آینه دل
 مصیقل شده پس احتیاج بر دفع نیست پس او را میرسد که اثبات
 مطلب حقیق کند با آنکه مسوق به مغرور چون سلوک سالک با نیاید
 و زمره خواص داخل شد و این دو مرتبه دارد یک آنکه مشاہدہ مطلوب
 حقیق بطریق اجمال کند دیگر آنکه مشاہدہ بشی بطریق تفصیل دست دهد
 حالت اول را مرتبه خواص گویند و ثانیہ را هم اخص خواص موسوم دارند
 چنانچه در مشاہدہ منظری از مظاهر جمیلہ شخصی محتاج بر رفع برقع و حجاب
 و دیگری محتاج در آنکه محتاج نیست و قسمت یکی آنکه مشاہدہ اجمالی
 کند دوم آنکه تفصیل مشاہدہ نماید و بخصوصیات و طالع باید که مشاہدہ

بشایده اجمالی را مرتبه آن نباشد این تمییز بنا بر صیقل عبارت و قد
 انتمثال الاعمال ای برون از و تمثال قیل من خاک بر فرق من تمییز من
 عدم تکرار و انتفاء تقریر صور تجلیات بمقتضای تمجیلات محقق مانده که
 در ادله اثبات عظمت اسم اقدس مکتوب شده و در خصوص سیده بود که
 اسم هو شارت حضرت ذات بس ذکر اقدس ذکر مشایده بشایده
 اجمالی باشد و ذکر نمودن صاحب مشاہدہ تفصیل باشد که در شارت
 نصب العین بودن معتبرست و اگر مراد از کلام بعضی اکابر این باشد که
 معروض شد و در نیست و اقدس علم بهر عبادہ محقق مانده که مراد بعضی
 اکابر علی حد بزرگوار این مخلص اند که حضرت قطب الاولیا شیخ اشباح
 عوث الکبر اسلطان اسماعیل تا اقدس سرہ بدان ابطال صاف که
 عروفاً این اسم عظم بعد و بیخ واقع شده چنانچه عارف جام قدس سرہ
 در سلسلہ الذہب میفرماید که پنج حرف است پس شکر این اسم
 پیش کنج نمان ذات طلسم از یاد جویند این پنج
 زان کران یای کنج کو بر پنج دیوار کو باشد تو شتافت جو بدین
 پنج یای نتوان تافت و مراتب تزللات و ظهور ذات اقدس
 امجد نیکو سما این اسم عظم است نیز منحصر در پنج مرتبه است چنانچه حضرت
 مولوی جامی قدس سرہ اس مرد در شرح رباعیات میفرماید که واجب
 جو تزلزل کند از حضرت ذات پنج است تزللات او را در حیات غیبت
 شهادت در وسط روح مثال و الحاس جمعہ ملک حضرت اول مرتبه
 غیبت است عبارت است از حضرت ذات با تعین اول و ثانی که حدیث
 و و احادیث گویند و این مرتبه را غیب از انجنت گفتند که اشیا گویند

دروغایند از نفس خود و غیر خود و درین مرتبه هیچ شی را ظهور نیست حضرت
حق سبحانه دوم مرتبه عالم ارواح است و آن مرتبه ظهور حقایق کونیة مجرّه
بسیط است سیم مرتبه عالم مثال است و آن مرتبه وجود است مرئیا لطیفه که
قابل تجزیه و تبغیض و فرق و التیام نیستند چهارم مرتبه عالم شهادت است که
عالم جسم است و این مرتبه وجود شیا کشف مرکب است که قابل تجزیه و تبغیض
و فرق و التیام است پنجم مرتبه جامع است مجموع این مرتب و عوالم
جمار که نه را و آن انسان که ملکی است که جامع جمیع مرتب الهی و کونی است
این نسخه نامه آنکه تویه وی آینه جمال شایسته تویه بیرون رویت
هر چه در عالم هست از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویه و این مرتبه عکاس
را و اصطلاح صوفیه که قدس الله تعالی سرار جمیع حضرت محسنان منزه طایران
حقیقت و سالکان سبیل طریقت پوشیده مانده که هر نفس یک برآمد و فی
رود صورت با و هیئت و بهائارت بغیبت است و هیوکی است
جستی و پیش ازین در فصول سابقه بحقیق یافته است که آنچه هم است
با تنه است و او بران الحاق یافته است پس باید که صاحب نفس غافل
باشد که نفس او در آمدن و رفتن مشغول نگردد هر گاه که حاضر بوده
برین حضور خود را دارد و آثار غیبت معلوم که مطلوب سالکان و مرغوب
طالبان است دست میدهد و بعبادت جذبه من جذبات الهی توفیق عبادت
التفلیس مستعد میسازد حضرت سلطان الطریقه برهان الحقیقه حضرت
خواجه احمد البوسی قدس سره که هم مشغول میکردند و در آمدن رفتن
نفس او از آره بظهور میآمده و گاه هم ذات که اسم اقدس مشغول
مینموده اند و در آن مشغول نیز به صوت بذوق تمام میگفته اند در گردان

نفس با کردن آواز آره میسر آمده و گاه بذکر حی اشتغال مینموده اند و گاه جمع
کرده حی اقدس میگفته اند این طریقه مشغول را تعلیم حضرت خضر علیه السلام میکرد
روزی در آشنای ذکر کشف سموت شده دیده اند که ملائکه ملا اعجاز کرد و در
پاره محلق نشسته پاره دور را دور استاده بهمین طریقه ذکر میکنند
حضرت خضر علیه السلام بحضرت خواجه جمال حضرت خواجه عبدالخالق عیسی
قدس سره تعلیم ذکر قلبی کرده اند چنانچه مشهور است و در کتب مطبوعه در این
مذکور است حضرت سلطان الطریقه قدس سره که خلیفه سیم حضرت خواجه
یوسف همدانی اند قدس سره و حضرت خواجه عبدالخالق که خلیفه چهارم
حضرت خواجه یوسف اند قدس سره و سرها آنچه کرده اند حضرت خضر علیه السلام
کرده اند زنی با انصافیکه بر کرده این بزرگواران که هر یک اند آفتاب تاب
ظهور کرده اند و انوار ایشان نام روی زمین را گرفته است و در روز
و تراب است آنرا کنند و اعراض نماید باین سخن جبر کردن در عهد حضرت
پیغمبر علیه السلام و اصحاب رضی الله عنهم اجمعین نبوده است با این طریقه که
صد و رصوت آره شود نبوده است جواب جواب این سخنان را در مقاله
اولی تحریر نموده ایم بر کسیکه معلّم او حضرت خضر علیه السلام و حضرت خواجه
یوسف همدانی قدس سره و حضرت کاتب شهاب الدین شمس در دی قدس سره
باشند چه کنی شش آنکار باشد پس منکر را ازین آنکار غیر از کرایه و حال
نبایم حال آید چون مخصوص عظم که اسم اقدس است و فواید مد اوست
بر آن بحر یافت مناسب مینماید که مخصوص اسم رحمن و رحیم که با آن در همه
بطریق دوّم گفته میشود نموده آید تا کوییده بر وجه بصیرت گوید **ای**
ای طالب که رحمت که این دو اسم شریف از مشتقند در لغت بمعنی رفت

قلب است و الطواف یعنی مهربانی که مقتضی تفضل و احسان است کونید
 مبدای است و منتهای مبدای آن رقت و نرم دلیست که از قبل انفعالات
 و منتهای آن تفضل و احسان است که از قبل فعلت و جود آن از
 برحمت و وصف کند مراد یا مبدای باشد یا منتهای یا هر دو اما چون حضرت
 باری تعالی و تقدس را باین صفت بنده البته مراد منتهای خواهد بود و پس آنکه
 حضرت واجب الوجود عزت نه لای تاثیر و انفعالات منزه است در هر
 الحقایق آورده است که معنی رحمت اراده حضرت جوی سینه و تعالی است
 ایصال خیر و دفع شر را و اگر آن اراده نبودی هیچ موجودی از عالم علم
 قدم در عرصه وجود ننهادی زیرا که آفریدن جبارت از ایصال خیر و جود است
 بوجود و دفع شر عدم از وجود برین تقدیر رحمت از صفات ذاتیه باشد
 و در تفسیر طوابع آورده که اگر از رحمت اراده خیر گیرند از صفات ذاتیه
 است و اگر ایصال خیر گیرند بغیر مستحق و ترک عقوبت مستحق از صفات
 فعلیه باشد در بعضی از تفاسیر آورده رحمت به معنای آیه اول عفو
 و مغفرت که فرموده لا تقنطوا من رحمة الله ای مغفرت دوم عافیت
 و سلامت که قال الله تعالی من لم یسکات رحمة ای عافیت سیم رزق
 و موهبت که قوله تعالی لو انتم تملکون خزائن رحمة ربی ای رزق پس رحمت
 و رحیم بمعنی آمرزنده و عافیت دهنده و روزی رساننده باشد و بعضی گویند
 رحمت رحمانه بمعنی روزی دادن است رزق عموم دارد و نسبت بیک
 و مومن و کافر و رحمت رحیم بمعنی آمرزش است که آن مخصوص باهل ایمان
 و در هر دو رحمت عام و رحمت خاص بمعنی عافیت منزه رحمت عافیت
 و و قسم دارد بیک عافیت دینی و دیگر عافیت اخروی که فراز از دنیا

بتأثیر رحمت رحمانه عافیت داده تا حدیکه دنیا را بدست ایشان ساخته که
 البته سبب المومنین و جنه الکافر مومنان را در آخرت بتأثیر رحمت رحیم
 عافیت بخشیده عافیت کافران عافیت کافران فایده عقوبت باقی ابدی
 و عافیت مومنان جاد و دانه و فرشت سرمدی است مد و برکت فایده حیات
 باقی را بخت دوسه و از رحم الله بکثر بدان ابطال صادق که لفظ رحمت را
 بر غیر حضرت حق سببی اطلاق نمیکنند و لفظ رحیم عام است لفظ رحمن اگر چه
 خاص است اما معنی او عام است و لفظ رحیم بر عکس او است بدانکه در مصحف عام
 لفظ رحیم را با الف نوشته اند و در همه مصاحف نیز با الف مکتوب است نکته
 درین آنست که الف در اصطلاح صوفیه زکیه قدس الله سرار هم اشارت
 بنوعین اول واحدیت ذاتیه است چون حضرت حق تعالی بر رحمت رحمانه که
 معصی وجود عام است عالم کثرت را بظهور آورد و در پرده کثرت رحمت عالم
 سراسر احدیت ذاتیه مستور گردانید حذف الف از صورت لفظ رحیم از بزرگ
 اشعار گذشت بر من معنی اینمقام را کنجش تفصیل این سخن نیست ان شاء الله
 رب العزیز در مقام لایق بعصیل داده خواهد شد و تفسیر قرطبی آورده که بعضی آن
 اسم را غیر مشتق گفته اند بجهت آنکه از اسم مختصرت باقیه تعالی و اگر مشتق
 از رحمت بودی بحر حوم اتصال یافتی و رحمن بعد از گفتنی جبار که رحیم بعد از
 گویند ضعف این دلیل ظاهر است زیرا که اختصاص منافی اشتقاق است
 و عدم اتصال بحر حوم که جبار اختصاص است که بسبب اختصاص منزه علم شده و معنی
 صفتی الحال منظور مانده به دلالت داشته باشد بر عدم اشتقاق بحسب اصل وضع
 قول اصح آنست که مشتق از رحمت است و از اینیه مبالغه است و بعضی بر آن گفته
 اند که رحمن اسم عبری است و دلیل برین قول آنکه قریش هم رحمن را در بیعت

نمیدانستند چنانچه از مضمون آیت فالو او مال الرحمن و مضمون کفرون الرحمن
 قسم میشود و اگر نه بایستی که عرب آنرا شناختندی و زجاج در کتب معانی
 القوان آورده که اسم الرحمن عبرانیست در جمیع عرب و ارجح آنست که الرحمن
 عربیت است اما در توراتیه مذکور بوده و میان اهل کتب مشهور و در اخبار آمده که
 عبد الله بن مسعود گفت که یا رسول الله و در توراتیه اسم الرحمن بسیار میخوانند
 در قرآن کمتر مییابیم این آیت نازل شد که قل ادعوا الله و ادعوا الرحمن
 یعنی خواه او را بنام الله خوانید خواه بنام الرحمن که این هر دو نام خاص است
 و او را هیچ نامی بسیارست و صفات علی بشمار هر کس می آید و او را بنام خوانند
 و هر طایفه بصفتی دانند هر کس بپایان دین کوی دستان تو میرند و هر
 هر طایفه بخت جوید و اندک ترا بگفت کوی مرغان چون به صیحه خوانند ترا
 به صیلاهی که باده کاه جام خانیم ترا که دانه کاه دلم خوانیم ترا و جام
 تو در لوح جهان جز نیست آیا بگویی نام خوانیم ترا ای بغیر نفس رحمت
 بر جهان کرده حیات افشا ای باطراف رحیمت رفوز در دل زنده درین
 مدافوز ای حیات دل هر زنده دلم سرخ روی زده هر جا محلی در خنده
 بخشاینده در بر برهم بکشاینده پرده عصمت کل پیر بنان جلد رحمت
 خونین کفنان خانه کل ز تو چشمه نوشش دانه کل ز تو شمشیر فروشش
 لب پر از خنده ز تو غنی باغ داغ بر سینه ز تو لاله داغ غنی تنگ دل
 باغ تویم لاله سان سوخته داغ تویم هر که بر دل ز تو دغش باشد
 زانچه غیر از تو دغش باشد هر چه غیر از تو رفم کرده است هر چه پرورده تو
 پرورده است چندی بر طلعت خود پرورده نرس پرورده بردار که پرورده نرس
 ارقم قد میر قدرت بکس جای عدم باز فرست بانک سلسله عالم زن

سلسله این سلسله را بر هم زن هر چه القصه بود ز کسای همه را بنیسه ای
 بهشت فرافزون ز همه بگرم روی تو بیرون ز همه آرم از رنگ برنگی روی
 یابم از گلشن بزرگی بوی مخفی مانند که حضرت رحمن الدیار رحیم الآخرة
 در حدیث قدسی میفرماید که رحمتی و سعت کل شیء مراد این رحمت و سعت
 رحمت رحمانه خواهد بود که فیض وجود عام است منبسط شده چون نفس
 از باطن وجود و مسرشته به نفس الرحمن و منبسط و منبسط شده بر جمیع
 حقائق کمونات و صور کائنات و ظاهرات در مرتب تعینات نور
 و تنوعات ظهور در کون مکان نیست عیان جز یک نور ظاهر شده آن
 نور با انواع ظهور حق نور تنوع ظهورش عالم توحید همین است و در
 و بهم غرور بعد از آنکه از تبعیت
 معتبره آنچه بدست آمده بود از ادله شرعی عقلیه و نقلیه در باب ذکر جبر
 و آنرا در قید کتابت آورده شده بود رساله از کتابخانه قطب الدولین
 حضرت خواجہ محمد یار سادات سره پید شد که آنحضرت قدس سره نوشته
 بوده اند و آنقدر حبان بوده که اگر بر علمی همراه و اعظم عظمای آن ولایت
 محض کرده اند که اگر چه ذکر جبر در میان علما اختلاف فرشته که بعضی گفته اند
 جبر کردن خلاف اولیاست لیکن اگر غرض صحیح آن در جبر جبر کردن اولیاست
 و بعضی از علما بدعت گفته بوده اند لیکن مراد ایشان عبت جبر بوده چون
 بعضی از صفات آنرا به فمیده این طریق علیه السلام کار نموده اند بنابر آن
 اگر بر همراه جاما الله عن الآفات فنادی نوشته اند و نوشته اند که آنکه
 و تقریر پیدا کند صورت فنادی را بصورت استغناء تصویر کرده بحضرت
 عونت از صفیا حضرت خواجہ محمد یار سادات سره بنی را فرستاده اند و حضرت

قدس سره نوشته آن اکابر را تحقیقا لایقه و تدقیقات فایده مقرر و محقق
 اند که ذکر گفتن بطریق اعلان بقصد آنکه دیگران نیز ذکر شوند مضاعف است
 بر ذکر که بطریق اختصار گفته شود و بنفاد و ضعف به لایق عقلیه و قلبیه
 ساخته اند اگر چه یک صورت خلاصه در میان علمای شده اما بحقیقت خلاصه
 نیست و همه علمای متفق اند که با عرض صحیح مذکور حضرت جی سینه بطریق علی
 مشغول کردن آنقدر ثواب دارد که احصا آنرا غیر از حضرت جی جل و علا و کوی
 نمیتواند کرد و الحاق آنجا غایت کرده اند بغایت مقبول و دل شیرین است
 چون حضرت خواجه قدس سره از اکابر علمای ظاهر و باطن اند و از اعظم خلفا
 حضرت خواجه بزرگ حضرت خواجه نقشبند قدس سره اند نوشته این اکابر
 پس عالی همان رساله را بعبار تالیس بیل تبرک نوشته میشود و **الحمد لله**
و الصلوة علی سیدنا محمد و آله الطاهین
و السلام
 علمای اسلام کثر هم الله تعالی بهم الایم اندرین مسئله که چون ذکر
 جبر گفتن که مکروه است یا نه اختلافی روایات است چنانچه بشر و مطالع
 رسیده باشد شرعا اگر شیخ کامل عالم اجماعا ذکر جبر میگوید چنانچه مشایخ
 بدو رسیده است و میگوید که من درین مقلد مشایخ خودم و آن بعضی علمای
 مکروه ندیده اند و او را باین نوع ذکر گفتن مبتدع توان گفتن یا نه بنویسند
و ما قولهم رضی الله تعالی عنهم **و السلام** این مسئله مختلفه است و این عالم تقلید
 علی میکنند که مکروه ندیده اند با آنکه او تبع مشایخ کبار میکنند او را
 منع توان کرد و شرعا یا نه بنویسند **و ما قولهم** رضی الله تعالی عنهم
 جماعتی از مسلمانان که تقلید آن علمای میکنند که مکروه ندیده اند و این مکروه

اینجا مکروه است
 و منع از آن است

عالم مذکور علم و ادب را آموزند و تأیید میفرمایند باین علم بهم ذکر جبر میکنند
 و این عالم از جبر استقامت و ثبات ایشان بر تعلم و توبه و تقوی و
 ترغیب غیر ایشان باین معنی بایشان ذکر جبر میکنند و از جمله عالم
 و متعلمان بنا بر مثال این اعراض صحیح و یمنیه ذکر جبر میکنند طایفه
 دیگر با عرض و تنفیر و تغییر متعرض منع ایشان میشوند و درین تفریق
 جمعیت ایشان میباشد باین سندی که بعضی از علمای ذکر جبر را مکروه
 و بدعت دانسته اند و بعضی از کتب شرعاً این اعراض معتزله و غیر
 و منع و تفریق جمعیت این جماعت مذکوره موصوفه از آن طایفه بصریح
 یا کنایت نامشروع باشد چون مفضی میشود و بتقاعد مسلمانان از آن
 بویست و مؤیدی باشد از قلوب از ذکر الله سبحانه الامور به میشود و این
 طایفه آخر باشند یا نه بنویسند **و ما قولهم** رضی الله تعالی عنهم **و السلام**
 رضی الله تعالی عنهم و عن اسلام الکرم اندرین مسئله که لفظ کراهت و بدعت
 در ذکر جبر که بعضی روایات و بعضی از کتب واقع شده است و از آن
 کراهت تشریه و بدعت حنیه است یا کراهت مجرم و بدعت مشبه بنویسند
و ما قولهم رضی الله تعالی عنهم **و السلام** چون مراد کراهت تشریه و بدعت حنیه است
 منع کردن ذکر جبر بصریح یا کنایت نامشروع باشد چون مفضی میشود و بتقاعد
 قلوب مسلمانان از ذکر الله الامور به یا نه بنویسند **و ما قولهم** رضی الله تعالی عنهم **و السلام**
و ما قولهم رضی الله تعالی عنهم **و السلام** فیما يخص اولیة الاخفاء
 فی الذکر بکراهة الا الله دون قراءة القرآن و التسلیمت و سایر الاذکار
 مع ان الذی نفیهم من التیفاء التعمیم فی الاذکار کلها من قراءة القرآن و غیرها
 فعل لهذا انخصر حبه لغت بهام لا بنویسند **و ما قولهم** رضی الله تعالی عنهم **و السلام**

اینجا مکروه است
 و منع از آن است

تعا و اجماع جميعين و شرابط ذكر علي بن موده انه ذكر علي بن ابي طالب
ياك از دروغ و عيبت و خلق ميبايد ياك از جرم و شبيبت و دلي ميبايد ياك
از رياء و سمعت و شري ميبايد ياك از عيبت و غفلت و ديكر شرط جناب
و رفوع اعمال يا مشروع مجمع عليه است در اصول اعتقاد است خلاف اصل
اهوار اعتبار نيست و انكار ايشان واجبست با آنكه درين مسئله كوره
اگر چه صور مختلف علماء رحمه الله تعالى مينمايد اما در بسياري مسائل مختلف
فيما موره چون نظردلائل آن مسائل شارب بود و فصل الخطاب و جمع بين
روشن و مبهمين كرد و درين مسئله است كه اصل در مجمع اخيه
و اذكار اخف است بالاجماع و خلاف اين اصل را بتي صحى ميبايد بالاجماع و خلاف
اين اصل ملايمه صحى بدعت است بالاجماع و بدعت سيئه است و مراد از عيبت
درين مسئله آنست كه خلاف الكلال بالبدوع الصريح فضل بود و وقت باشد كه واجب
بود ك تصنيف الكتب و العلوم الدينيه و تولاد و دين العلم و الكتب و الرس و اعمار
الاخير و قد كانوا قبل ذلك يابون و يقولون ان كتاب مع كتابه غر و جل
حتى تجاسروا على ذلك لما راؤ فيه من المصلحة الدينيه و قد قال ابو بكر رضي الله عنه
عنه لا يدري ما بابت رضي الله عنه تنسج القرآن و اجمعه في المصحف و قد كان
القرآن مجموعا في القلوب على هذا الترتيب فمن رسول الله عليه السلام محفوظا
في صدور الرجال قال زيد فوافقه لو كلفني نقل جبل من الجبال ما كان أثقل
علي مما كلفني فلم يزل يراجعني ابو بكر رضي الله عنه و يقول هو والله
خير حتى شرح الله صدرى للذي شرح له صدر ابا بكر و عمر رضي الله عنهما
و عثمان رضي الله عنه نسخ المصحف و المصاحف و ارسلاها كل اهل المصحف
و قل عمر رضي الله عنه لو وليت الذي ولي عثمان رضي الله عنه لم يصنف

الذي

الذي صنع كذا في شرح السنه و غيره و قد كانوا يجتمعون في تصحيح السنه و يقولون
الشهوة الخفيه و عيوب النفس و دوايحها و وسايسها و قد قال ابو بكر رضي الله عنه
تعا عنه يا رسول الله ان رجل يعمل لنفسه و يحبته الناس و يحمدون الناس عليه
و في رواية ارايت الرجل يعمل العمل لله و يحبته الناس عليه قال معا الله عليه
وسلم تلك عاجل شر المؤمن و هذا اخير نفع في حق اخيه مسلم رحمه الله عن
نافع رحمه الله عن ابن عمر رضي الله عنهما انه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم ايسر فضل من العلانية و العلانية فضل لمن اراد الا قد اكد انه لو ادر
الاصول قال الشيخ ابو عبد الله رحمه الله فان مضاعف على العلانية سبعين ضعفا
و علانية هذا الصديق الناصح قد تعا في خلقه مضاعف عاشره سبعين ضعفا
لان ثمره خلوته بر به عز وجل للذكر عليه احدى عشرة و اعلانه نصيحه مستحسنة
في عباده ليس بوقت سره التفات الى مدح الناس فخير منه فلا في
وقت علانيته المنة عند الناس و من فرقه هذه الفتنة ان اخفى الحى
طرفة عين و جندف فرعين هذه الفتنة و هذا للمقتصد و المصلح
و الصديقون اذا اعلنوا الاعمال الصالحة لله تعالى و عباده و خيالان
بعده اخلق بحجابه يدعون الى الله عز وجل و افعالهم صالحة السبعون
مضاعفا الضعف الذي لا يحصى الا الله عز وجل و ما بين يديه بعضى از علماء
رحمهم الله كمنى كرده اند از ذكر علي بن موده رحمه الله و كنه بن اشباح
رحمهم الله بنى ايشان مجموع است بر اين كه در معارف المؤمنين و المؤمنين
بعضهم او كبا بعض الاية كفته انه المؤمن مرآة المؤمن و نصيحه يديه على عبوة
و ينسخه و يدينه و يشاهده و يعينه على سبيل نجاة كما في الحديث النبوى
المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضا و قد كان السلف الصالح رحمهم

من العلم بأقدس سحابة والعلو باحكامه عز وجل تفاوت طبقاتهم بعضهم
لبعض بفضلهم ومكانة من هذا الدين حتى بعد العبد وطال لادته وقوا القلوب
وكنسوت الدنيا ومجتهما على القلوب وحقيقت ان نبي ان بعض علما
رحمهم الله وبدعت ما مبدن اين رسم المطالبة بتبصير ميت ^{موت} على
ور محل خفا ورسوم مستحسنة بعض ازسا دت اهل طرعب واميتهم و
وكبرائهم وعلماهم روح الله تعالى ارواحهم اجمعين بيرون آورده اند
برسبيل اخيان ودر ونيات صحيحات ان در ان رسوم مستحسنة مقام
خفا وكنمان ست ونيارت بعض از ان نيات صحيحة واخر اهل صحبة
واشارت بعض ديكر نيز خواهد شد ان الله تعالى در ذكر نيات جهرا بقرأ
والله تعالى علم سائر عباد وافات بشرت از تكلف وطلب شهرت وريا
وسمعت و استتباع اثبا ونفوذ الامر المطاع و استظهار بما يحاجه من المسلمين
والنحل بهم واستمداد من اموالهم وتعصيت لنصره ما ذهبوا اليه وغير ذلك
در ان رسوم مستحسنة ببارين ذكر علانية محل قيل وقال وصورت نزاع
وحدال من العلما والاشيا رحمهم الله شده است و اين نوع قيل وقال
در قراة القرآن جهرا نيست بنا بر آنكه نيات صحيحة در قراة قرآن جهرا
برسبيل ظهور واعلان است نه برسبيل خفا وكنمان والا حكم قراة بنا بر
اوكار يكى است فالتى قراة بالقرأة افضل اذ لم يكن للعبد نية في الجهر والجهر
بالقرأة افضل لمن كانت له نية في الجهر وفي الخبر عن النبي صلى الله عليه وسلم
انه قال افضل قراة السر على قراة العلانية كفضل صدقة السر على صدقة العلان
وفي الخبر العام افضل عمل السر على عمل العلانية بسبعين ضعفا وقد امر صاحب
عليه وسلم بالجهر بالقراة فان الملائكة وعما را الذي يستمعون القراة يصيرون

بصلوته والجهر بالقراة سنة صلوة الليل والنهار والحمد لله والحمد لله والحمد لله
الناس من نفع الناس النفع بكلام الله تعالى من فضل المنافع في الجهر
بالقراة نيات كثيرة منها الترتيل الذي امر به ومنها تحريك الصوت بالقراة
الذي يندب اليه ومنها ان يسمع اذنيه ويوقف قلبه لينتدبر الى كلام الله
المعاني ومنها ان يطرد النوم عنه برفع صوته ومنها ان يراه بطا غافل
فينشط للقيم ويشاقق الى الحذر ومنها ان يرجو بحره ليقظة نائم فيذكر
تعالى فيكون موبسب احياة الليل وبعض از ان نيات صحيحة در جهرا بقرأ
كفته شد در ذكر علانية ميتواند بود وانما افضل العمل بكنه النيات فيه
وارتفعت درجات العلما وفضلت اعمالهم بحسن معرفتهم بنيات العمل
واعتقادهم لها وفضل الناس في العمل اكثرهم نية فيه واحسنهم قصدا
واذبا قال بعض السلف رحمهم الله للقاري احوال المستمعين لاجور
قالوا وكلها صحيح لان الاجر لكل واحد منها على قدر انصافه ونية وقوة
يقينه وفراخ قلبه وصدق وجل من شغال النفس والنيات الي كانت
النفس تور على القلب واذا كان التالي ملكا لغيره هذه الاجور
فان له بكل اجر اكبر اجرا يكتبه لقلبه صلى الله عليه وسلم من دل على خيره
فله مثل اجر فاعله رواه مسلم رحمه الله وفي رواية الترمذي رحمه الله الدال
على الخير كفاعله وكان التالي متريك المستمع من الاجر سيما اذا كان التالي
عالما بالقرآن فيهما فيه فيكون قراة ووقوفه حجة وعلما سامعا
وفي الخبر ان اصبى سبوا لزيد صلى الله عليه وسلم ورضي عنهم اذا اجتمعوا وروا
احد منهم ان يقرأ سورة من القرآن فان لم يكن للتالي نية في شيء مما ذكرنا
وكان ساهيا فاعله او وافيا مع شيء من الآفات فقد عمل فعليه ان
يحتمل الجهر فان الجهر على ذلك افضل قلبه وقد عمل لا تسكنان الا في

وكان النقصان اقرب من الاصلاح بعد فعله حسنة بالاخفاف
يعالج به حاله فان صلح قلبه وقد يكون واجدا لجلالة الهوى في صلوة التلاوة
وغيرهما وهو يظن ان ذلك جلالة الاخلاص من هذا من دقيقتان الشهوة
الخفية والحنيفة لا يتفاسد قد يلبس ذلك على الضعفاء ولا يقطع له
الا العلم الزاهدون في الدنيا وفي مع الناس المحبون قد تعلقوا العلم بسمي
وفي سقوط النفس استوا الملح والدم وخرج الحلي من القلب شهاده
التيقن يستوي لبر والعلانية وقد يكون العلانية فضل لامة التقوى وقد روي
ان النبي صلى الله عليه وسلم سمع رجلا يقرأ حمزة يقرأه فناداه اسع الله ولا
وقد روي ان النبي صلى الله عليه وسلم مر برجل يقرأ التلاوة والوجد فقال من كان
يا رسول الله اتراه من انبياء فقال صلى الله عليه وسلم لا بل اتواه منيب كمال
في قوة القلوب ثم قال ومعرفة هذا والتصام به هو موضع علم العلي باقية وجل
واكر من مسئلة ذكر علانية مختلف فيها اما تعصب در بيان احكام التي اتفاق
بدعت سيئة وتصفة القلوب فمن كدورت الاخلاق باتفاق فوضع علي
ونفاه انما الله سبحانه عبادا علما الا اناه معه جلي وتواضعا ورفقا يكون
وحسن ظن بهم وسنظرون بنف فذلك هو العلم النافع زرقا الله سبحانه
وجميع المسلمين الدقة اياته الدين والتشبه الكس بالسلف الصالحين
من العلماء والكبر ارضي الله تعالى عنهم جميعين **باب في بيان**
قطب الدنيا حضرت خواجہ محمد یار رب فزس سره فانظر ايها الاح الطالب
للبيصيرة اما كتبه روح الله وجه فانك تجد رايحة اود تاملت فيه فانه
اوصل النصح الى الغاية والبلغ الغاية الى النهاية يعتمد بغفرانه وكنه
بحسب حجاب فتعلم ان القاصرين او قعود الحجاب والمنازعة بين الالكاب
في شائهم ثم حاشا هم فليكن بالاتباع عليهم روح الله وروحهم فان تباهم

رحمة الله عليهم اتباع بالحيفة لا صد من مشكوة النبوة فانهم علموا عرف
بالحكامه وما فعلوا شيئا الا قد يتقنوا بانه صلى الله عليه وسلم واصحابه رضي
تعالى عنهم قد امروا به خصوصا فيما اختاروا والارشاد والخلق فانهم شرفوا
في عالم الارواح بالحضرة النبوية وامروا منه صلى الله عليه وسلم بامور
حب استعداد انهم و مراتب حالاتهم و تلقوا تلقيا روحانيا بالروح
المقدسة و تلقوا منهم و انبشروا بالبركات الغيبية اللامعة
فعلموها انهم واستعملوا بها انهم فمن اخترض عليهم فهو معتزق
بالحقيقة على الذين هم اقدم و انهم نفوذ بالله من غضبه و غضب
انبيائه و اوليائه من بيده الله فضل له ومن يفضل له فلا يادي لغيره
وجه شيئا فيما اختاره المشايخ فخا لما ورد في بعض الاحاديث فليتب
القصور الى ان لا يقل انهم لقد و اوحقوا فاطلعوا على ما لم يطلع
ان المريد لا بد له من ان يعلم شيئا ليعلم ان مصانحة وقعت بسطهم
حضرة النبي صلى الله عليه وسلم فان لمقصود الا صلح من المصانحة بالانكار ان
يتصل سند المصانحة به صلى الله عليه وسلم فليذكر كبتا ذكره في احكامه
لما يخاف قد سر الله سرهم و وصل اليها انوارهم و انما الدنيا دار
الحضرة النبي صلى الله عليه وسلم فليكن ايها الطالبون بمطالعة ما كتبت
في المقالة الثالثة فانه يكمل دينكم و يقوي يقينكم و هو يهدي الى الصراط المستقيم
الهمم به و نادوا غنا عبادكم و نور قلوبنا بنور معرفتك اللهم اجنسنا
و اتقنا مسكننا و احشرنا في زمرة المساكين بحرمة النبي صلى الله عليه وسلم و آله
و اصحابه جميعين **قال في بيان** **باب في بيان**
الحمد لله عليه خزيه فقريه ثم حضرت سلطانية قدس سره و ابراهيم و اول

اما متابعین انوار هم **ان الایمان** ای که هیچ و بیلی بر حجت طریقه
 واضح تر و بیج بر مانا لایح تر از ظهور کمالات اکابران طریقه نیست همان
 همه کمالات را از سلوک آن طریقه یافته اند بنا برین لازم نمود که اکابر
 عظام و ادویای کرم و مشایخ عظام که در طریقه علیه جلیه جبریه
 فقریه مخزیه ادم اصد بر کاتم الایوم القیم بوده اند و هر یک در
 وقت خود مانند آفتاب عالمیت ظهور کرده اند و عالم از انوار
 سیرایشان منور شده اند بنیدی از احوال و اقوال ایشان سلسل
 تبرک ایراد کرده شود که اگر از خوارق عادات یکی ازین اکابر و اخوه
 بر سبیل استیفانوشته شود دفاتر متحمل آن نتواند شد لیکن مضمون
 القلیل بیل علی اکثر الغرفه علی الغدیر باشد که از هر یک التفکر در میشود
 و استیفای همه بزرگان کردن نیز متغذرت است اعتراف که نسبت ارادت
 بنده قلیل البضاعه عیدم استطاعه الاقل من الاقل را قم این کلیات
 بایشان است و گستاخه روبا ایشان از اسعادت عظم خود میداند
 و خاک قدم سالکان منازل متبرکه که ایشان را سر مد چشم و دست نشانی
 خود میشمارد و ششم از احوال این اخوه در قید کتابت می آید و با فقه
 التوفیق و بیده از مدالجیص **حضرت ابوالاعلیٰ غوث الکبیر** برهان
 المحققین حجه الاسلام و المسلمین الجامع بین علم الظاهر و الباطن
 العالم الربانی و العارف الصمدانی المتخلو بالخلق السخی **حضرت**
 عالم شیخ الصدیق العلوی قدس سره در لمحت که مصنف حضرت ایشانست
 نوشته اند که معلم این سلسله جلیه علیه و سلسله شریفه حضرت
 خواجگان قدس سره هم حضرت خضر ند علیه السلام جنانچه صوفی باشند

رحمه الله علیه در مناقب حضرت سلطان الطریق خواجہ احمد بسوی قدس سره
 فرموده اند که استاد ایشان حضرت خضرست علیه السلام و در نفیث الاش
 مذکورست که تعلیم ذکر را بر سبیل خفیه حضرت خواجہ جهان قدس سره حضرت
 خضر علیه السلام کرده اند **حضرت سلطان الاولیاء برهان الانصاف**
 سمس فلک الولایه به رسما الهدایه صاحب الکرامات الجلیه مورود
 الالبابات الغیبیه فی ظلال فو فی ظهور الشمس فی نصف النهار و تقر آثار
 ولایتیه و الادوار کلک الوصفین من بیان کمال و عجز او هم بکار
 من در کماله المتخلو بالخلق السخی و الاطوار المرضیه الغوث
 العظم فر عرصه و آورده قیله الالکین کعبه الطالبین **حضرت خواجہ**
ایسون قدس سره و ابوالاعلیٰ غوث نسب آنحضرت حضرت شاه
 ولایت امیر المومنین علی رضی الله عنه میر جنانچه در لمحت مذکورست مکتوبه
 هو ابن ابراهیم شیخ بن محمود شیخ بن افضی شیخ بن عمر شیخ بن عثمان شیخ
 بن حسن شیخ بن اسماعیل شیخ بن موسی شیخ بن یونس شیخ بن مارون شیخ
 بن اسحاق شیخ باب بن عبدالرحمن بن عبدالفتاح بن عبدالجبار بن عبدالصالح
 بن الیاس محمد بن محمد جعفر بن امیر المومنین علی اکرم الله وجهه و ترتبت
 ایشان از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم استاد طریقت و معلم
 ایشان حضرت خضرست علیه السلام و سیرایشان حضرت خواجہ یوسف العبد
 ست قدس سره قدوة المحققین اسوه المذققین حضرت صوفی و دانشمند قدس
 در مناقب ایشان نوشته اند که ایشان در سلک ارادت حضرت قطب الاولیا
 و غوث الکبیر برهان الشریعه و الطریقه شیخ شهاب الدین السدرودی قدس سره
 قدس سره در آمده اند امام سغیان رحمه الله که صاحب نهاییه اند که جاشیه
 ایست بر هدایه در بعضی از رسائل که در مناقب حضرت ایشان قدس سره

نوشته اند و نموده اند که بعد از ارادت ایشان بحضرت شیخ شهاب الدین رکن
 قدس سرها از حضرت شیخ نامور شده اند که در روش عامه خلایق تیرسلوک
 بنا بر آن جانور مرانداخته اند و هم امام مذکور نوشته اند که ایشان ترسیدند از
 جانور انداز بوده و هم امام مذکور در آن رساله میفرمایند که دوازده هزار
 پادشاه زاده در ملازمت ایشان و بیست و یک صحت کما صحت ایشان
 بمقام ولایت و مرتبه تکمیل رسیده اند و حضرت سلطان در آوازه طغوت
 منظور نظر کیمیا اثر حضرت ارسلان باب قدس سره بوده اند که یکی از قدمای
 مشایخ کرامی این سلسله شریفه اند و حضرت ارسلان باب بشارت حضرت
 رسالت پناهی صلوات الله علیه بترتیب ایشان اقدم نموده اند و حضرت سلطان
 قدس سره در ایام حیات ارسلان باب رحمه الله علیه در ملازمت ایشان
 بوده تربتها یافته و به ترقیات عجیبه مقامات غریبه رسیده اند و بعد
 از انتقال حضرت ارسلان باب بوضعیت ایشان بعضی حضرت خواجه یوسف
 بعد از قدس سره رسیده اند و حضرت خواجه یوسف را قدس سره چهار
 خلیفه بوده اند خلیفه اول ایشان حضرت خواجه عبدالقادر بن محمد قدس سره
 خلیفه دوم حضرت خواجه حسن اندا و خلیفه سیم حضرت سلطان خواجه محمد
 یسوی خلیفه چهارم حضرت خواجه جهان خواجه عبدالخالق عجد و از اولاد
 اسرار هم بعد از حضرت خواجه یوسف قدس سره همه خلفا خلیفه اول سعیت
 کرده اند بعد از آن خلیفه دوم بعد از آن خلیفه سیم اتباع نموده اند
 همه اصحاب در خدمت و ملازمت و خدمت حضرت سلطان قدس سره
 بوده اند حضرت سلطان قدس سره با هر حضرت خضر علیه السلام بجا نیکوکاران
 بحمت ایشان اهل آن ولایت رفتنی شده خلیفه چهارم را در خدمت
 شیخوخت نصب کرده همه اصحاب را باتباع ایشان امر کرده بولایت

ترک تان شریف برده اند مخفی نماند که هر که نسبت ارادت و مصافحی با این
 بزرگواران درست میکند در حقیقت نسبت ارادت و مصافحی با حضرت
 سید کائنات و سرور موجودات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات است
 میشود پس لازم است که دانسته شود که نسبت ارادت و مصافحی
 حضرت خواجه یوسف همدا که قدس سره با حضرت صیاد علیه و سلم جلوسیت
 تمام سالک مرید را بعین حاصل شود که بعد از مصافحی آنحضرت صیاد
 علیه و سلم بوساطت این بزرگواران رسیده است بنا برین مشایخ حضرت
 خواجه یوسف قدس سره را نوشته میشود **در بیان اولاد**
 موافق که حضرت خواجه یوسف قدس سره طریقه ولایت را از شیخ ابوعلی قاری
 قدس سره گرفته اند و ایشان از شیخ ابوالقاسم که کاز و ایشان از ولایت
 یک شیخ ابوالحسن خرقانی و ایشان از شیخ ابوزید بطار و ولایت
 شیخ بعد از وفات شیخ ابوزید بوده و تربیت شیخ ابوزید بطار از
 بحسب طین است و معنی نه بظاهر و صورت نسبت ارادت شیخ ابوزید
 بحضرت امام جعفر صادق است رضی الله عنه و بنقل صحیح ثابت شده که ولایت
 شیخ ابوزید نیز بعد از وفات حضرت امام است رضی الله عنه و تربیت ایشان
 نیز بحسب طین بوده و امام جعفر را خواجه شیخ ابوطالب یکی قدس سره
 در کتاب قوه القلوب گفته دو نسبت ثابت است یکی ابوالد بزرگوار خود امام
 با قروایت از ابوالد بزرگوار خود امام زین العابدین که بعضی از محدثین
 بر آنند که ایشان فضل تابعین اند و ایشان را ابوالد بزرگوار خود امام
 حسین و ایشان را ابوالد بزرگوار خود امیر المومنین علی کم الله وجهه
 و ایشان را بحضرت سرور کائنات صلوات الله علیه موجودات حضرت پیغمبر صلی الله علیه

علیه وسلم و نسبت دیگر حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه خواجه شیخ طالب
 قدس سره گفته تفاسیر بن محمد بن امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه است
 و تفاسیر رضی الله عنه پدر امام جعفر صادق اند رضی الله عنه و ارادت ایشان
 بسیار فاضل است و ایشان با وجود شرف صحبت حضرت صاحب الله علیه و سلم نسبت
 باطن از امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه گرفته اند بلکه سایر خلفاء
 ثلثه رشیدین امیر المومنین عمر و عثمان و عمار رضی الله عنهم هم چنین است
 ایشانان بحضرت ابوبکر صدیق است رضی الله عنه و تربیت باطنی و ظاهری
 از ایشان یافته اند اینست در سبیل حق جنانکه قطب الاولیا خواجہ محمد
 باقر قدس سره در رساله قدسیه مقرر ساخته اند و نسبت دیگر شیخ ابوالکلام
 که کلام قدس سره آنکه ایشان را ارادت شیخ عثمان مغربی است و ایشان را
 شیخ علی کاتب ایشان را شیخ عارود باری و ایشان را البیدالطاف شیخ
 جنید بغدادی و ایشان را بحال خود سری سقزی و ایشان را معوفی کفر
 و شیخ معروف را و نسبت ثابت است یکی شیخ داد و دلال و ایشان را
 بحسب عجز و ایشان را بحسب بصری و ایشان را بحضرت امیر المومنین علی
 کرم الله وجهه و ایشان را بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و دیگر شیخ معروف
 نسبت ارادت با امام علی رضاست و ایشان را ابوالدیر کواری خود امام موسی
 کاظم و ایشان را ابوالدیر کواری خود امام جعفر صادق رضی الله عنه اما آخر
 النسب مخفی خانه که حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره را
 انتساب بعم بر کواری ایشان شیخ شیخ شیخ ابوجیب عبدالقادر
 السهروردی است و ایشان را انتساب بشیخ احمد الغزالی است و ایشان را
 شیخ ابوبکر نساج و ایشان را شیخ ابوالقاسم که کلام قدس سره را هم اند

آفرانیه پوشیده ماند که صاحب نامه علامه سفینه در رساله خود نوشته اند که
 حضرت سلطان قدس سره فرموده اند که صد هفتاد و سیر اخذ میت کردم از
 همه تربیتها یا فتم و بانفاس منبر که ایشان مستعد شدند پیر آخرین من
 شیخ اسلم و مسلمین سلطان العارفین شیخ شهاب الدین سهروردی
 قدس سره و اینها در آن رساله مکتوب است که در علوم ظاهری و باطنی
 فخر رازی رحمة الله بوده اند و استاد علم و درس مفرموده اند و قیام
 و تحقیق علوم مکتوب آنحضرت قدس سره بوده مدت عمر شریف آنحضرت
 قدس سره صد و بیست سال بوده سی سال تحصیل علوم اشتغال داشته اند
 بعد از آن یکبار که در مجامع افتاده با او داد و داد حضرت خضر علیک
 السلام مصاحب بوده اند و از حضرت خضر علیه السلام تربیتها یافته
 اند و حلقه بقیه شمار بغایت ایشان مرتبه کمال و تکمیل رسیده اند ظهور
 آنحضرت قدس سره و توجه خلائق بتمام بوده که غفل محفل در آن باب حیران بوده
 و ملازمت آنحضرت است و و نه از رفتی بوده اند که فتویٰ مینوشتند
 و هزاران شمنند بوده اند که مقصد در پس متعدد تحقیقات و تدقیقات
 جمیع علوم بوده اند و و نه از رایحه خوارزمی بوده اند که در کمالات علمیه
 سرحد اجتماع رسیده بوده اند و رای این اکابر و اخرا نو و نه نه از
 مرد بجز خدمت و ملازمت و برکت صحبت کیمیا نصبت آنحضرت قدس سره
 از حقیقت شریعت برآمده با وج مرتبه ولایت رسیده اند و طالعها را خطی
 و افرو نصیبی متکاثر مخطوط داشته اند و هشت هزار ابدان بوده
 اند که در آستانه ملائیکه شایسته اقامت داشته اند از عجیب و غریب
 آنکه در غار ایشان که در غایت تنگی است این همه مردم جمع شده و گرمی

گفته اند هرگاه که غارتها میکرده بجز حکیم اتا قدس سره میکرده اند و مسکفته
حکیم غار را وسیع ساز ایشان پشت مبارک را بدو از غار نماده
میکرده اند غار وسیع میشده روزی حضرت سلطان قدس سره در ولایت
بستی که وطن مالوف ایشان است در باغ ایشان که از باغ اولی گفته
اند با جمیع مشایخ و اعزّه نشسته بوده اند که بر زبان معجز بیان ایشان
مردانست که اگر باغ را گوید که در قرض آید و قرض آید مقدار آن این سخن
باغ در حرکت شده اثر ابتزاز و اضطراب در آن باغ ظاهر شده حضرت
سلطان قدس سره گفته اند که ای باغ من ترا کی امر کردم که بر قرض و ابتزاز
شوی سخنی بود که میگردم باغ را حال متوقف شده روزی در موضع حرکت
تشریف داشته اند وقتی که از آن جا بر آمده اند موضع حرکت از قفای
ایشان روان شده ایشان عنایت کرده اند که حرکت برگردد و در مقبر
خود مستقر باشد حرکت برگشته و در مقبر خود قرار گرفته است در طاعت و عبادت
سر مولفان از حالات و مقالات ایشان قدس سره تفصیل ترازی نه گوی
فمن ارادها فلیجمع الیهما درین کتاب بر سبیل تبرک بندی ذکر یافت کلام
عالیات که در ضروریات اهل سلوک از آن حضرت قدس سره صد و ریافته
در طاعت مکتوب شده علامه سفینة رحمه الله در رساله خود نوشته اند که
حضرت سلطان قدس سره فرموده اند که از چهار کتاب سماوی چهار
کلام اختیار کردم و بدان عمل نمودم اینها کلمات بواسطه آن حاصل شد
در انجیل خواندم که من صبر طف و کتوبت خواندم که من قنص شیخ و یور
خواندم که من اعتزل سلم و در فرقان خواندم که و اعرض عن الجالین
و بمضمون حقیقت مشیون این کلامها عمل کردم باینکه رسیدم بآنچه رسیدم

و دیدم آنچه دیدم و الحمد لله عاف ذلک اللهم از قضا من حاله و حقنا بمقاله
و در ربای موفت قطب المحققین نجوت الاسلام
و عیاش المسلمین قبل الطالین و کعبه الالکین سران الملک و الدین
الحامع بن علمر الظاهر و الباطن **در بیان** محقق مانده که
حضرت حکیم اتا قدس سره اکمل اصحاب حضرت سلطان العارفین برهان
المحققین سلطان خواج احمد سیوی قدس سره میشوند و این سلسله
علیه با ایشان مربوط بودند و عادات ایشان زیاده از اینست که
در حرکت حصا آید کمال شدت و شهادت کمال ایشان مقتضی است از آنکه از
احوال ایشان نوشته شود و جمع ذلک را خواهم یک باره از حالات و مقالات
ایشان اطلاع یابا باید رجوع نمود بلمحت قدس سره مولفان که جامع
مقامات این اعزّه کرم است قدس سره از هم ار مبرک حضرت حکیم اتا قدس سره
در خوار از مرتبت بزرگتر که به از حضرت حکیم اتا قدس سره خلفا میمانند
اند لیکن آنچه مشهورند و خلیفه اند یک حضرت زکریا بابا که زکریا اتا تیر میگوید
ایشان اول حضرت سلطان قدس سره مرید شده بوده اند بعد از آن
حضرت حکیم اتا مرید شده تکمیل از ایشان یافته اند دیگر حضرت شرفیاب
قدس سره حضرت حکیم اتا قدس سره ایشان را سپهر خوانده بوده اند عنایت
بسیار داشته اند **در بیان** اعظم اصحاب و اکمل اصحاب
حضرت حکیم اتا اند قدس سره و نسبت او بای کرم این سلسله علیه ایشان
میرسد و ایشان فرزند تاج خواج اند و تاج خواج قدس سره حضرت
امیر المومنین عاکرم الله و جید میرساند و کلمات ایشان اسک مشهور است
حاجت نبوتش نیست مدفن مبارک ایشان هم در قزوین است و در ولایت

بهشکندست زیرا و تیرک به از حضرت زکریا تا قدس سره جدا خلیفه مانده اند
 حضرت اوزون حسن تا دوم حضرت سید اسمعیل حضرت صدر انا حمام
 بدر انا قدس سره از هم دور وصل الی انوار هم نسبت اولیای عظام و مشایخ
 کرم این سلسله علیه جلیه خلیفه سید است نسبت به حضرت قطب الاولیای غوث
 الاتقیاس شیخ المشایخ حضرت اسمعیل انا قدس سره را بیک طریق نسبت خلیفه
 دوم است ذکر قطب الاولیای غوث الکبر صاحب طالع القوه و الکرامه
 الجلیه سید الصفا سید الاولیای شیخ المشایخ
 ایشان جامع میان علم ظاهر و باطن بوده اند نسبت ایشان بده واسطه
 بحضرت شاه ولایت حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه میرزا از
 اولاد حضرت امام محمد حنفیه رضی الله عنه و عن ابیه میشوند و حضرت امام محمد
 حنفیه فرزند صلیبی حضرت شاه اولیای حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه
 و والد حضرت امام دختر فیروز روم است بر طایفان بصیرت مخفیانده که حضرت
 سلطان اسمعیل انا قدس سره را نسبت است بیک آنکه این نسبت علیه را از
 حضرت شیخ مصطفی قدس سره که ایشان را سوزوک انا میگویند و بعضی سوکوک
 را میگویند گرفته اند و ایشان از حضرت صوفی و اشکند و ایشان از حضرت
 غوث الاسلام و المسلمین غوث العظم حضرت خواجه احمد بیوی گرفته اند
 و نسبت دیگر آنکه حضرت اسمعیل انا از والد بزرگوار خود حضرت ابراهیم انا
 قدس سره گرفته اند ایشان را و نسبت است بیک واسطه بحضرت غوث العظم
 حضرت خواجه احمد بیوی قدس سره یکی دیگر بواسطه حضرت یاقین بیوی انا
 قدس سره حضرت غوث الاسلام و المسلمین در لمحت نوشته اند که حضرت شیخ
 المشایخ اسمعیل انا قدس سره را کبار اصحاب و خلفای حضرت سید انا قدس سره
 بوده اند در مقامات مذکور است که حضرت سید انا قدس سره صلیبه خود را
 بحضرت اسمعیل انا قدس سره داده اند و حضرت اسمعیل خواجه قدس سره از

ایشان بعالم وجود آمده اند حضرت خواجه انا قدس سره میفرموده اند که
 مردم در اوایل سیم عمل انا تعرض نموده اند تا میگویند که من اینها را
 نمیدانم کتبین بیروم طبلین قاقوم بغیر اشری میباید و طبل وی
 میزنم انا قدس سره در نوای خرنایان میسوده اند که قصه است در میان
 سیرم و بهشکند موالی آن نوای نسبت بحضرت انا قدس سره متعوض
 بوده اند و دایم غنیت و مذمت میکردند انا قدس سره میگویند این
 ملائین صابون و دشمنان منند حضرت خواجه انا قدس سره این
 سخن را بسیار میسندیده اند و لغایت آنجا میگردند که از
 انفس نفی حضرت این است قدس سره که در افتاب سایه پیش در
 سرما جامه پیش در کسند که مانا پیش حضرت خواجه انا قدس سره می
 فرموده اند که این سخن انا قدس سره کلام جامع است و حضرت خواجه انا
 قدس سره میفرموده اند که اسمعیل انا بعد از آنکه مریدی را ملقب میکردند
 میگویند که ای درویش برادران طریقت شمیم تر از من قبول
 کن این دنیا را بیک سینه سحر خیال کن و بدانکه تو یاقین و حق بی نه جند
 ذکر گوی که بغلبه و قید مان تو حید حق سینه مانده پس تو از میان بیرون روی
 حضرت خواجه انا قدس سره میفرموده اند از این سخن انا قدس سره خیلی
 بوی مرآه حضرت خواجه قدس سره نقل میکرده اند از خال خود خواجه انا
 ایشان از حضرت سید المحققین مرید تر نقی قدس سره نقل میکرده اند که
 سید میفرموده اند که از صبی مریدان اسمعیل انا قدس سره بوی انا
 مرآه نقل است که چون اسمعیل انا قدس سره تولد کرده اند نزد اوزون حسن
 قدس سره برده اند اوزون حسن انا قدس سره بستان خود را در دپان

ایشان نناده مکانه اند ان همه بركات از ان پيداشده است تهنه المات
قدس سره مولفان ابطال که حضرت اتاقدس سره ولی مادر او بود
انده جانچه در مناقب ایشان که سمرست بجه نق العارفين و از مضائق قطب
الواصلين بران الحققين حضرت اسحاق خواجه است که ولد شرف ایشانند
قدس سره هم مکتوب است که ولادت آنحضرت در غرة ماه مبارک رمضان
بوده آنروز پستان مطهره حضرت والده خود را گرفته اند شک شده گرفته
اند بهمين طرفه ماه مبارک رمضان معامله ميکرده اند بعد از آنکه سي
روز تمام شده بواسطه آنکه هو معنوم بوده مردم مترود شده اند که آيا
اخر و عید باشد یا نه والده حضرت اتاقدس سره گفته اند که این فرزند من
در ماه مبارک رمضان پستار از عیال گرفت امروز گرفت میباشد که روزه
نماید مردم مترود شده اند و این اثنا جمیع عظیم از هر طرف آمده اعلم کرده اند
منشأه را دیدم اعتقاد هم مردم حضرت اتاقدس سره درست شده و در وصف
مولانا لطف الله بن مولانا عبد الفتاح الترنکي نور الله مرقد بجا مکتوب است که حضرت
غوث الاسلام و غیبات المسلمین قطب الاولیاء حضرت سلطان محمد علی تاج
صاحب از حضرت خضر علیهم السلام بوده اند و ذکر بهر احوال حضرت اتاقدس سره حضرت
خضر علیه السلام تلقین کرده اند در ولایت فاخره بخارا بحسب علوم دینی که
بمرتبه تکمیل رسیده بودند و عالم را باز بوده اند و علم لدنی ایشان حاصل شده
بوده است و هم مولانا الطفا قدس سره نوشته اند که خوارق عادات و کرامات
حضرت قطب الاولیاء سلطان محمد علی تاج هم عیال اتاقدس سره زیاده از آن
توان احصا نمود و لیکن بارة از ان بر سبیل تبرک ابرار و میباید که القلیل
على الكثير والغرفه على الغدير به ان ابطال صادق که حضرت تاج العارفین

قطب الاولیاء حضرت ابراهیم اتاقدس سره که والد شرف حضرت شمس المصطفی حضرت
اسماعیل اتاقدس سره میشوند از خلفا غوث العظم قطب الاقطاب قدس سره
و کعبه الطالبین حضرت خواجا محمد سیوی العلوی شوند بعد از ان صحبت
حضرت یحیی بن یونس اتاقدس سره که ایشان نیز از خلفای آنحضرت اند
رسیده اند و روزی حضرت یحیی بن یونس اتاقدس سره گفته اند که یا ابراهیم خواجه
عزت به نهایت و عظمت به غایت بشما اولاد شما غایت گردید یکی از فرزندان
شما را برگزیده و سرافرازی میدادند از ره دادند هرگاه ظهور کند صحبتش
از شرق تا غرب رسد اکثر خلایق مرید و مخلص او شوند و بواسطه او ارباب
بشریت باوج ولایت برسند و از بیضه ناسوتیه برآمده در فضای بیدیا
لاهیوتیه پرواز کنند و در مدار حید و معارج با عدد خروج فرمایند
لیکن شما را باید از بار جبین سیرم رفت و به برادرم سوزوکی آید باید
ملاقات کرد چون حضرت ابراهیم اتاقدس سره بی سیرم روانه شده اند
حضرت سوزوک اتاقدس سره اصبی خود را گفته اند که ما را ملاقات عظیم
بار حسن مرآه همه باید که استنفا کنند بعد از ان خود نیز برآمده ملاقات
کرده بمنزل متبرک خود نزول گنایند آنحضرت ابراهیم اتاقدس سره مدتی
در سیرم تشریف داشته اند و وقتی در واقع مر میبیند که مناره را بر اندازند
و مناره عظیم دیگر قائم مقام او میسازند و ستونها در اطراف او ایستاده
میکند و طبایعها از و باطراف عالم تا شرق و غرب میکشند این واقعه را
حضرت سوزوک اتاقدس سره گفته اند حضرت سوزوک اتاقدس سره
گفته اند که نزد یک پسر که ما از دنیا رحلت کنیم و یکی از فرزندان شما
قائم مقام ما شود شدش من میسر از ما شود و خلایق را بحسب رسلک ولادت

او در اینده مولانا لطف الله رحمه الله نوشته اند که جبودی در حبس یک مرتبه
 اسما علی آقاقدس سره بود غلامی در دست مسلمان قل ستن نام روز هاشم
 میگردد و شبها بخدمت حضرت آقاقدس سره میرآمد و بفکر ذکر و عبادت
 حسی میشتغول میبود تا بوقت صبح در صحن و ملازمیت آنحضرت میبود
 و چون صبح میزدید باز بخانه خواجه خود میرفت و بخدمتیکه داشت
 اشتغال میکرد مدتی برین منوال میکرد زنده و حالات عجیبه یاد روی میداد
 تا که روزی بنا بر غلبه استغراق با بوقت داشت در مقام خیرت مانده
 هر چند درویشان دست و پای او کشیده اند بخود باز نه آمده و این
 سکر که داشته بمرتبه افاقت نرسیده درویشی واقع قل ستن حضرت
 آقاقدس سره عرض کرده حضرت آقاقدس سره خود برآمده او را از این
 حال باز آورده فرموده اند که باید بخد می که دشتی بروی او بوض ساندید که
 آن بسعادت اسعادت خلاص حضرت شما مجرم است این صورت که من
 بخدمت حضرت شامی آیم و این سعادت مندم نمیدانم اکنون که
 دانم یقین که مرا خواهد گشت حضرت آقاقدس سره فرموده اند که غم مخور و برو که
 اگر از سر غضب بنظر کند که خواهد شد قل ستن بخانه خواجه خود رفته
 معلوم خواهد اوشده که در خانقاه عالم پناه حضرت آقاقدس سره بوده و در
 شده خواسته که دست دراز کرده میسن قل ستن را که در پیش از آنکه
 دست او بقل ستن رسد بر دو چشم او از حدقه چشم او بیرون آید
 او نیز آن شده است خواجه در پای قل ستن افتاده در گریه و زاری
 ست قل ستن او را گرفته ملازمیت حضرت سپید آقاقدس سره آورده
 خواجه مسلمان شده از بلا اذله که کرده توبه کرده حضرت آقاقدس سره

دست مبارک را بر چشمان او مالیده اند چشمان او بصورت اسکی آمده است
 یافته نباشد ست قل ستن را حضرت آقاقدس سره نیاز کرده این
 او را آزاد کرده اند تصریح از حضرت آقاقدس سره واقع شده که در همان
 مجلس که قل ستن نام شده بحر معانی در دلش موج زدن گرفته حضرت
 آقاقدس سره گفته اند که من قل ستن بکوی بر زبان قل ستن حکمهای
 جریان می یافته است و حال آنکه قل ستن غلام هندی بوده که روی
 مکتب را ندیده و زبان او هم رست نبوده است صد هزار حرکت پیش
 گفتنهای در میان مردم مشهور است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و قد
 ذو فضل العظیم دفتر صوفیه سواد حرفیت جز دل سپید بچون
 برف نیست زاده اشمنه آقاقدس سره را و صوفیه حیات انوار قدم
 و نیز مولانای مذکور نوشته اند که روزی حضرت آقاقدس سره در صحبت
 با شمس الدین کفیل ترش شامی رحمه الله علیه بوده اند حافظ خوش
 خوانده بوده که اسرخان اکابر را و از خوش میخنده در آشنای خواننده
 بیاد او آمده که آنکس من خود را در آشنای طهارت کردن از انگشت خود
 کشیده بوده در همان جای فراموش مانده است بنابر آن نشو و نشکر
 حافظ راه یافته به سراخام عالم در خواننده که اوشده حضرت از آن
 گفته اند که حافظ خاطر خود را جمع دارد که آنکس من شما در همان است که
 طهارت کرده بودید و کسی هم نگرفته است و نخواهد گرفت حافظ نفع
 بال ملک از روی حال خواننده که بای خوب کرده ضعیف در گرفته بعد
 از فراغ صحبت جای طهارت زفته آنکس من خود را یافته است و هم
 مولانای مذکور نوشته اند که مولانا احمد نام جوانی در نهایت کمال و شکر

از مریدان حضرت آقا قدس سره بوده بسعادت کمال اکابر مستعد
اجازه زیارت حرم شریفین را و با ائمه شرفا طلبند حضرت آقا
اجازه کرده اند بعد از آن سر در گوشه کرده گفته اند که چون از آب میوه
بگذری زینهار خود را بیک نام که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق است هم سازی
بعد از آن عازم نجف شده روانه شد و بهت لیکن متعجب بوده که در غایت
جهلک باشد چون از آب آمویه گذشته نام خود را اسماعیل بناده در یاد میبرد
جمع راه زنان برآمده فافله را غارت کرده اند همه اهل قافله راسته اند
نام هر کس را میبردند و از مرگشته اند نوبت بمولانا احمد رسیده گفته اند
نام تو چیست گفته است که اسماعیل معذرت خواسته از قید رها کرده مال او را
داوده باره از مال خود و پانزده داده اند مولانا احمد گفته سر این چیست که نامی
برسید و مرگشید نام مرا پرسیده نگوشتند گفتند ما امت حضرت ابراهیم علیه السلام
میشیم هر که نام ابراهیم یا اسماعیل یا اسحاق باشد عزت میبرد و آخر تو هم
خدمت میکنی مولانا احمد بعد از سه سال خدمت و ملازمت حضرت آقا قدس سره
آمده حضرت آقا قدس سره گفته اند با آن مولانا احمد سر این نام بر شما ظاهر شده
باشد مولانا احمد تقصیر کو با آن سر در قفسهای ایشان نموده عاشقان از دور
نامت بشنوند تا بقدر تأثر بودت در روند و هم مولانای مذکور نوشته اند
روزی جمیع عظیم در صحبت کجیا خاست حضرت آقا قدس سره جمع بوده اند
بنگاه حضرت آقا قدس سره غایب شده اند بعد از لحظه باز حاضر شده
رضیاب التی حضرت اسحاق خواج قدس سره که ولد اشرف ایشانند
آورده اند که برسد که سر این غیبت چه بود حضرت اسحاق خواج قدس سره
برخواب بر قدم تو ایستاده عرض کرده اند که سبب غیبت چه بود

حضرت آقا قدس سره گفته اند روزی ما ذکر می گفتیم خواند از دور پیشه و ما را
دید از هب فروز آمد و بهما خیال قرار گرفت و با ما موافقت کرد و ذکر گفت بعد
فراغ بادت تمام بمقصد یک داشت رفت درین وقت آن جوان در حالت
ترع بود شیطان او را وسوسه کردن گرفت التی با ما آورد و بر سر بالین او
رفتیم تلقین کلمه طیبه و کلمه شهادت کردیم آن جوان ایمان بسلامت برد
اصحاب پرسیدند که مسافت چه مقدار راه باشد فرمودند که یک ماه راه بود
ایها الطالب بوی که یک رعایت ادب خاتمه بخیر شده از ادب بر نور
گشت است این فلک از ادب معصوم پاک آمد ملک و هم مولانای مذکور
نوشته اند که فقیر فاضل بدیش در خانه تاریک نشسته بودم التی بر روح
برفتوح منور مطهر حضرت اسماعیل آقا قدس سره بر دم و استعانت و مدد و حوام
و گفته که یا حضرت اسماعیل آقا اگر شما را بروید و درگاه خداوند باشد باید که
بر که شما این قبض من بیط مبدل شود و بعد از ساعتی از هر طرف من نور
لامع با طع شدن گرفت و خانه تاریک روشن شد بعد از آن در عقب
این نور نوری عظیم با هیبت در نهایت لعلان که دیده را تاب می شایده آن
نبود از طرف قبله بید شد و بر بالای سر من معلق ایستاد و کونیده میگو
این نور اسماعیل است آقا قدس سره وقت من خوش شد و قبض من بیط
مبدل شد الحمد لله علانعمان و فوات حضرت آقا قدس سره در نور آخر فرزند
ست و امیر عالم کیر میر تیمور کورکان رحمه الله رحمه واسعه بر سرزار ایشان
عجارت عالیه کرده نزار و تبرک به از حضرت آقا قدس سره داشته و پاشیده
اند که هر یک مانند آفتاب عالم تاب ظهور داشته اند و طالبان از بمطالب
عالیه رسانیده اند و ارث و عالمیان کرده اند فرزند اول منظر اسرار الهی

و منظر انوار متناهی الجامع بین علم الظاهر و الباطن ملتزمی با خلاق الملک
 الخلاق حضرت اسحاق خواجه قدس سره اند صاحب وقت عظیم و احوال
 بزرگ بوده اند و در نواحی سیاحتی بسر نشسته اند و آن قطعات بسیار
 بشکند و سیرم شیخ عبد الله محمد رحمه الله که از کبار اصحاب حضرت خواجه
 نقشبند قدس سره میفرموده اند پیش از آنکه شرف صحبت حضرت خواجه
 مشرف شوم مرا خدای قوی رسیده بود و در آن حضرت خواجه عاقل حکیم زنده بود
 رفتم از ایشان بشارت رسید که باز گردم مقصود تو بعد از دو روز و سال
 دیگر در اینجا حاصل خواهد شد و آن متوفی بنظر خواجه به الدین نقشبند
 خاطر من و اجداد امر گرفت بجانب محمد مراجعت کردم روزی در
 بارار میگذشتم و دو ترک دم بر دوشی نشسته بودند با هم سخنان مرقفند
 و میگردیدند کوشش فرار داشتند ازین طریق مرقفند مرا بجهت ایشان میگردان
 خاطر شب ایشان بیازمندی کردم و مقدار طعام و میوه پیش آوردم
 با هم گفتند که این درویش طالب منما ید لایق آنست که در خدمت سلطان
 زاده ما اسحاق خواجه باشد چون از ایشان آن شنیدم و حیرت من در طلب
 بیشتر چون بخصر کردم ایشان در آن سبب میبوده اند بخند ایشان
 رفتم اما از واقعه ترند هیچ گفته چند روز در خدمت ایشان بودم
 ایشان لطیف بسیار میفرمودند روزی فرزند ایشان که جوان بود و بنام
 رشید و آنرا رفیق نامیده بودند او ظاهر بوالد بزرگوار خود عرض کرده اند
 این درویش مسکین را به امانت مسکنست نباید که در خدمت شما
 باشد و در زمره مجبان و مخلصان و بنده گان منظر شود و حضرت اسحاق
 خواجه قدس سره گفته اند که او مرید حضرت خواجه به الدین نقشبند قدس سره

قبول از ناصیه
 مسکین در نهایت

خواهد شد و نصیبه او از آنجاست ما اولادیت تصرف در وقت جوانی
 سخن از ایشان شنیدم بعضی من بحضرت خواجه میفرمود و از ایشان اجابت
 خواستم و بچند باز گشتم و منتظر ظهور خواجه قدس سره بودم تا وقتی که در بخارا
 بشرف صحبت ایشان کثرت شدم و فوات حضرت اسحاق خواجه در نو فر
 خزان است در موضعیکه آنرا تربت گویند و مدفن شرف ایشان در
 آنجاست قریب هزار فیض آنرا حضرت والد بزرگوار ایشان قدس سره
 امیر معقوت نشان امیر تیمور کورگان بر سر مزار ایشان نیز عمارت عالیه
 کرده است یزار و تبرک به **حضرت خواجه به الدین نقشبند** قطب الاولیا غوث
 الاصفی حضرت زکی اما قدس سره مخفیه اند که خلیفه سیم ایشان صدر
 مسند ایشان **حضرت خواجه به الدین نقشبند** اند قدس سره که هم مبارک ایشان مولانا
 صدر الدین است نسبت ایشان بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه بر سر
 نسبت او بیای کریم این سلسله علیه بایشان مرقفند و چنانچه بسیار
 نوشته شده وفات ایشان در قریه اورتیه مرست که بدو فرزند شکست
 و مدفن ایشان نیز آنجاست یزار و تبرک به ایشان این نسبت علیه را
 حضرت المین بابا قدس سره گرفته اند و از حضرت المین بابا قدس سره حضرت
 شیخ عیسی رسیده و از حضرت شیخ عیسی قدس سره حضرت شیخ مودود قدس سره
 رسیده این سه عزیز در قریه کشی گویش گنبد که از قریه سعد مرقفند
 و مدفن شریف حضرت امام عیسی است **حضرت خواجه به الدین نقشبند** اند بزرگوارند
 مضاجعهم یزار و تبرک به **حضرت خواجه به الدین نقشبند** قطب الاولیا غوث
 الکبریا مخدوم العالی ملاذال لکن ملک المملکت الشیخ صاحب الکرامات
 القدسیه بوالکلام **حضرت خواجه به الدین نقشبند** قدس سره ایشان خلیفه علی

در یک صفحه کدوده
 اسوة المتوهمین

الاطلاق و جانشین با استحقاق افضل اصحاب اکمل احباب حضرت غرین شیخ
 مودود قدس سرهما خوارق عادات و کلمات عالیهات در کیهیات
 سخنان صوفیه زکیه قدس سرهما هم از حضرت ایشان بسیار ظهور آمده
 و پاره از آن در محلات قدس قدس سرهما جدا نموده است مدفن مبارک ایشان در
 بیرون دروازه سمرقندیت در جوار غار که منسوب بایشان مشهور است
 بقار شک بزرگان وقت بآن منزل میروند و زیارت میکنند زیارتی که
الکرامات الجلیه هو الجامع بین العلوم الظاهره
 و الباطنیه شیخ شمس السلطان الاولیاء است که در **الکرامات**
 قدس سرهما ایشان خلیفه برحق و جانشین مطلق و اجل اصحاب و
 اکمل احباب حضرت غرین شیخ خادم قدس سرهما اند صاحب رفاقتی
 بوده اند عجایب و راجد رسانیده بوده اند که فوق طاقت بشری بوده
 حالات عجیب و مقالات غریب ایشان در محلات حکم افند مولفان و اعلا
 الدرجات بتفصیل مذکور است مدفن مبارک ایشان در ولایت هریت
 در تختی که در آن محنت حضرت سلطان العرفا حضرت محمد و جابر با خدمت
 خود حضرت مولانا سعد الدین کاشغر اسوده اند نورا قدس سرهما
 الطریق برهان الحقیقه قطب العرفان و کبر ایشوای اهل تجرید متقدی
 طریق تفرید فرید عصره و حیدر زمانه الجامع بین علوم اشرف و اطرافه
 و الحقیقه مظهر الامات الجلیه مظهر الحالت القویه قطب فلک الکرام و مرکز الدایره
 الاقنانه المشهور فی السنه الطاهره العوم من العباد
 قدس سرهما و اوصل الیندره مخفی مانده که آبا عظام و اجداد
 کرم حضرت غرین قدس سرهما و سر اربانه در ولایت خوارزم نشریف

الطالین کعبه

تشریف داشته اند خواص و عوام آن ولایت را با حضرت نورا قدس سرهما جمیع
 و بزرگشت تمام بوده ببار خلوص عقیده همه را بر پستان آن بزرگوار
 میسوده و از ساعات عظمیه و وسیله وصول بحر تب علیا میداشته اند حضرت
 والد بزرگوار حضرت غرین قدس سرهما که حضرت غرین آن رفیع
 نام داشته اند حضرت عالم است و الحقیقت کل لسان العالین من حصا
 نعمه ایشان را بصفت الباطن تربیت کرده اند که هرگز نمیخوابسته اند که صفا
 وقت ایشان بگذشت خصل طایفه روزگار متغیر شود و روزی بر او خود که
 حضرت غرین شیخ ذکر مایشیخ هم داشته اند گفته اند اگر در گوشه میبودم که
 مردم خصل طایفه بسیار خوب بود ایشان عرض کرده اند که آنچه میگویم
 ملکوت ناظر میکند و صواب همانست بعد از آن فغای خود را گرفته جانب
 بخار روانه شده اند چون بخار نشریف آورده اند خواسته اند که در روزی
 منزوی باشند که کسی اطلاع بر احوال ایشان نباشد بجانب کرمیه میل
 متوجه شده اند که از ملازمان ایشان بکوه سمرقند افتاد که در جانب قطبی
 ولایت کرمیه است و دو فرسخ شرع از خود دور است جمیع از آنرا که ایشانرا
 اهل خار و سنگ گویند و رانی ساکن بوده اند اوضاع و اطوار آنهم را
 مایل فقر و فاقه یافته اند و میان آنقوم قصد اقامت نموده و در آنجا
 متوطن شده اند ولادت حضرت غرین قدس سرهما در آن موضع شده
 حضرت الدایتان از قدس سرهما در آنوقت که آن کوکب برج سعادت
 از افق عنایت طالع شده وقت خوش شده فرموده اند که خدای بزرگ
 بهمین هم موسوم شده اند تا با آنوقت که سعادت از او غنیت لم یزل
 دستگیری کرده بخند مست سر اسرعت قطب قطب حضرت غرین شیخ

در حجره من پلاس غیر بر دی نبود و لباس پوستینی بود که رستان وستان
 در من بود و زند و کلام من بروقی حدیث نبوی علی صاحب التحیه والسلام بود
 قال البقی علیہ السلام الفقی من اراد ان یطبخ لم یجد قدرا وذا اراد ان یشرب
 لم یجد اناءا میفرموده اند که در اوقاتی که در بخاری تجفیل شتعال استیم
 بناگاه خاطر مرا از جانب خود صاحب جمالی شد درین منظر بودم که
 حضرت حی سجانہ و تعالی را در ضمن این چه حکمت باشد همیشه خاطر من
 نگران آن بود که در خدمت عزیز ربش و یکبارہ از ورق بستنی را طی کنم
 روزی جانب خانه آن خود که خاطر مرا بجانب او اخذ اباب بود رفتم دیدم
 آن خود بانہر و والد خود غمگین آن روزه اند که بخایا روند یکسہ قدم
 یکا میز فتنہ باشند گفتند که بربارت و ملازمت حضرت قطب الاقطاب حضرت
 عزیزان شیخ جمال الدین که در قلعتی تشریف دارند میروند بنده و تو از هر چه
 عام تر بجانب یکجا لب قلعی در پان خود رفتم چون تصحیح کنی صاحب
 حضرت عزیزان رسیدم بحر و آنکه نظر مبارک آنحضرت بر من افتاد و کیفیت
 در من پیدا شد که مرا از من ر بوندند و بهوش بودم چون بآفتاب
 آمد محبت حضرت عزیزان جانشین محبت آن خود شده بود و غم
 حضرت عزیزان در نظر من هیچ نمینمود آن شب بدین منوال گذشت چون
 صبح صادق و مید بخود آمد در قدم آنحضرت افتاده دست مبارک
 آنحضرت را گرفته در سلک بندگان ایشان درآمده شد **در خدمت**
 عزیزان شیخ جمال الدین قدس سرہ از حضرت عزیزان قدس سرہ پرسیدہ
 اند کہ جنم دار بدان عرض کرده اند کہ خدای ببردی حضرت عزیزان
 عنایت کرده اند کہ شمارا بما خدای داد نام شما ملا خدای داد باشد بعد از آن

حضرت عزیزان با من ہم مشہور شده اند بدان ایتا طلب صاوق کہ حضرت عزیزان
 قدس سرہ در بحریہ و تفرید یکبارہ روزگار بوده اند مقدار ہفتہ کہ میگذشتہ
 خانہ خود را تاراج میفرمودہ اند این بحریہ و تفرید بامر حضرت عزیزان شیخ
 جمال الدین قدس سرہ بوده کہ در وقت رجعت ایشان کہ در ہری واقع
 شدہ فرمودہ اند مولانا خدای داد پیش شما قطار و مہار نیاز خواہد
 آمد شما التفات نخواہید کرد کہ رفتن حضرت عزیزان **در خدمت**
بردی رفتن حضرت عزیزان قدس سرہ و حضرت یافتہ کشتہ آمدن
 ایشان بدان ایتا طلب کہ حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سرہ
 در بخارا تشریف داشتہ اند و شاہ بیک خان شہید را ابتدای حال
 مرید حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سرہ بودہ در آن آوان
 امیر عبدالعلی ترخان امیر و حاکم ولایت سمرقند و بخارا بودہ ست دردی
 خاطر شاہ بیک خان افتادہ کہ میرزایان کورگانہ فوت یافتہ اند این
 امیر عبدالعلی پادشاہ نیست چرا من پادشاہ نشوم کہ پادشاہ را دم
 با من خواطر بملازمت حضرت عزیزان را بران خواطر اشتراک شدہ
 ضمیر بکیر و روشن بود از بخارا شود و نقش غیبی در و آشکار فرمودہ
 اند ای اوزبیک در خاطر تو آمدہ کہ عبد العلی منت شرع مغول کرد و تو
 پادشاہ شوی و یکبارہ بشما میباشہ بیک خان از ملازمت ایشان
 برآمدہ گفتہ کہ درین ولایت پیر و شکیر تو عزیز صاحب دولت دیکر
 نمیشد کہ در ظل حمایت ایشان درآمده شود و شخصی شیخ منصور کہ مرید شیخ
 تاج الدین و شیخ تاج الدین مرید شیخ زین الدین الخوارزمیست قدس سرہ
 اسرار ہم بشارت داده چون شاہ بیک خان بملازمت شیخ منصور

در خدمت
 قدس سرہ

قدس سره رسیده حضرت شیخ منصور قدس سره فرموده اند که اورنگ
پادشاه شد فرموده اند که سوره آریه سوره آورده اند بعد از جمع کردن
سوره فرموده اند که جلای سوره را از کتا جمع میکنند تو نیز از کتا
ولایت متوجه شو و نیز فرموده اند که اولیای کرام قدس سره را هم
جمع شد بفرموده حضرت سلطان الطریقه خواجہ احمد لیسوی قدس سره
از برای پادشاهیت تو فاتحه خواندند بپیر تو شیخ جمال الدین نیز در آن
جمع حاضر بود لیکن بر پادشاهیت رضی نبود اما چون حضرت سلطان
الاولیا خواجہ احمد لیسوی قدس سره بر آنکه که تو پادشاه هستی پادشاه تو
خواستی شد بفرموده حضرت شیخ منصور قدس سره شاه یک خان متوجه
منقبت شده به ای رفته و از آنجا جمع او را یک اگر فتمتوجه دولت
شده چون تبرکتان رسیده بشی در فرار قاضی الانوار حضرت سلطان
العارفین خواجہ احمد لیسوی قدس سره است را دیده و از ایشان آغاشی
یافته متوجه بشکند شده بشکند رافتح کرده از آنجا جانب سمرقند
و بخارا متوجه شده این دو ولایت را نیز فتح کرده در ولایت بخارا
بسر حضرت غریزان شیخ جمال الدین قدس سره را اقامه کرده که در نظر مبارک
ایشان در نزد بایسته عقوبت کنند تا حضرت غریزان قدس سره
محنت کشند چون حال بدین منوال کشیده حضرت غریزان شیخ خدای او
قدس سره عرض کرده اند که اگر رخصت شود تو چه میکنی که شاه یک خان
با لشکر بایش نیست و نابود شوند حضرت غریزان شیخ جمال الدین قدس سره
فرموده اند که چون حضرت سلطان الطریقه بر بان الحقیقه خواجہ احمد لیسوی
قدس سره بر آنکه که وی پادشاه باشد توجه بر نابود او کردند بپادشاهت

درین حال سر حضرت ایشان بابا گفته فریاد کرده است بمحضت مشعل
حدیث نبوی علی صاحبہ التوحید السلام که اولادنا الکیا و نادل حضرت
ایشان بدو آمده جان بابا گفته اند بجز و آنکه از حضرت غریزان این
صادر شده ریسمانها گشته شده و نزد بان از سر ایشان جدا شده
چون او از بیکان این کرم را دیده اند ترسان و هراسان گردید
شد پیش شاه یک خان آمده عرض کرده اند که این شیخ و پادشاه
شاه یک خان گفته است من هم میدانم که ولی است بعبده حکم کرده که درین
ولایت قیام کند و بجانب راه بروند چون حضرت غریزان بدو اشراف
برده اند خدمت زبده المتهن من مولانا عبد الغفور قدس سره را بخدمت
غریزان قدس سره آنکه اخلاص بخشیده که منع خدمتهای ایشان از خود
منتقصی شده بذات اقدس خود میکرده اند تا که سرکه و پیاز را از
بازار خود مرآورده اند بعضی از مولا ولایت سمری حضرت غریزان قدس سره
عرض کرده اند مولانا عبد الغفور استاد العلما این ولایت اند و کبر سن
در یافته اند چه باشد که بعضی از خدمتهای را بدیکران فرمایند حضرت غریزان
قدس سره فرموده اند که این سخن از علما و مولا غریب است زیرا که مولانا
عبد الغفور خدمت این فقوار از برای خدا میکنند خدمتی که از برای خدا
باشد چون توان منع کرد و بعضی حضرت مولانا عبد الغفور عرض کرده اند که
شما سلسله حضرت خواجہ کانی قدس سره را هم چون بشارت این
سلسله خدمت میکنند حضرت مولانا فرموده اند که طریقه حضرت خواجگان
علیهم السلام را در ضوان بیع و شرا جمع میشود چون بان سلسله شرفه
جدریه فقریه جمع نمیشود اکابر قدس سره را هم فرموده اند که بسند

سلسله مباشر **حضرت غرزان شیخ جمال الدین قدس سره خدمت**
مولانا عبد الغفور قدس سره گفته اند که در خاطر ما افتاده که مولانا کابرد
این ولایت را بوسیله خدمت مولانا عرض کرده اند که فردا جواب گویم
و خدمت مولانا بیجا از کار برآید که از فرزند این حضرت مولوی روحی
بوده اند اتفاق کرده اند که ایشان حضری ساخته جمیع مولای مشایخ
و اکابر بری راجع ساخته حضرت غرزان قدس سره را در آن مجمع طلعت
و آن عزیز جناب کرده در آن مجلس تصریح از حضرت غرزان قدس سره
باجل مجلس واقع شده که همه شیفه و فریفته و محض حضرت غرزان
قدس سره شده اند گویند که در مدت یکی و در بری معلوم همه علماء و مشایخ کابر
و اصاغر شده که حضرت غرزان قدس سره در علم ظاهر و باطن متبحر و زکاء و
تقدیر سلطان حسین میرزا که پادشاه همراه بوده خدمت حضرت
غرزان قدس سره آمده حضرت غرزان قدس سره چند باره نایب در فری
کی از صوفیان بچند بوده با کلفه همان فرج را بجای دستار خان در
پیش سلطان بنین کرده نان باره باره حاضر ساخته اند سلطان از آن
نان باره با تبرک گرفته گفته اند که این صوفیان و درویشانند که در خدمت
حضرت نوشتن صحرا آورده فروخته حاضر صوفیه زکیه قیامت اند
همچرا از طالب علمان که در سلک درویشان منسک شده تعهد این خدمت
کرده بوده اند بر خورسته تواضع نموده اند سلطان فرموده اند که
بمیت شما باین عالیتر از محبت است که ما در منقبت سر نوشتن خودم
لیکن مقصد و مطلب ما این بود که خراسان در تحت حکومت ما در آید
حضرت حق سبحه قنای خراسان را با ما و مراد شما باین صل حضرت

حوسنه و تعالی است اقدار قدیم تفاوت زکات با یکی حضرت جوی سینه و تعالی
شما باین مطلب سنانا حضرت حق جل و علا میفرمایند که من بر تو ای
نوتة منها و من بر تو ای الایة نوتة منها بعد از آن حضرت غرزان
قدس سره بر رسیده که از این صوفیان و درویشان کسی باشد که بمقام فنا
رسیده باشد حضرت غرزان قدس سره فرموده اند که لیکن ما را در
ما و از انهد باریت مولانا خدای دادیم ایشان مقام فنا رسیده
توصیف ایشان را بسیار کرده اند و تعریف می نموده اند بعد سلطان
حسین میرزا حضرت غرزان قدس سره چند جفت آفرین نیاز کرده
حضرت غرزان فرموده اند که نعم حفت را در بخارا قبول کردیم بدان
باینجا افران کرد اگر بیشتر از آن قبول کنیم از عالم افران خواهد کرد سلطان
حسن عذر گفته قبول نموده اند بدان اطلب که درین سلسله شرف نام
بجود و تقوید را شرط کرده اند مگر آنکه تا مور بخند متنی شود
مجلس عظمی در ولایت بری بوده همه مشایخ عظام و ادیبان که آن عصر
در خدمت حضرت غرزان شیخ جمال الدین قدس سره بوده اند از حضرت
غرزان از منیع فنا رسیده اند حضرت غرزان قدس سره فرموده اند که
تفسیر فناء بطریق مختلف در کتب این طایفه مسطور است و نزد دوستان و اصحاب
و لاحق اما ما را در ما و از انهد باریت مولانا خدای دادیم اگر قیامت
شدی بهر اینصورت او شدی صورت و سیرت حضرت ایشان را
کرده اند مدت مدید در آن مجلس در بیان اوصاف ایشان بوده اند که
از کنار مجلس ایشان جامه بندن در بر کلاه از بند بر سر و کربان
جامه را به پوست توت بسته نقیصه کوبان در قدم حضرت غرزان شیخ

جمال الله قدس سره افتاده اند یکی اکابر و صاحب عرض کرده اند که آنجه
بزرگان مبارک حضرت عزرا میگذشت نسبت بایشان بشد که آثار فانی
ظاهر و موهبت حضرت عزرا قدس سره فرموده اند بلی ایشان نشد
حضرت عزرا فرموده اند که چون در توصیف ایشان بودیم ایشانرا
بقیم مقام خود ساختیم و رخصه کل دادیم و محتاج سلسله شریفه کردیم که
آنجه خیریت سلسله علیه در آن باشد چنان کند و شیخ صوفیه و بابای
ترکش و فرموده اند ما قیام را که هر یک بمرتبه تمار رسیده بوده اند در
حضور جمیع اکابر برهه مرید حضرت ایشان ساخته فرموده اند که ما را
بمقدور رخصت یافته ایم همه را نیاز شما کردیم شما نیز از آنجه بشما رسیده
ست از آثار خود دروغ ندارید بعد از آن فرموده اند که ما در آن شهر
ازین سلسله شریفه خالی نباشد ما اینها خواهیم بود شما بامعین ما در آن شهر
بروید و خلق خدا را بخوانید بعد فرموده اند که خطایشاد و در ظاهر
مانیت لیکن راه دور است و شما در فقرید در حق شما خطایشاد و گویم
و این بار آن شود و عدول شما اند در آن کتابت در وصف حضرت
ایشان این غل حضرت مخدوم جعفر قدس سره اسفرانوشته اند که
حقه لعل تو از جوهر جان ساخته اند کام بر خسته در آن خفته اند
هر لطافت که نهان بود پس برده عیب همه در صورت خوب تو عیان
ساخته اند این نه بالادست نه نیست که از روضه قدس تماشاک
عشق روان ساخته اند چون بدین رسیده یکی اکابر و صاحب
عرض کرده اند که این بیت موافق قنات باستقامت ایشان است که
چون سرو آزاد است بعد ایشان را از همان مجلس روان ساخته اند

چون حضرت عزرا قدس سره از ولایت هری با و از آن شهر تشریف
آورده اند بخارا آورده اند صوفیه احمدی نام فردی از مریدان حضرت عزرا
سبح جمال الله قدس سره از دور حضرت عزرا را دیده روی خود را
از ایشان گردانیده حضرت عزرا قدس سره گفته اند روی تو مخفی نیست
روی او همچنین مخفی نمانده بوده است **تسلسل** خواجه مولانا صفی الله
در علم حدیث با نظر روزگار خود بوده نسبت بحضرت عزرا قدس سره
انکاری داشته است در مجلسی بر سبیل تعرض گفته که شما دعوی قطعی میکرد
اید پادشاه ما حاکم ملک سلطان میخواهند که بر سر و افش سوار شوند
چند هزار ذره و سلاح در کار است باید که بیدار کنید زیرا که قطب هر چه
خواهد میتواند که بکند حضرت عزرا قدس سره فرموده اند که دعوی از
درویشان مناسب نیست لیکن خدای داد اگر عمرتیه قطبیت اصفی است
و قیامت کند و خون و غرور و از و بترجمه منظور این طایفه علیه غیر محبوب
حقیقت چیز دیگر نیست این سخن را گفته و از آن مجلس بر سبیل غضب
بر خواسته اند مولانا میانه کورد این حضرت عزرا قدس سره بطریق
معدت گرفته اند حضرت عزرا قدس سره با و التفات نکرده برده
اند و متوجه فرار فایض الانوار حضرت خواجه بزرگ خواجه بناالحی و لیکن
قدس سره شده چون بر سبیل علی سلیمان که در راه فرار فیض آفتاب است
رسیده اند ساعتی مکث کرده فایض بروی پر فتوح حضرت خواجه
خوانده بر گشته اند فرموده اند که هر دشمنی را و لیتی از او بیافا
ترجمه میکنند و بیرونی را بی از انبیا مبارک است چون مولانا میانه کورد
نسبت بابا ادب کرد و خواستیم که دینیم که مرید او که بشد معلوم شد که

حضرت خواجہ نقشبند قدس سره بوده اند خوارستیم بایشان عرض
کنیم چون باین منزل رسیدیم روح پر فتوح حضرت خواجہ قدس سره
استقبال نموده فرمودند که ای فرزند ما ازین مرگ که نسبت بشما داده
کرده اند شتیم بعد ازین واقعه باینک کشیده که مولانای مذکور بعلت خرم
منش شده بدار کشیده است لغو و باقیه من غضب و عصبانیت و بمان
محضر مانده که مجامده حضرت غریزان قدس سره فوق طاقت بشریه
بوده چون نصف شب میشد بسیار بوده که میگفته اند ای خدای داد
سلطان را خوشوقتی هم است که تو در خواب از منزل متبرک خود بخانه
عالم پناه رفته متوجه ذکر آره شده تا روز صوفیان را ذکر آره میفرمود
اند و گاه میفرموده اند که صوفیان خواب کنند مقصد ایشان آن
بوده که عبادت عادت نشود العبادت ترک العبادت و تصوف ترک
الاسم حضرت غریزان را صوفی بوده که بابایا میگفته اند نای جویا
دشته گاه نصف شب نای مرغواخته حضرت غریزان قدس سره سماع
کنان از خانه مبارک خود بخانه تشریف که بدست حق برست خود
دیوار آنرا زده اند و صوفیان کل داده اند تشریف آورده اند که
مشغول میشده اند مجلس عظیم و صحبت شریف میشده اند **حضرت**
حضرت غریزان قدس سره در زمانیکه آن خانقاه را که در موضع عربستان
بنفس قدس خود مرخص فرماییده اند روزی بخانه رفته اند کای
حضرت غریزان قدس سره خدمت بابای ترکش دوزر حجه اقصی فرام
چند شوشه کلی در دیوار آن خانقاه عالم پناه داده اند حضرت
غریزان قدس سره آمده اند پرسیده اند که این کلمه را که مانده است

معروض شده است که خدمت بابا مانده اند فرموده اند که دوم اکامی بابا
چون مانست با ضبط کرده ایم که در زمان حیات ایدل این خانقاه
تخلت راه نیاید آن شوشه هر کل را بر تافته باز از سر کل نهاده اند
خانقاه در رعایت تکلفیست حتی که سر اندا و نا کرده مانده است
همان کلمه که حضرت غریزان قدس سره بدست او سر مانده اند
همان طریقه ایستاده و آثار فنا و ان خانقاه فیض بخش فیض آثار
ظاهر و هوید است این آثار را تامل علینا فانظر و العبد المذنب
و آن خانقاه کجب طاهر در رعایت ضیق و تنگ است لیکن کجب طلع
عالم را میکنی **حضرت** چون حضرت غریزان قدس سره در آن
خانقاه خلوت مرئوسه اند ابو سعید خان نورفرده که پادشاه
سمرقند بوده و در سلک مریدان و بندگان آن حضرت قدس سره
منگ منادی میگردد که تشکر تمام جمع شوند جمع شکر خود را
آورده میفرموده که بیکدیگر آن خانقاه شریف شوند همه را بیکجا
میکنی ندیده و ایضا باقیه ای که از جمله مخلصان و مجاهدان
حضرت غریزان قاسم شیخ قدس سره بوده میگفته که حضرت غریزان
قاسم شیخ قدس سره در موضع غریزه در خانقاه عالم پناه در فیض
بارکات حضرت غریزان قدس خلوت نشسته پادشاهان سمرقند
چو آن مرد عاقل خان و پسر او ابوالخیر سلطان که مرید حضرت غریزان قاسم
شیخ قدس سره بود و در آن خلوت متصدی آب طهارت در ایشان
شده پای برهنه آب میکشید با جمیع فرزندان و برادران و خدمت و شتم
و جمیع موالی و اهل سمرقند و اکابر و صغار تمام ولایت مبارک لکال و

و نو حرم سر قند در آن خلوت حاضر بودند بعد از فراغ از خلوت او رکیه
صاحب قوت قیاس کردند که سی هزار کس باشد که در آن خانقاه عالم دنیا
جایانده اند و این محض کرامت این دو بزرگوار است قدس سره که اسرارها
و اوصل الینا انوار بها و حضرت غرزان قدس سره با وجود این تنگی
میفرموده اند که چون نوبت بخدای داد رسید معنی کم شد و خانقاه کلان
خانقاه حضرت غرزان شیخ جمال الدین قدس سره را بر این خانقاه قیاس
میکرده اند و عالم در آنجا مرغی نبوده و این توسعه که حضرت غرزان قدس سره
اختیار کرده اند ما را حضرت غرزان شیخ جمال الدین قدس سره بوده که در زمان
رخصت حضرت غرزان قدس سره گفته اند که مولانا خدای داد ما را صحت را
بسیار قوت کشیده حضرت حوسبی بر ما تنگ ساخت شبانه از زمان خلوت
عمل نموده توسعه بکنند تا برین حضرت غرزان قدس سره در زمان خلوت
گاه میفرموده اند که ذاکران محنت کشیدند تا به اندای خانقاه رگشایند
اما حضرت غرزان شیخ جمال الدین قدس سره مهلا در خلوت تا به اندای خانقاه
رنگشاده اند **حضرت غرزان قدس سره** بنیاد تشریف برده اند
روزی وقت نماز باید او بمنزل حضرت مولانا محمد قاضی قدس سره رفته نماز باید او
باید او را بهر ابرایشان گذارده اند و عادت حضرت مولانا محمد قاضی آن
بوده که بعد از فراغ نماز باید او بمعاضد الکی مشغول شده تا وقت حاجت
موقت میگذشت اندام و نیز به دستور قدیم متوجه سفر شده و دور میگذشت
بعد از آن ساکت شده مراقب نشسته اند تا وقت حاجت بعد از آن
حضرت غرزان قدس سره ریشایه کرده اند از یکدیگر جدا شده اند
میان این دو عزیز مکالمه واقع نشد و حضرت غرزان قدس سره فردا

نیز نماز باید او را حضرت مولانا محمد قاضی قدس سره همراه گذارده اند حضرت
مولانا محمد قاضی قدس سره بعد از نماز باید او گفته اند که حضرت شیخ باور
خود مشغول شوند حضرت غرزان قدس سره با توقف برخواستند در محراب
نشسته اند و مرتبه باید از بلند لاله الا الله گفته ساکت شده
مراقب شده اند تا حاجت چون روز پیش از یکدیگر جدا شده
اند بعد از حضرت مولانا محمد قاضی قدس سره با صاحب گفته اند که خواست
تمام و در نهایت آداب آنکه چیست اقبال کلام کرده بود و خود مشغول
شد این آداب بود و آنکه زود ساکت شد تعلیم بود که این همه دور
و در از بنیاد معارف گفت و حضرت غرزان قدس سره مرتبه دیگر
از ولایت سر قند بجانب بخارا تشریف فرستاده اند و حضرت مولانا
محمد قاضی قدس سره از جانب بخارا سر قند در محله که در شهر بوده سوار
شد و همراه اند حضرت غرزان قدس سره مبارکشان را
گرفته روان شده اند حضرت مولانا محمد قاضی گفته اند که گشت که
مبارکشان را گرفته است حضرت غرزان قدس سره گفته اند فقیر است
همه میدار که فدای قیامت این چنین میشود حضرت مولانا
محمد قاضی قدس سره گفته اند که صاحب شتر و شتر همه نیاز شماست
حضرت غرزان قدس سره در این میان حضرت مولانا خواج که قدس سره که در این
تحصیل علوم ظاهر و تکمیل علم باطن حضرت غرزان داشت آن مایه
مصاحبت تمام داشته اند از و بهیچ سر قند بجانب ختی که موفقی
اصح الشانست بجمع متعلقان و یاران سفر اختیار کرده نزدیک
بغزیه که منزل شریف حضرت غرزان است تشریف آورده اند حضرت

غزوان بدین ایشان رفته فرموده اند که بمنزل با شرف بر حضرت
مولانا خواجگان معتمد نموده اند که متعلقان همراهند این محل
و از برای هر اکبر علف بسیار دارد حضرت غزوان ایشان جدا شده
کانت خانه خود در آن شده بصوفیه زکیر فرموده اند که شما
خانقاه و طهارت خانه و آبخانه را ز وقت زوب بکنید حضرت مولانا
را روز بخانه خود و مرآییم چون شب در آمده باران عظیم باریدن
گرفته که از خیمهها آنحضرت گذشتن گرفته حضرت ایشان قدس سره
فرموده اند که مولانا خدای داد ما را غر که از آنکه اینجاییم و در خوا
ما را آبخانه خود و زب کون کرده و جمیع متعلقان بمنزل حضرت غزوان
تشریف آورده اند و حضرت غزوان ممانا کرده و در آغاز ماه ادر
گذارد و بمحافل آنکی مشغول شده اند سخنان عالی از حضرت غزوان
در آن مجلس که امر بطور میوسته است و حضرت مولانا خواجگان معتمد
سخنان ایشان بوده اند بعد از آن اس دو غزوان را یکدیگر جدا شده
اند ای عزیز من بداند که در کتب آن طایفه علیه مکتوب است که حضرت خواج
محمد یار ساقدوس سره در سفر مکه معظمه بدره رسیده اند و در مدت
شش روز این احوال قدس سره آمده اند حضرت سراج عالم مجلس در سخن
بوده اند و حضرت خواجگاه عالم کوش و چون فرود حضرت سراج بن حضرت
خواجگاه آمده اند حضرت خواجگاه عالم در سخن بوده اند و حضرت سراج عالم
کوش بعد حضرت خواجگاه بیار آن خود گفته اند طالع جنس است که
به درویشی که بدین درویشی آمد میباید که تمام کوشش باشد و درین
حضرت غزوان عالم عشق و محبت و سوز و گداز کرده اند اکثر اوقات که

در معارف سخن میگفته اند از عشق و محبت میگفته اند هر چه بر عشق خدی
حسن است که نکند خایست آن جان کند است لغوه و وصی ایشان
در آن اثنا واقع میشده و این در اوایل حال بسیار بوده و در آخر
کم بوقوع مر میوسته میفرموده اند که صومعه این الوقت است
یا ابو الوقت این الوقت منتظر وقت است و در رسیدن وقت
در وجود و صبی با اختیار است و ابو الوقت همیشه صاحب وقت است
در خوشیدن و صبر کردن محتاج است لیکن لیکن و لیکن نزد صاحب
وجود بعین معتمد است و میفرموده اند که صاحب وقت باید که در محل
و حد جان حاضر باشد که اگر از زلزله از وی در وقت سماع افتد از آن
واقف باشد و انشی در عین نادان است این منطق بطور مسلم است
این و میفرموده اند که وقت و بای انداختن از روی تکلف و تم
و در رسیدن وجد مبالغه کردن در تمکین آن نه نیکوست و تکلف
که در آید زد و مکن **فایده** چون حضرت غزوان در خلوت و محبت
گاهی که بسماع بر میزد و اخته اند صوفیه رکیه بر آنحضرت هجوم کرده
میدانرا تنگ میبختند و بعضی از باران از برای وسعت میدان
مردم را از هجوم منع میکردند حضرت غزوان میفرموده اند که در
سماع اهل و جد تکلف جائز نیست پس اگر مردم را از هجوم منع کرده
در کشاده که میدان سعی جاییم وقت از دست میرود و تکلف و میان
مرآیید پس بگذارید که هر کس حفظ حال و وقت خود کند و میفرموده
اند که چون من بسماع بر میخیزم زمین و آسمان و عرش و کرسی
در سماع حضرتیم رقص و رنج انجام است و منست قدسیا ترا صیحه زدا از

منت هر که دور افتاده با بخت نژد میکنم اکابر از بانک بلند آنکه اندر
نزدیکان نشست را از میگویم بگوشت پست است حضرت عزرا ن قدس سره
در اواخر عمر دو کس میبایست که اندک نماند از جای برخیزند اما چون
وقت ذوق و شوق آنحضرت قدس سره میشد همچون باد از جای برخیزد
در سماع میشد اندک سماع آسان بود در صوفی کرم جو آبش بهت خوشین
چه کار است آنحضرت با آواز نه و تغنی بسیار بوده که در سماع میشد نه
و منبوه اند که منبوه سماع در لغت شنیدن است و این صبح زدن و
حرکت کردن را از آنحضرت سماع گویند که جان آداز ارجو و متعجبی
میشود و بلبس روح در بتال بقاعه ادخا جنتی در سر و در
آید بس لاجرم روح بعالم علوی مایل نمیشود و تر بعالم سفلی که مرکز است
سعی منتهی میان روح و قوه منافی و معارضه میشود این مناقضه ظاهر
و منازعت باعث نقص و چرخ میشود اگر تا اثر روح از آن عالم
شده انجذاب روح بعالم علوی غالب می آید بدن خاک را که حس و حرکت
می افتد روح بعالم قدس سره میکند اما مضافه که باشد که بهین بودن
و رفتن باز نماند و نه آید چنانچه منقول است که در صحبت بعضی از اکابر
قوال این بیت را خواند که کفتم از نه نیست کستم از بیم خوب لای ترا
فقیری را در وقت خوشش شد صبحی زد و بر زمین افتاد چون بر سرش
آمد جان داده بود این صورت بسیار واقع شده و گاه باشد که باز
مرحمت نموده اعاده کنند بدان اطفال صادق که آنجه بر زبان آید
بیان حضرت عزرا ن قدس سره میکند شسته همه از روی سوز و وجد
و حال بوده تاثیر عظیم در ذات آقدس خود آنحضرت قدس سره و اهل مجلس

دشته اکابر و لیای آنوقت جهت حل مشکلات رجوع با آنحضرت قدس سره
میکرده اند بپارین طبیعت از شفا خانه آنحضرت شفا ی کامل عاجل
حاصل بوده در ماندگان بودی طریقت از هدایت خانه آنحضرت
قدس سره سمع و مسموع یافته از سبب تقید بعالم طلاق میرانده اند و مقام
آنحضرت قدس سره بگویند که حضرت ایشاد و مرتبت هدایت منزلت
مرجع الا کابر و الا صاعر منظر اسرار الباری تقدست ذات و تشریف است
صفای حضرت خواجه کلان خواجه جو بیاری قدس سره که از عالم کلام
خواجه گانند قدس سره هم میفرموده اند که مراد در حقایق و ذوالی
توحید و در طریقت مشکلات روی داد که در حل آن عاجز شدم هر جا
عزیز شدم بخندمت آن عزیز رسیده است گفت نمودم تشریف حاصل
نشد و بواز و از در کوه و بازار بکار میکشتم و طلب دوائی این در و
از حضرت حلال مشکلات حلت لغاف و عظیم الاوه میکردم که بواسطه
یا بواسطه عزیزی این بار بر آن از من برداشته شود که بناگاه در پیش
پوشش من این همانند از خجیب در دادند که ای طالب مخزون دریا گنج
از جانب سم قدس عزیزی تشریف فرزند که حل مشکلات تو از این خواهد
شد و این بار عظیم از توانی آن خواهند برداشت بخاره و از منوجه
در وازه سم قدس شده از در وازه بیرون آمده منبت فتم تا بموضع
سنگ سبز که یک فرسخ شرع از مده بخارا دور است رسیده بودم که
حضرت قطب الاقطاب و الاوتاب و حضرت عمران شیخ خدای داد و دهن
بر دراز کوشی سوار و جمع از صوفیه از کیه پیاده در ملازمت ایشان
رسیدند پیش رویه نقیصه کو این زانوی ادب پیاده بحسب باطن

تواضع و نیازمندی کرده عرض مقاصد و مآرب خود نمود و در ملا حضرت
ایشان میرفت و هر گاهی که در ملاقت آنحضرت قدس سره می نمود مشکلی
از مشکلاتی من حاصل میشد تا که بدر و روزه رسیدم همه مشکلات من
حل یافته سر و منو و روز بلا تصور در دل خود یافتیم ای جمال تو جواب
هر سوال مشکل از تو حل شده یا قیل قال بعد حضرت عزرا ن در کس
سر در کوشش من کرده گفتند که شیخ زاده بر گردیده دعا کردیم هر وقت
شما مشکلی پیش آید ما ابتدا دعا کنیم تواضع نموده رکعتی بدهیم که
اشکالی که روی میدهد صورت ایشان را در نظر ما بریم رفع آن اشکال شود
محل آنکه حضرت عزرا ن قدس سره آتی از آیات حضرت و اهدای عطا
بوده اند که از برای خلاصی در ماندگان با دین ضلالت بلام شهادت
آورده بوده اند که اسرار انوار اسرار ایشان مانده آفتاب عالمی است
عالم و عالمی از این نور ساخته الیوم هر یک از آن کوی است با حجر مستند
خوارق عادات آنحضرت از حد عدد و حساب بیرون باره از ان در لحاظ
و مقامات آنحضرت قدس سره مکتوب است ما هم من نقد از ترکا کتفا
کردیم **در زمان از دو واج** با محمد و من که یکی از فرزندان
حضرت عزرا ن قدس سره بوده اند حضرت با ما که زوجه آنحضرتند
فرموده اند که ما سمرقند رفته نماز عید قربان را گذارده چند گاه آنجا
میشیم شما طوی بیاید محمد و ما را کنید حضرت عزرا ن قدس سره هر چند
رفته نماز عید را گذارده بلا توقف بمنزل شریف که غریه است رجوع
نموده اند خدمت با ما کلان سبب سرعت رجوع را از آنحضرت گذار
بر سیده اند فرموده اند که روز عید دیدیم که پادشاه بجاه و سلطنت

خود و مانده مشایخ بشیخوخت موالی ببولیت خود مغرور شده به یکس
بروای حضرت حق سبحی و تعالی یک خدای داد زنده و دیگر همه مردودین
گفتند آنحضرت قدس سره را حال دیگر کون شده فرموده اند که تا چند
خدای داد پای بر روی مردگان مینند و همان سخت آنرا ضعف
در آنحضرت ظاهر شده مدت هفت روز آن ضعف داشته در آن
ضعف خود فرموده اند که من در سن مستی سالیک حضرت عزرا ن
شیخ جمال الدین قدس سره بیوسته بودم و آن حضرت مراد را
تاریخ رخصتهای کل عنایت نموده مختار رسیده ساخته بودند حال
پنج سال است که قدم در سن وادی دارم و خلق خدای را بخدا میخوانم
و ایشان و خلایق میکنند شرف حضرت ایشان قدس سره مفضل
رسیده بوده در زندان سنی از آنجرت بنوی صلا الله علیه و سلم
شب چهارشنبه دوازدهم شد محرم اطعم شکر در میان تمام
و خفتن صدای ندای و الله یدعوا الی دار السلام را گوش جان صفا
نموده ازین عالم فانی عالم جاودانی انتقال فرموده اند اولی الله
لا یوتون و لکن یمقلون من دار الی دار اسکند صند دار الجنان
اللهم ارزقنا من حاله و لوز قلوبنا بالوز متعالاته و حشرنا فی ممره
الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون **در وقت دعا**
سلطان العوفا برهان الکبر و حید زمانه فرید او انه حجه المشایخ شیخ
الشیوخ قبله الالکین کعبه الطالبین العارف للموز الفوائیه الکاشف
للکنوز السیئیه الذی یخیر عقول المحققین کصفاته للخواص الشریعیه
و تولا فهام محو اللمة فقیه فرید فیضاته للذقیق الدینیة الاصلیه

مع عدم مآسته للعلوم ارسطيه هو العلم بعلم الله صاحب الحالات القويه والكرامات
 الجليه مورد الالطاف الالهيه بسط الاعطاف اللامتناهيه بمنع الولايه مجمع
 الكرامه حضرت غرزيان قاسم شمس قدس سره ولادت احوث قدس سره
 در ساله ثلث عشر و تسعمه واقع بوده در سن شانزده ساله كی دست
 ارادت بحضرت غرزيان خواجه مولانا يوزي قدس سره داده در ملك
 مريدان و مخلصان ايشان منسلک شده مدت هجده سال در خدمت
 ايشان بوده انواع رياضات و مجاهدت كشيده اند و بنظر خاص
 ايشان منظور شده بمرتبه كال و كميل رسیده اند و حضرت غرزيان خواجه
 مولانا قدس سره ايشان را اجازه كل داده اند بعد از آنكه حضرت غرزيان
 خواجه مولانا قدس سره از عالم فاني بعالم جاودانه انتقال مكنان کرده اند
 بنا بر اهل ايشان چند روزي بجای ايشان نشسته ايشان و خلاق کرده اند
 بعد از آن بخاطر عالم منظر در بنا مفاظ ايشان گذشته كه عنيت است
 جوان خدمت پيران بخارا آمده بصبح كتمان حاجت حضرت شمس عبد
 اللطيف كه از اكا بر كتمان شمس سلسله كرويه قدس سره را هم داده
 اند رسیده اند حضرت شمس عبد اللطيف قدس سره در آن وقت معكف
 بوده اند حضرت غرزيان قدس سره بخادم ايشان گفته اند كه حضرت شمس
 كوييه كه قاسم هم فقير آمده است بنحو ايه كه ايشان را ملازمت كند چون
 خادم هم ايشان را برده حضرت شمس گفته اند كه قاسم شمس اند از معكف
 برآمده بایشان ملاقات کرده گفته اند كه قاسم شمس اند كه هم از معكف
 ما را در طريقت اشكالات بود از خوارم آمده بودم كه بحضرت غرزيان
 خواجه مولانا قدس سره عرض اشكالات كنيم شايد كه از شفا خانه ايشان

در دما دو ايام بدون بخار رسيدم آنحضرت ارتحال نموده اند خوستيم كه
 اشكالات خود را بحضرت خليفه ايشان حضرت غرزيان خواجه مولانا قدس
 سره عرض كنيم معلوم شد كه ايشان دشمنند بوده اند بجا طرافت و كه
 مبادا بخاطر افسوس ايشان خطور كند كه مقصود ما امتحان هست بدین
 سبب سوالات ما در توقف و ايمان ايمان مانده بوده و نموده اند كه پير شما
 حضرت غرزيان خواجه مولانا پير شمس ميفرمودند حضرت غرزيان گفته اند كه
 بسيار ميفرمودند كه مقبول يك دن مقبول همه دلهاست مردود يك دن مردود
 همه دلهاست و نيز ميفرمودند كه صيد بودن بغير ارضياديست خدمت شمس
 عبد اللطيف ايشان اين دو سخن حضرت غرزيان قدس سره در سماع
 اند و مجلس عظيم در گرفته بعد از آن فرموده اند كه جميع اشكالات ما مرتفع شد
 پس ايشان گفته اند كه آنچه ما رسیده است از حضرتما دين سلسله شريفه
 كه روي حضرت شمس تعلق دارد از ملازمت ايشان برآمده هر جا بزرگ بوده
 و غرزي شمس ميرسيده اند و طلب توجه و كوش خاطر مینموده اند و در
 عليا با د بملزمت حضرت ملاذات لكين ملجا الطالبين شيخ الشياخ
 الكبار مقتدي الكبار و الصغار صاحب الملوك و الخواصين المتخلق خلق
 الغالين حضرت غرزيان در ویش شمس قدس سره كه ايشان تير مشحون
 غرزيان خواجه مولانا قدس سره از عظمي خلفای حضرت قطب الاقطاب
 والاقوام حضرت غرزيان شمس خدای داد قدس سره میشوند و جذير ركوار
 قطب قوه و عوشت زمانه حضرت غرزيان عالم شيخ اصدیق العلوی میشوند
 رسیده اند و مدت سه ماه كاتيش در صحبت ايشان بوده اند و از حضرت
 ايشان قدس سره غنايتما یافته اند بعد از حضرت بصحب حضرت مولانا

ولی عزرا ن قدس سره رسیده در حمایت ارادت ایشان در آمده اند از
 زمان انتقال حضرت عزرا ن خواجہ مولانا با زمان ارادت بحضرت عزرا ن
 ولی کابیش دوسال گذشته مدت سیر و سال در خدمت و ملازمت
 حضرت عزرا ن مولانا ولی بوده اند و ایشان بدفعات اجازہای کل یافتہ
 میفرمودہ اند کہ ما در چهار سال مرخصی قبول حضرت عزرا ن قدس سره
 بجای رسیده و ظہور حضرت ایشان بقایاتی انجمنیہ کہ اکثر در حواریان
 وہ ہزار کس کابیش میبودہ اند ہزار کس کابیش مقیم خانقاہ عالمینا
 بودہ اند خواریق عادات از حضرت عزرا ن انقدر بظہور آمدہ کہ از جملہ
 احباب بیرون است لیکن ہندی از ان برسبیل تبرک دین مقام ایراد مییاب
 در لجت اداخل قدموں لغہا و روضات الجنات مذکور است کہ حضرت استاد
 العلما ملاذ الوفا مخدوم حقیقی انتہاء مولانا عمیرہ قدس سرہ میفرمودہ اند کہ
 بخدمت حضرت عزرا ن بکر مینہ رفتہ بودیم حجرہ از برای ما در جوار خانقاہ
 تعیین کردہ بودند بشی در ان حجرہ بودیم کہ مولانا نور علیا بادی کی از
 شاگردان و مقبولان حضرت مخدوم مذکور بودہ اند در ملازمت ایشان
 بودہ اند بحضرت مخدوم گفتہ اند کہ تعدیل ارکان از حضرت عزرا ن کا حقہ
 بجای فرآید حضرت مخدوم گفتہ اند کہ جواب این شبہ شمار حضرت عزرا ن
 خود خواہند گفت بعد ازین گفت کونانی از شب گذشتہ بودہ کہ مولانا
 نور مذکور بخانقاہ عالمینا رفتہ در کنار نماز تہی مشغول شدہ اند
 حضرت عزرا ن و آن خانقاہ تمکید کردہ بودہ اند حضرت عزرا ن و درویشی
 ایشان را خادم میکردہ یکبار سہ مبارک برداشتہ فرمودہ اند کہ تو تعدیل
 انکار امیداف چند کرت ہمچنین فرمودہ اند مولانا نور و جواب دادہ اند

بوسط آنکہ در ان خانقاہ مقدس ہزار صوفی کابیش بودہ اند و اکثر نماز
 تہی اشتغال داشتہ اند بخاطر مولانا نور و جواب نہ لفظی رسیده کہ شاید
 بدیگری میکنند باشند بعد از ان آن صوفی کہ ایشان را خادم میکرده
 ما و تعیین کردہ فرمودہ اند کہ مولانا نور روز علیا بادی را میگویم منو
 نہ کو رفتہ مولانا نور و شمار میگویند مولانا نور را تغیری کلی روی
 دادہ فریاد و فغان کنان افغان و خیران آمدہ و قدم مبارک ایشان
 افتادہ کہ مرید شود از ان صوفی پرستہ اند کہ مرا خواب نبرده ہست
 آن صوفی گفتہ کہ ایشان را خواب نبرده بود بعد از ان مولانا نور و را
 مرید گرفتہ اند و فرمودہ اند کہ بعد ازین مولانا نور و ہمچنین اعتراضات
 مکن محققانند کہ حضرت عزرا ن قدس سرہ را استغراق غالب بودہ کہ
 کماہ ضبط احوال خود و عمر توانستہ اند کہ بکنند خدمت مولانا علیہ السلام
 از مقبولان و درویشان قدیم الخدمہ حضرت ایشان قدس سرہ
 اند و آثار نسبت اعزہ علیہ از ایشان ظاہر بودہ منکشفہ اند کہ حضرت
 عزرا ن در وقت مراجعت اسر قند بجانب کر مینہ بصرایہ رسیدند
 در ان صحرا رملہ کوسفندی بود یا زودہ کوسفندی از ان رملہ جد شدہ بجا
 حضرت عزرا ن بسرعت از ہر جہت تمامہ روان شدند اکثر چنان بود کہ تمام
 ایشان دہ ہزار کس میبود درین وقت تیر کابیش دہ ہزار کس در رکاب
 سعادت انتساب ہمراہ بودند با وجود این ہمہ جمعیت آن کوسفندی
 اصلا ابنا کردہ نزدیک حضرت عزرا ن رسیده با حضرت مانند عاشقان
 نظارہ کنان ایستادند بعد از مدت مدیدی برگشتہ بدان رملہ کہ از ان
 جد شدہ آمدہ بودند ملحق شدند با این فقیر عمیرہ ہارون کہ از جملہ

و مجانب قدیر حضرت غرزان بود رسید میرزاها رو در گریه بود سبب
 رسیدم گفت که ما مقدار این کوفته ان حضرت ایشان را شناسیم
 گفته گریه چون حضرت غرزان در یک از منازل نزول نمودند درین
 فقیر این را خادس میگرد فرمودند که میرزاها رو بوجه میکش من
 سخن او را بر عرض ایشان رسانیدم فرمودند آن جوق را عازر اندید
 واقع آن بود که جوق از غرزان روز بر بالی مبارک آنحضرت
 تنوره کشیده نزدیک آمده بود که بفتند بعد از آن بردارنده شدند
 فرمودند که آن را غان میگویند که در زیر قدم سبب ما افتاده طوف
 کنند مازاری کردیم بدو که حضرت حو سجانه که چند روزی میجویم که درین
 عالم که فرجی آفت است باشیم در ذوق انتقال کنیم بدان سبب پرواز
 کرده رفتند فرمودند که چون از قطب مثالین کار ظاهر شود درود
 از عالم خواهد حلت خواهد نمود دیگر از خوارق عادات ایشان وقوع
 و است حضرت غرزان قدس سره پیش از آنکه و ما شود میفرموده اند که
 بگوش من آواز مرا بید که و با و میفرموده اند که و با بعد از آن
 و شکر بیان او متوجه شده بود چون در وجود او کلمه خیر نسبت ما
 خود گرفتیم نقلت که روزی خدمت شیخ سلیمان که از مشایخ سلسله
 که و یه بوده و حضرت ایشان قدس سره اخلاص ما داشته بخدمت
 آنحضرت آمده و واقعه دیده بوده بعضی قدس سره سائیده حضرت حران
 گفته اند تعبیر واقعه شما وقوع و است شما اگر در خواب دیده باشید
 هر روز در گوش ما صدای بذا میکند که و با و ما منقول است که حضرت
 غرزان در وقت و با در خانقاه عالم پناه نشسته بوده اند و از غافرت

تعبیر باین عبارت میگردد اند که ما میخواهیم که بیکدیگر ویم جکس میسر
 میکند و سفید بسیار در پیش آنحضرت بوده فخلصان مرآمده
 است و میگرد اند که زفاقت کنند بعضی را میفرموده اند که ترا در
 محوزه است در خدمت او کنی نیست یا ترا اطفال است ای محسن
 را بیان کرده منع از رفتن میگرد اند بعضی دیگر اقبال کرده و سفید
 با و مقدر او اند هر که مقبول میشد است فوراً بر خدمت حق میرسد و است
 و آن مردن را بهتر از حیات میداند بعضی که مقبول نمیشد زنده می
 ماند است خدمت مولانا عبدالمومن مذکور از منظور آنحضرت غرزان
 بوده اند میگفته اند که در زمان انتقال حضرت غرزان قدس سره که و با
 عظیم بود در خانقاه آنحضرت چند هزار صوفی وفات یافتند و خاطر
 من افتاد که درین واقعه بنده نیز موافقت آنحضرت خواهم کرد
 چون این صورت فراد در خاطر پیداشت آنحضرت توجه بهم بقدر کرده
 گفتند که ما شما را از برای خدمتی خواهیم گذاشت و آن خدمت
 آنست که چون مولانا عبدالمومن عالم مولانا در دوش محمد آخوند
 میبایست که خدمت ما انتقال نمود و کلیدهای مخوفات خود را بجا داد که
 ما آن مخوفات او را که در تاسکندست تفویض نماند و او را بنام شما
 بایست که این کلیدها را گرفته تبا شکند زوید و آن مخوفات را بفروزند
 نماند و او را بنام عبدالمومن این و با خلاصی یافته
 همان سال تبا شکند رفته آن مخوفات را بفروزند نماند و او را بنام
 تفصیل احوال حضرت غرزان در لحظات مذکور است از برای تبرک
 همین مقدار در بنیام کافیه است و لاوت آنحضرت قدس سره در

شش و سه شصت و سه ساله بود که در ولایت کرمانجا
 مدفونند و برادر و تبرک به **شیخ** **شیرازی** رنده العرفا تاج العرف
 صاحب التجارید و التوفید قبله اس لکین قدوه الطالبین و یه عصره
 و وحید زمانه حضرت غرزان پیرم شیخ قدس سره ایشان در سوز
 و محبت و در تجرید و توفید یگانه روزگار بوده اند منظوم نظر کیمیا
 حضرت قطب الاقطار و الاوقات و تاج حضرت غرزان شیخ خدایه اقدس
 بوده اند و حضرت غرزان ایشان را پیرم عاشق مسکفته اند بنابرین
 برکت نفس شریف حضرت غرزان قدس سره آثار عشق و محبت شوق
 و سوز از حضرت ایشان ظاهر و هویدا بوده و عشق ایشان حضرت
 غرزان شیخ خدای داد بنوعی بوده که چون هم مبارک ایشان را بر زبان
 میبردند اندک اثر بخودی در ایشان ظاهر میشد اکثر دشواری بود نه
 کام در آشنایی نماز جای روی میداده که ضبط اعداد رکعات نمیتوانست
 اند که بکنند مخلصان منضبط میبایستند و روزی در خلوت بوده اند
 همین روی داده در اوقات نماز با عانت مخلصان انضباط میبایست
 بعد از نماز پیشین و رسم مشغول که در آن خلوت جمع آمده بودند نه
 به نیابت ایشان او را و اوقاتیکه تا بوقت اجرام شکست نیست
 بجای آورده خلوت را با خیر رسانیده آنحضرت را بخانه برده اند
 و ایشان فریاد میکردند که سوخته باره از شب گذشته بوده که
 اندک افتی روی داده که دانسته اند از خانقاه بجای آمده اند
 جانب سجده بوده که باز خانقاه شریف آورده اند و حالت او را
 خود زده تا به میدان ضعیف در مقام حیرت مانده اند بعد از آن براف

آمده نماز مقید شده اند در لحیات ممکن اند مولفان فروضات جنبات که
 تفصیل احوال حضرت غرزان قدس سره مکتوب است عمر شریف آنحضرت
 بهشت او هفت رسیده بود و آنحضرت در زمان وفات این بیت را
 خنده می گفت جان داده اند که بنده همان به که در تقصیر خویش عذر
 بهرگاه خدای آورد و در نه سراوار خداوندیش کس نتواند که بجای آورد
 مرقد شریف ایشان در موضع سید آهو قریب بعلیا باد سمرقند نیست
 برادر و تبرک به محققان که ایشان از عظمای خلفای حضرت غرزان قاسم
 شیخ اند قدس سره میفرموده اند که حضرت والد شریف ما را پیرده ساله
 حضرت بابای ترکش و وزیر که از قدماي خلفای حضرت غرزان شیخ خدای دادند
 مریدان خشنود و در خدمت ایشان بودیم بعد از آن حضرت والد خود
 حضرت غرزان قاسم شیخ اند قدس سره که ایشان نیز از خلفای حضرت غرزان
 شیخ خدای دادند مرید شده اند و در خدمت حضرت والد خود بوده اند
 بعد از ایشان حضرت غرزان متقی ق حافظ قدس سره که ایشان نیز از خلفای
 حضرت غرزان شیخ خدای دادند قدس سره مرید شده اند بعد از ایشان
 حضرت غرزان قاسم شیخ قدس سره مرید شده اند و ایشان هفت مرتبه
 رخصت کل داده اند حضرت غرزان قاسم شیخ قدس سره میفرموده که
 پیرم شیخ تجریدی دارد که فایق بر همه است در روی بخیر از محبت خدا و رسول
 خدا خیر نیست و در بر محبت است این محبت باعث است بر آنکه او را رخصت
 کل داده ایم بجای خود نشاندیم و خیریت این سلسله شریفه در آن است
 کنوز سنجای عالم را باز و العارف الصمدان قبله اس لکین کعبه الطالبین قطب

الکبر اعوث العرف ملاذ الاصفا علی الاتقان لمحقق برهان
 الحافظ الکلام احمد المتحلی باخلاق احمد صاحب الحالت القویه والکرات
 الجلیه شرح العلم العادل الزاهد الورع مقتدای اخبار پیشوای ابرار
 شیخنا و محمد و مناسبتنا و سندا حضرت خزان عالم شیخ احمد نقر
 العلوی قدس سره و اوصل النابره اخفرت قدس سره را با وجود
 نسب عالی و حیث متعالی جمیع کلمات آن در حالات قدسیه حاصل بود
 کل بود بفره تیر آریسته شد بدی افند تنوره من ثا نسب اخفرت
 ب حضرت ابوبکر صدیق و حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنهما میر علم
 ظاهری استاذ جمیع علمای وقت خود بودند در جمیع علوم مهارت یافته
 داشتند در علم فقه و اصول آن و در علم تفسیر و حدیث و توابع آن با نظر
 روزگار بودند همه علمای اهل مشکلات از خدمت کیمیا صفت اخفرت
 بودند علوم شرعیه در همه افاق بواسطه وجود شریف اخفرت حاصل
 بود و هست الحال کم کسی است از اهل علم که در سنگ مذکبان اخفرت بوی
 یاب و واسطه منسلک نباشد و در طریقت و حقیقت همه مشایخ و ارباب
 سلوک ارجوع با اخفرت قدس سره بود صد تشیخ منشد ایشان و بیست
 جامع نعوت و خصائص ولایت بودند دیدن روی مبارک اخفرت
 قدس سره جلال مشکلات بود کشت با کبر و ریاد کینه نوز قدسی
 را رخسار عینه آن تقای او جواب هر سوال مشکل از وی حل شده
 به قیل قال در سخا وجود بمرتبه بودند که دنیا و مافیها در نظر مبارک
 اخفرت کمتر از یک کاه بود محتاجان اطراف و اکناف عالم را شانه
 ملک اشیا نه اخفرت مطاف بود که جمیع مطالب و کارها بخود

میر سپند قبله حاجت در دروازه اش رفته در عالم وجود آوازه
 از سبکه اتباع آثار رسن داشتند و مهارت بدارت و تعلیم
 احادیث حضرت سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوه و السلام من رب
 العالمین منموند ظاهر و باطن ایشان را با لوازم اخلاق حسنه اخفرت
 صلوات الله علیه و سلم ملو بود و حسن خلق ثباته بود که داشتند که با همه خلایق
 با انبساط تمام صحبت نمیداشتند لیکن در ضمن انبساط یعنی لازم
 وجود با خود ایشان بود که هر که در صحبت اکثر خایست اخفرت
 بود و مجال آن نداشت که دلیر تواند جزئی بفرستد که محسوس
 و مشاهد میشد که اگر چه بظاهر خلق افتد مری بر دارند اما باطن متوجه
 حضرت حق سبحانه اند که دایم را مری ایشان را فرو گرفته است ایستاده
 است که مرکز از آن فارغ نیستند و اعم همه جا با همه کس در هر حال
 میدارند چشمت دل جانب یار نقد حال اخفرت بود ایشان
 عالمی قدس را و سلاطین نامداران کار و صانع و صنایع و شرف علم و
 نجات عالم بنیاده بقصد زیارت و خدمت اخفرت مرآمدند و عرض
 نیمه سحر قدس میر رسید و آخر حال هر کس جوابا بر محبت منموند
 این نیمه اشغال ظاهری مانع شغل باطنی اخفرت نبود ذات
 اندیس مجد اخفرت مرآت جمالهای مضمون آیت با درایت
 رجال عالم به هم کاره و لایع غن ذکا افتد بود و جمال مطلق در آن
 آینه در نظر صاحبان بصیرت می نمود در آئینای سخنانیکه با اهل
 مجلس میکردند بکبار تغیری در اخفرت قدس سره میشد که مری
 نفس که بود متباین تر میشد بچای که سر از پای نادانسته و جد و سماع

میکرد چون آنحضرت خود را جمع میکردند از همه حال بد داشته میشد و وجود
مظاہر خود آنحضرت کو بیا جگر آتش بودستی سوز که هر مخلص که نصبت
یکمیا صحبت میرسد از قیودستی و گرفتاری من پرستی خلاصی میشد
فصاحت زبان معجز بیان الهم نشان آنحضرت قدس سره بمرتبه
بود که جمع عظیم از کبار علما و عظماء فضلا در حلقه درس مشگاه آن
افتد مولفانار و فضات الجنات محقق میشدند فراخور استعدادشان
که هر یک در تدریس سخنان باریک نموی را مژگان داشتند حقایق الهیه
و تدقیقات فائیه میکردند که عقول عقلانی بود و قلوب خلایق حاضر
جمع مراتب را قیود یافته از آن مجلس عاثر آید به بانی روزگار
نقل میکردند که طلب علم که نمیشدند از ایشان حیران نمادند طریق
مشکاة کو بیا آنحضرت آن بود که هر چه شیئی غایت میکردند می نمودند که
ان حدیث اصیبت که فلان مسئله فقیر ازین حدیث ما خودست
طریق اخذ را موافق ضوابط اصول تحقیق میکردند باین سبب قواعد
کلیه اصولیه آنقدر کفایت و تدقیق می یافت که اهل مجلس از خواندن
و دیدن کتب اصول مستغنی میشدند از آفات تنبانی که موافق آن
حدیث بود همه با آنکه از تحقیقاتیکه در کتب معتبره از تفاسیر و اصول
و غیر همانند کورست باز و آید مخصوصات خود ایشان که در آن اثباتی
میداد در میان می آوردند بعضی از اجاثی که ظاهر آن جانب حضرت
امام شفعرضی الله عنه است که ما خود حکم ساخته اند غایت کرده
از جانب حضرت امام عظیم رضی عنه آن همه توجیه میکردند که یقین
همه علی میشد که این تصرفات عمده علم اکتفا نیست البتة عالم غیب

بر زبان الهم بیان آنحضرت قدس سره میکند رانند کیفیت عجیب
میشد که کسی را طاقت آن نماند که تواند لا و نعم گفت بتقریب
کلیه سخنان محققین اکابر صوفیه زکیه قدس سره هر اربعه و در
می آوردند خود آنحضرت را بعیری میشد اهل مجلس آن همه متاثر می
شدند که مجلس فیصل قال بحسب وجد و حال متبدل میشد ترفیاتی که
در ضمن ریاضات مشاقد از خدمت اکابر طریق قدس سره هر اربعه
مطلوب است حاضران آن مجلس را حاصل بود انفس متبرکه که این
قدس سره مانند انفس عیسویه و لای مرده را حیات مخرج شد
حکات و سکنت اقوال و افعال آنحضرت قدس سره لغاتی در باب
و بسندیده بود که هر که آن ذات اقدس را میدید و از سخنان
قدسی بیان ایشان میشدند جان فریفته و گرفتار میشد که هرگاه
آن نبود که تواند با ضرورت جدا شود حضرت می بجان و تعالی که
احسن الخالقین است ایشان را بحسن صورت و سیرت آراسته خلقا
و خلقا پیراسته بود اهل طالب به آنکه ولادت آنحضرت در ولایت
باشکند در تارخ تصدیه متفاو و و بوده جد بزرگوار حضرت ایشان
قدس سره همانند المحققین قدوه المدققین العالم ارباب الحافظ
للکلام السی الغریق فرجی از رحمه رب الا احد حضرت مولانا حافظ سلطان
محمد شتر بن کل عینی و نوکی که حضرت کو یک قدس سره که استاد العلما
و علمی افضل اصحاب تصنیفات عجیب و تالیفات غریبه اند ایشان را محمد
عالم هم نداده اند حضرت دال بزرگوار ایشان حضرت غفران مومن سج
قدس سره همان گفته اند که نسبت عالم باین نوزند که هزار مادی مرتبه شیخی

وجود شریف شما ترک وطن خود کردیم این منزل ایشما که ششم بعد از آن
 طایفه هرگز در آن منزل ظاهر نشدند میفرمودند که در آن اوقات که در کابل
 می بودیم شبی غیبت با غایت حضرت عزت جلت نعامه و عظمت آلاءه
 دست گیری کرد در واقع دیدیم که حضرت دستگیر خاک را آن است حضرت
 رحمه للعالمین حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و اوصیای سلم
 نشسته اند در جانب دست راست آنحضرت علیه و آله و اوصیای صلوات
 آنها و من التسلیمات اعمها حضرت صدیق اکبر فراقه غنه نشسته اند
 و در جانب دست چپ آنحضرت علیه و آله الصلوات و اسلام حضرت عمر
 رضی الله عنه نشسته اند حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه دست مرا گرفته
 دست من را بر دست آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه و آله و اوصیای سلم
 گفتند که ما رسول امتان فرزندان بنده شماست آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و اوصیای سلم غایت کرده مرحمت نموده دست مرا گرفتند و من سعادت
 مصافحه آنحضرت علیه و آله و اوصیای سلم و صلوات الله و سلامه علیه و آله
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و اوصیای سلم و صلوات الله علیه و آله و اوصیای سلم
 کرده گفتند که این فرزند ابوبکر است یعنی بنای بیرون از حد غایت برادر
 بخشیده فرمودند که شما را شافع و مشفع است ساجدها را ساجدها
 نموده از ملازمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و اوصیای سلم و صلوات الله
 اندم شخصی عرشه گفت که شما را شافع است ساجدها را مشفع
 است ساجدها را شافع است ساجدها را مشفع است ساجدها را مشفع است
 و اسلام و التجدید را برده بعضی اقدس مجدای یون رسایند که مشفع
 و مشفع است ساجدها را شافع بس و نور علیه و آله و اوصیای سلم

و السلام من الله الا که فرمودند که ای شما را شافع و مشفع است ساجدها
 بعد از آن فرمودند که قرآن خوان حساب را برده از قرآن فوات کرد
 چون از آن واقعه باز آمدم امر بقرات قرآن اشارت بحفظ قرآن و آن
 متوجه شدم که قرآن را حفظ کنم در مدت نهمه روز تمام قرآن محفوظ شد
 هر روز دو سوره را بقا و کتب مرتبه خوانده میشد بمرتبه حفظ میکرد
 در پانزده روز بایست حفظ قرآن مجید تمام می یافت لیکن حافظیکه
 به پیش او میکرد رندیم سه روز بصرای رفته بود نهمه روز عایشه
 در آن اوقات که در کابل نشرف داشته اند آثار انوار عالم غیب
 بنظر او مرآمده از آنجمله آنست میفرمودند که شبی باران و برفی عجیب
 می بارید ظلمت بر هر چه بود که هیچ چیز نماند صاف بود که در آن شب
 بایست بجای رفته میشد چون از حجره برآمدم بنا بر ظلمت و تاریکی
 متحیر شدم بیکبار روشنای از غیب بدیدم شد که شب ظلمت از منزل روز
 نور از منور ساخت بجای که رفتی بودیم ز قیوم و باز آمدم چون آمده
 بحجره در آمدم آن روشنای رفع یافت میفرمودند که در ولایت
 کابل بعد از شش سال که از مطالعه علوم رستم خاطر بالکلیه جمع شد
 شبی در واقع دیدم که حضرت قطب الاولین غوث الاسلام و عیانت
 المسلمین حضرت عزرا ن کلان حضرت عزرا ن شیخ خدای داد قدس سره
 تشریف آورده فرمودند که خواجه محمد عالم نظراری از حد که شست
 وقت آن شد که جانب ما آید بنابر آن اشیاء متوجه ولایت سمرقند
 شدیم عزرا ن من مخفی نماند که ملا محمد امین نام طالب علم از مخلصان
 آنحضرت قدس سره که در خدمت سفر مبارک اثر ولایت کابل بوده

میکنه است که شیخی فقیر خواب کرده بودم حضرت غزوان بمطالعہ مشغول
بودند و در وقتیکه تمام داشتند مرا بیدار ساخت غایت کردند که ملا
محمد امین برخیز و در آن شب بیدار شو که خاطر بالکلیه جمع شد
حقایق علوم را شب بامکشون ساختند ما موثر شدیم که باید بجانب
ولایت رفت بدان ابطال صادق که حضرت غزوان در اوقات
حصول علوم آنرا تقوی و ورع داشته اند و بریاضات شاقه مشغول
میشودند و آنکه فوق طاقت بشری بوده در اوقات شدت سرمای
زمستان در شب یار و زمقتضای شربت اندک کسی که روی
آورده تا سر و طهات کرده رفع آن نموده اند این صورت
در بعضی از شبها در بار یا مست بار روی میداده با خلوص
ریاضت بیرون از خد طاقت میکشیده اند فتوحات عجیب و فتوحات
عزیمه آنان تا از عالم غیب در عالم شهادت جلوه گرفته اند که
ایشان از اسرار کرم مشغول نیستان خسته و در ضمن تحصیل علوم ظاهری کمال
مطالب باطنی کرده بوده اند میفرمودند که در اوقات مطالعہ نفس
در خاطر افتاد که در خل طریق حضرت خواجگان قدس احد هر اربع
شده از آن طریق بده مندر ششم واقعه دیده شد که اکابر سلسله
علیه جلیه فقریه فخریه جهریه حضرت سلطانیه کلام قدس احد هر اربع
و اول الاما عجم انوار هم در مجلس شریف دارند مقدم جم حضرت
قطب الاقطاب عوث الاطیباست سلطان الطریق برهان الحقیقه
حضرت خواجہ احمد بسوی قدس سره نشسته اند از میان این جمع
حضرت عوث الاولیاد حضرت غزوان شیخ خدای داد قدس سره

نمودند که

نمودند که او را ببارید و بیا و نیز حضرت بابای گلان حضرت در شش
شیخ غزوان برخواستند گناه مار از آن اعزه در خواست کردند سقا
ایشان را قبول کرده خط عفو بر جرمیه ماکشیدند چون ازین واقعه
باز آمدیم دانستیم که غیرت اعزه این سلسله غز که در خل طریق
دیگر با شیم عمر من کسی را که حضرت خویشی نه و تقوا خواسته که از طریق
بده مندر دهره رسان باشد ایشان را و عنایتها میشود که در خل
بمان طریق شده سالکان را بهمان طریق هدایت میکند کسی را که سبب
روحانیه او بغیری موافق افتاده خواه آن غز در زمره اجساد
خواه نباشد چون متوجه باشد بده مندر میشود بلکه اگر انکار تنفوذ
باقده من در ملک در میان نه آید بنا آنکه متوجه باشد بحکم فایده میرسد
اگر چه از آن واقف نباشد بدان ای غز من که حضرت غزوان را
تربیت از روحانیت حضرت رسالت نبی صلی الله علیه و سلم
با واسطه بوده کتایشان و فتوحات بلا نهایت از آن رفیع
الدرجات علیه اکمل الصلوات و اشمل التسلیمات یافته اند لیکن
ارادت ظاهری ایشان حضرت قطب الاولیای عوث الاقطاب ملاذ
الکرام علی العرفا حضرت غزوان پیرم قدس سره واقع شده
واقعه آن بوده که قطب الوقت حضرت غزوان پیرم شیخ در برابر
فیض آثار حضرت غزوان گلان قدس سره در قریه غزیه عشره خیر
رمضان معکف شده اند حضرت ایشان نیز شریف داشته اند
بعد از آنکه احوال بسته اند حضرت غزوان ایشان نیز شریف پیرم
شیخ قدس سره حضرت ایشان قدس سره خطاب کرده گفته اند که خواجہ

محمد عالم انزلی کرده ایم که استماع قرآن کنیم لیکن بآن شرط که شما قرائت کنید
حضرت ایشان قدس سره توضیح کرده چنانچه طریقه اعزّه این سلسله
بر خواسته دستار خود را بر زمین نهاده فایحه گرفته بقرات قرآن
مشغول شده اند از ابتدای قرآن بسیار سیاق و سرفرازی
بوده اند که از حضرت قطب الوقت حضرت پیرم سجده قدس سره تقریر
واقع شده که حضرت ایشان از اشوری روی داده که مستانه و سحر
از سر مبارک حضرت عزرائیل پیرم شیخ سه مرتبه گشته اند و دست مبارک
ایشان را گرفته مرید شده اند مردم که در آن مجلس سعادت ارادت
بنویز رسیده بوده اند همه دیوانه وار در قدم های حضرت عزرائیل
پیرم شیخ آفتاب دیده و مرید شده اند همه صوفیه زکریا که به ایت
کرده اند آن روز از حالت شمر غریبا با خرقه وقت ظهر صحت عظمی در گرفته
همه اهل مجلس در وجد و سماع بوده اند محققان که ریاضات
شاقه حضرت ایشان قدس سره بعد از آنکه در سلک مریدان مخلصان
حضرت عزرائیل پیرم شیخ قدس سره در آمده اند خارج از طوق شریعت
بوده در او اهل سلوک کاخ حقیق را در منزل حضرت عزرائیل پیرم شیخ
در موضع سید آهوب جماعت میگذاردند بعد از فراغ از صحبت
حضرت عزرائیل که به روی تشریف میبردند اند فلان با و که گفت
بندها یک فرسخ شمر عریض است مرآه اند و میطلو مشغول شده
اند باز سحر یکاه بمنزل متبرک حضرت عزرائیل سید آهوب رفته و در منزل
حضرت عزرائیل با صوفیه زکریا ایشان را که مشغول میکرده اند اکثر
چنان بوده که این راه را پای برهنه میرفته اند که پایانی مبارک

ایشان

ایشان شاخ شاخ میگذرد حضرت عزرائیل پیرم شیخ باشند
یکی از مخلصان بکوه نور رفته معکف شده بوده اند در شهر
تفتح اثر حضرت ایشان پیاده در غمان سعادت نشان حضرت
عزرائیل قدس سره بوده اند حضرت عزرائیل بر قامت و رفقا
آن شهسوار میان فحاشات نظر عنایت و مرخصت کرده بنوک
تازان به اشارت کرده منفرد بوده اند که جل جل مقارن این عنایت
حضرت عزرائیل انوار سحر از مطلع سعادت طالع میشده حضرت
ایشان قدس سره میفرموده اند که هر قدمیکه میگذشتیم قیدی
از قید هستی و حجاب از حجب تن پرستی رفع میافتاد قدم در
عالم اطلاق مینهادم و دوری از ابواب فتوح بروی خود میبشکنم
آنچه از باب متجسّم را در عین کافات و خلوت روی دهد مراد از رکاب
سعادت از رکاب آنحضرت قدس سره روی میداد عزرائیل بعد
از آنکه حضرت عزرائیل قدس سره از حضرت عزرائیل پیرم شیخ قدس سره
رخصه کل یافته یافته مختار سلسله شده اند از بعینا بسیارند
طریقه ایشان آن بوده که هر از بعینا سه روز آخر نهاده را خلوت
میآخته اند درین شب و روز خلوت ساعتی آرام نمیآفته اند
در بعینا ایشان در خانقاه عالم پیاده از خنجر مطبوع و مشرب
غیر از آنکه با یک و آب گرم چیزی نمیبوده تانیت شش سال
هفت سال جمیع آرزوهای ایشان را از ضمیر ایشان و یاران
ایشان شسته شده بوده و در خاطر منداکان ایشان نمی
گذشته که لذت و رای لذت ذکر و راجتی سواي حقیقت فکر میباشند

بدان ایتالیک سلوک شبار روزی حضرت غرزان آن بود که نماز
خفتن را در ثلث ازش میگذاردند بعد از فراغ نماز خفتن بطریقه
اغره کرام بکر مشغول میکردند و باران را مشغول میبختند و احوال
صوفیان میبرد اخیستند بعد از فراغ از ذکر حافظان سوره مبارک
الذی بیده الملك اقرا میگردند بعد از آن بخانه در آمد و ساعتی بخواب
رخصت آسایش منمیدادند آنکه که آسایش میکردند بر خورس طهار
مشغول میشدند بعد از نماز تهی بمطالعه اشتغال میکردند بعد از آن
بخانه عالم بنیاده آمده در وقت از آن تا وقت میدان صبح بزرگ
مشغول میبختند بعد از آنکه اذان نماز صبح را گفته شد سنت
نماز باده او را که آورده چون قرآن محفوظ ایشان بود بوقت قرآن
متوجه میشدند بپست منی اندک کاه کاه اندک صوته آشنید میشد که
فهمیده میشد که تملوت میکنند کاه اوقات مبارک ایشان قراقبه
میکند ثلث بعد از ادا نماز باده او را و مشایخ سلسله غلیظه
طیبه ثمنه حضرت سلطانیه قدس الله سره را هم مشغول میشدند بعد از آن
حافظان سوره یس را قرات میکردند بعد از آن نماز شتر اوق و استخاره
میخواندند بعد از آن بطلب علم لقیس علوم دینی میکردند بعد از فراغ
از درس بجامه خلایق نطف نموده عرض مردم را شنیدند متفکرات
داشتند که هر یک علامه وقت بودند فتاوی مسلمانان که تبحر ایشان
رسیده بود آورده از نظر انور میگذرانیدند همه مکتوبات فتاوی را
سر تا پا مطالعه کرده صحیح و سقیم آنرا آورسیده اگر قابل اصلاح بود
اصلاح کرده مکرر میکردند و اگر اصلاح پذیر نبود پاره کرده پاشیدند

تحریر آن کرده موجب میبختند و او را بدایت منمیدادند اهتمام در مهمات
شرعت بر نمیدادند بود که امکان نداشت که خلاف شرع واقع شود و در
غیر اوقات مضار او را عهد آنحضرت نهایت رواج بود بعد از آنکه
از جواب فتاوی فارغ میشدند بسیار احتیاجات فقاومت میشدند
و احتیاجات مردم را میراوردند همه خلایق بخلق خوش ملاقات
میکردند و به آمدند و نشان و محبان و مخلصان مقصد میشدند و بار
امرا حضار را حاضر میکردند بطریقه خلوس ایشان در همه اوقات بشت
تعبود میشدند بود تعظیمات و تکریمات خلق و جو و شرف و قاطع لطیف
حضرت ایشان در زین لباس تنفوذ الوقت بود و هر تاسی که در
مبارک خود میکردند و گفت و جان آسای بود و ملاحت تکلم بر ایشان عجب
بود و لطافت سخنان ایشان شوق انگیز و روح افزا بود و صحبتهای
ایشان از اخلاصی بود که عالم که هر کس بعبادت صحبت کیمیا حضرت
ایشان میرسید بر نوع قبض و کدورت و اندوخته و ثبات محو آنکه نظر
بر روی مبارک حضرت ایشان مراند خست بسط و صفا و شربت مبدل
نیش حسن خلق آنحضرت باین قنای بود که هر که بخدمت شریف حضرت
ایشان خواه و صنع و خواه و شرف خواه و مخلص و خواه و منکر خواه و میر
و خواه و فقیر میرسد بملطف تمام تلقین منمودند تا او میل بر خواستن
نمیکرد حضرت ایشان غرض بر خواستنند حاجت در احادیث نبویه
علیها السلام و الهی آمده که حضرت سالت فرست علیه السلام
احسن نمیکرد و اندک کنی که مصافی نمیکرد تا او دست باز نمیکند
آنحضرت صلوات الله علیه و سلم دست مبارک از دست او نمیکشیدند

مجله کلام آنکه ظاهر و باطن حضرت غرزان از اخلاق و آداب حضرت سالت
 نیاصلوات الله و سلامه علیه مملو بود و بنا برین بود که یک از مخلصان
 ایشان قدس سره که ملا همتی نام داشت روزی بتغیر تمام آمده بود و سر
 آن بیکاه حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم را در واقع دیدیم حضرت
 غرزان قدس سره تبسم کرده گفته اند که بهمین مقدار که یکبار آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در واقع دیده اید تغیر نشده اید ما هر تیکاه که حضرت
 صلی الله علیه و سلم صحبت میداریم سعی باید کرد که رابطه ای بنشیند شود
 و این سعادت مکرر نمیشود با اتباع آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 که بتغیر میفرماید که اتباع حضرت سالت مرتبت علی الصلوة و السلام
 و الحیة را غرة محبوبه است بدلیل آنکه حضرت حوسنه و قنانه منوره که
 قال الله کتم حبیبون الله فاتبعوا حبیبکم الله چون انجمن باشد که اتباع
 محبوب بصورت محبوب برآیند است هر چه در صورت محبوب محو است
 کسی که محبوب کسی است هر چه خواهد از محبوب خود میدهد و از دوزخ
 نمیدارد پس کسی که مرتبه محبوبیت نسبت حضرت حق سبحان و تعالی
 رسیده است هر چه خواهد تجوی و هر چه گوید مینویسند خواهد بود اللهم
 اتباع حبیبک و احسننا تحت لوانه یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من
 اتى الله بقلب سلیم حضرت غرزان قدس سره را علیه حال آنکه بود که
 اگر چه با مخلصان در سخن میسوزند محسوس و مشهود میشد که محسوس
 ظاهری ایشان قدس سره با خلق است و باطن ایشان را کیفیتش دور افتاده
 در عین وجود یکدیگر میماند کوه بشکوه و خود با وجود آنحضرت
 قدس سره مضائق آیت با درایت و تری جبال بحسب جاه و مقامی

نرم السبب بود هزار قافله در پاست در ره عشق عجب تر آنکه با یکدفعه
 پدیدانیت بنا برین بود که هر کس از صحبت بر خاصیت آنحضرت قدس سره
 تاثیر تمام مییافت در بعضی اوقات که آثار وجود و سکر غلبه کرده آنحضرت
 قدس سره را بحسب ظاهر بهمین متغیر میساخت هر ذی نفس متاثر میشد
 حضرت زبده المشورعین قدوة المشرعین مخدوم العالمین حضرت مولانا
 حاجی اسماعیل نور محمد که از شاگردان و مریدان و مقبولان و مجازان
 آنحضرت قدس سره بودند از اکابر این سلسله علیه جلیه بودند و در طریقه
 حضرت خواجگان قدس سره سرار هم نیز میز بودند و در علوم ظاهر و باطن
 کامل و تکمیل بودند اجازه مشکاه و غیره با آنحضرت غرزان قدس سره در
 نمیکشیدند که روزی حضرت غرزان قدس سره در حمار باغ خشر که از
 منازل منبر که ایشان است تشریف داشتند یکبار در عین خوشی صحبت میفرمود
 رسم عرفیه باینده گان و مخلصان خود داشتند تغییری در ذات منبع لک
 حضرت ایشان قدس سره شد همه مخلصان را متغیر ساخت بنباید که
 همه مردم دیوانه وار بهر جانبی در وجه و سماع بودند فقیر نیز مانند دیوانه
 گان و مستان افغان و خیران در اطراف حضرت غرزان قدس سره می
 کشتیم در انشای این تغیر که از من بجای افغان که سپاه آنحضرت قدس سره
 را در آنجا بسته بودند دیدم که همه غلامان و یتیمان که در خدمت سپاه
 میباشند در عین وجود و شور و مستی اند رابطه اخلاص این مخلصان
 بران داشته که با آنکه از آنجا که حضرت غرزان قدس سره نشسته بودند تا
 اینجا که سپاه رسته بودند نداشت بسیار بود متاثر شده اند و کیفیت
 بخود می در ایشان نشان رسید کمال پدید آمده حضرت مخدوم مذکور در

اشنای نقل این واقعه بسیار متعجب شده فرمودند که سبحان الله این همه
هم میبوده است که شمس و ساروان با آنکه از ازل غوم خلاقی اند
این همه متاثر شوند شریعت بنای غایت و سنگاها بی نیکی لا کاجاب
قاصی صابر که بقضای عسکر مبله فی خور بخار منصوب بودند میکنند که
ملازمت حضرت غرزان بعلیا با درفته شده بود روزی در صبح خانقاه
عالم بنیاد استرجعت گزینم در خواب دیده شد که منار عظیم در نهایت
ارتفاع ظاهر میشود قفسه بواجبی بر سر این مناره تعبیه کرده اند از
پایان این قفسه و را ختم تا بر این مناره کرده اند حضرت غرزان در آن
ظاهر شده گفتند که ملا صابر این قورا خما که می بینید ماکرده ایم اثربسیخ
ماست که تا بقفسه برآمده ایم و از اینجا باز کشته ایم چون از خواب
بیدار شدیم و دو شبید بخاطر آمد یکی آنکه سلوک ایشان تمام نشد است که
قفسه مانده است شبید دیگر آنکه سلوک باز متزلزل کرده اند که کشته فردر
آمده اند در همین خواب بودم که حضرت غرزان قدس سره از حجاب
حرم تبسم کنان برآمدند در دست حق پرست ایشان کتاب آمده
عنایت کرده گفتند که این کتاب را باید مطالعه کرد دست فقره او
کشته بجانب حرم تشریف بردند چون کتاب را کشیده شد در اول
صفحه این سخن مکتوب بود که هیچ دلی بدرجه انبیا نمیرسد شعله و
دفع شد معلوم شد که آن قفسه بواجبی مرتبه نبوت بوده است بعد از آن
نوشته اند که اگر بر فرموده که ما انهایه و هو الوجود الابدایه
باین سخن شبید مانده دفع شد ظهور این کرامت باعث زیادت
اخلاص نسبت بنده کان حضرت غرزان قدس سره شد عزیز من و اهل

مرتبه علیه تا منزل نهند و پس از آنکه کان راه را چون منزل مقصود
حضرت مولوی رومزست فرقی میفرمایند که عامد ابرشته از قفسه
تا شکسته با یکان بر من تنند روزی حضرت غرزان قدس سره
در علیا با دت شرف داشته اند فقاهت مرتبت سعادت منزلت حجاب
قاصی شاه محمد که از دانشمندان وقت بودند و کبر سن در یافته
خدمت بسیاری از اعزّه رسیده ملازمت حضرت غرزان قدس سره
آمده بودند از برای ایشان کوفته کشته چخته خادمان و حضور
پرنور حضرت غرزان قدس سره حضار کردند چون نظر اوزر حاضر
افتاد فرمودند که خدمت کاری که متعهد خدمت کوفته اند
طلبیده آوردند عنایت کرده پرسیدند که این کوفته از کی است
بغرض سبب آنکه از کوفته اند حضرت است که در دست بنده بود
آورده در مطبخ طبع کرده اند فرمودند که بر سر کوفته اند ز قفسه نیک
ملاحظه کن حسب الامر برآمده بعد از ساعتی بتغیر تمام کشته آمده
تقصیر کوپان بغرض سبب آنکه از آنده کان اشتباه کرده بوده اند
این کوفته از آن کس و مکر بوده که کوفته اند حضرت همراه شده
بوده نادانسته آورده اند فرمودند که صاحب کوفته قیمت
کوفته را بدینند جناب مغفوری مرحوم قاصی شاه محمد تورا
از ظهور این واقعه شور و غیبت و بی طاعتی غریب روی داد همه
مخلصان تقصیر کوپان در خدمت حضرت غرزان قدس سره افتادند
حضرت غرزان قدس سره عنایت کرده گفتند این کوفته کجاست
موافق کوفته اند ما نبود بنا بر آن که کان شد که میباید اشتباهی

کرده باشند عزیز من دست حال خود بسیار می داشتند آنچه از کشف
 از بنده کان ایشان واقع میشد اگر امکان توجیه میشد توجیه
 میکردند از آنجمله ملا عالم نام کسی بود از مخلصان آنحضرت قدس سره او را
 فرزند حضرت خوشی به عنایت کرده جماعه او آن فرزند نام نهاده اند
 او گفته که این فرزند نزد حضرت غرزان است آنجا ایشان نام نهند نام
 او همان است فقوای او گفته اند که اگر این نام را بمنها نداده محض کرامت
 بود چون فرزند خود را بجنور بر نواز آورد از برای کمال اوقات خود نه
 همان نام که فقوای او میخواسته اند نماند ملا عالم مذکور را بغیری شده
 بنیاد و باطاعتی کرده در گریه شب بسم کرده عنایت کردند که مگر
 تواروی واقع شد اینچنین توار و با میباشد شی حضرت غرزان
 قدس سره در کتابخانه خود مطالعه مشکوه میکردند اند که عنک
 شکسته شده بواسطه اینک از مطالعه باز مانده اند ملا مومن مشکو
 از مخلصان حضرت غرزان قدس سره بود عنک بسیار خوب داشته
 در خانه خود در خواب بوده می بیند که کوبنده میگوید که همان
 عنکی که داری نیاز حضرت غرزان ساخته خدمت رسان که ایشان را
 احتیاج بعینک شده که عنک ایشان شکسته ست مومی الیه عنک
 گرفته می آرد حضرت غرزان قدس سره بحد ملاقات مومی الیه عنایت
 میفرماید که ملا مومن عنک نیاز ما را آوردید ملا مومن تقصیر کون
 در قدم آنحضرت قدس سره مرا فتنه و اخلاص او بعد از آن روز بروز
 و زواید میشود حضرت مغفوت پناه مرحمت دستگاه قطب القلای
 مرشد الخلائق صاحب الحقایق و اله فایق مخدوم و مناد محذوم المومنین

حضرت مولانا جابر اسماعیل رحمه الله میفرمودند که شبی در واقعه دیده شد که
 حضرت غرزان از جانب حرم بجانب خانقاه عالم پناه برآمده می
 آیند شمشیری بسیار عظیم حامل کرده اند و سیمای عالم آرای آنحضرت
 آنرا مهابت و غیبت ظاهر و هوید است که بینندگان را خوف عظیم
 حاصل میشود چون از واقعه باز آمده شده بخاطر افتاد که تعبیر این
 واقعه را از خود ایشان باید پرسید بگاه که شرف ملازمت شرف
 یافته شد چشم مبارک که باین مجلس افتاد و فرمودند که خدمت حاضر
 امشب در واقعه حضرت غرزان قدس سره ظاهر شده فرمودند که
 تمام ما قورا اندر احوال شما کردند که در محبت حمایت شما باشند و شما
 انقیاد نموده از فرموده شما تجاوز نکنند بعد از آن شمشیری است
 ما دادند که هر کس انقیاد شما نکند و سرکشی کند نزد اربابین شمشیر از
 تن جدا کنید اینست آنچه دیده اید غرزان من اینچنین کشف است حضرت
 غرزان قدس سره چیزی توان نوشت نیست حال آنحضرت قدس سره
 عالم تر از آنست که باینچنین امور تعیین کمال ایشان کرده شود هر که
 ساعتی در صحبت کیمیا نیست بوده بعد از دلیل بزرگ و عظمت
 ایشان را قدس سره داشته حسب انوار نبذی املایا تفصیل
 آنرا از منافقانشانکه تکلمه می بیند که رفوزده کلک کوب هر سنگ
 خلفه الخلفای ایشان قدس سره که حضرت غرزان خواجه فتح الله
 غریر که اند قدس سره باید طلب خود بر ضحای بر صبا بر نوشیده
 نماند که از حضرت قطب الاقطاب غوث الاصبحاب حضرت غرزان
 قدس سره اجمال الوقت که از زمان هجرت هزار و شصت و سه است

و سی هفت سال از انتقال حضرت قدس سره شده و فرزند صلیبی هستند
 و پس و یک عافیه که از هر یک آثار انوار ولایت ظاهر و باهر است
 از حضرت غفران پناه مغفرت دستگاه حضرت خواجه عبدالرشید که
 بعد از حضرت غفران قدس سره مادرشند ایشان نشسته بودند احوال فرزند
 هستند ادمی اندر کاتم ازین سه خاندان زاده که اوقات منظر انوار
 ولایتند بزرگترین ایشان را بعد وقت حضرت سلیم کلانند که ایشان
 ثمرات شجره ولایت هستند که آثار بزرگ و بزرگی زاده که از هر یک ظاهر
 نورانی بنور الهدایه سرار هم و زاد و عاصمت الایم انوار هم دوم
 سیادت پناهی سعادت و متکالی مغفرت حضرت امیر ممالک این
 دامت برکات که برادر کلانند از خلفای عظام حضرت غفران
 قدس سره خصوصاً از حضرت غفران خواجه فایض اند که عظم خلفای
 آنحضرت اند قدس سره به انفس متبرکه که سرافرازی یافته اند بخند
 قوا بر سر فرافیش آثار در علیا با و تشریف دارند که حواله بزرگان
 به برکت وجود با جود ایشان بر روشن ست مام عالم از فقا و غیر هم
 از خوان جهان ایشان بهره ورنه حضرت حسیانه آن ذات
 کثیر البرکات رسالهای بسیار بر سر قوا سلامت و از ایشان
 فرزندان هستند حضرت حسیانه بکمال صوری و معنوی رساناد
 سه قله اس کلین کعبه الطالین محبوب قلوب العالمین صاحب الحاکم
 القوی و المقامات العلیه خلف السلف ابوالحاجه حضرت خواجه
 محمد عابد المکتم بنواب عابد خان ضاعف اندر غره بتضاف الاوقات
 و الا زمان برادر خوردند از زمان طفولیت آثار ولایت ازین

مبین ایشان ظاهر و هویدا و انوار کریمت روشن و پیدا بودند
 قلوب همه اولیای دقت بودند روزی قطب الاولیای شیوخ
 حضرت غفران قدس سره در صحن خانقاه عالم پناه که در علیا
 دارند تشریف داشتند این فرزند سعادت مند از جانب ولایت
 خانه برآمده آمدند بحضرت و عنایت و مهربانی مام فرمودند که خبری
 توانید خوانند متشال امر کرده این بیت را با و از خوش خوانند که
 آنکه خاک این نظر کما کنند آیا بود که کوشه چشم را کنند حضرت
 غفران را قدس سره وقت خوش شد آنقدر آثار توج و التفات
 درباره ایشان ظاهر شد که شرح آن مشمول بیان ننواند شد بعد از
 روز بروز آثار رشد ظاهر شد گرفت ناکه در اندک به آفر آن حفظ
 کردند خون متوجه بدرس شدند در قلیس فرصتی بر اوقان و مثال
 بلکه برساتقان خود سبقت یافته فایض شدند آنچه ضروری بود
 از کتب متداوله از آن فارغ شده بر ریاضت و مجاهده رو آوردند
 مثنای که فوق طوق بشر جد و جهد میکردند در ان ایام آثار عجمه
 و آیات غریبه بظهور میر آمد اشرف ایشان بر خاطر با جدی هستند که
 در صحبت ایشان ضبط احوال کردن ضروری بود و بشی جانب سحر
 فقری بعد از فراغ تدریس بلوی ایشان نشسته بود و بطریق حضرت
 خواجگان قدس سره به ارجم بشغل قلبی مشغول بودند بعد از غایت
 به او گفتند که عجب اقوال است که در اینجا ماکه شما شنیده احوال
 آنکه کسی از کوه میکند شسته باشد که با خود جوس داشته باشد که صد
 آن بکوشش بد نیست عجب دارم که عجب صدای جرس بکوشش من

می آید آن فقیر متعجب شده گفت که این صدای جرس خیالی منست که
 هوش شما رسیده این مطلع که از واردات حضرت هدایت مرتبت
 ولایت منقبت العارف الی بابا حضرت مولانا که شرف عالم است
 فرموده اند یلی بنیر سدر کس مجنون دل نباشد در شیرین نمیداند
 مگر جهان کنان فرما در این سکوت مظهر فقر شد خوش آمد که
 من هم قافیه بهای که مطلعی گفته این حسن مطلع را که ای برده
 آرام و لم باز اگر از بطن قوتی تا چند مانده جرس از دل کشم فریاد را
 تجل کرم غنایت کرده فرمودند که اگر بشغور باطنی بطریق معهوده
 بزرگان مشغول باشند و ما این فکر با اشتغال تمامند لایق تر میگردیم
 مینمایم عزیز من این عزیز کرده خدای را در آن آوازه که تجلیل علوم
 است مشغول بود و در سر خواندن و در سر خانه بار رفتن رویش
 بود بالافره جانب حقیقت غلبه کرده یکباره که می باشد افتادند از
 بزرگان نفسها یافتند همه خلفای حضرت قطب الاقطاب حضرت
 عزیزان قدس سره در غیبت حضور بانعاس متبرکه که سرافرازی بخشید
 حضرت قطب الوقت مرشد المصلحین ف الحقا و جلاله قانی
 حضرت عزیزان صاحب خواجه صدیق رحمه الله رحمه و هم که از اعظم
 اکابر خوارزم و از قدما و خلفای حضرت عزیزان قدس سره و در عصر خود
 متبع شيوخ ولایت فاخره بخارا بودند و خوارق عادات از ایشان
 بسیار ظهور می آمد از آن جمله آنکه خیزد خرمی از برای آنکه اوقات
 خلوت نزدیک آمده بود و بهما خلوت بکار آید گفته در جای مانده
 بوده اند با فتنه و در همسایه کرایشان میبوده اطلاع یافته آن خوار

گرفته چون بجای خود آمده دست او خشک شده که بهم با فتنه که
 نشای تر حیران شده کریان و مالان ملذمت ایشان آمده
 متبسم شده گفته اند شما خوبستید که حق فقوارا بخود صرف کنید
 شما را تبسوی کرده اند تقصیر گفته آنچه برده بوده گذاشته در قدم
 ایشان افتاده چون فاتیحه خوانده اند باز دست او بصورت
 اصغی آمده حضرت عزیزان صاحب خواجه مذکور را چون وقت باخیر
 رسید همه اولاد و احفاد و اصحاب و احباب خود را
 بحضرت ایشان سلمه الله سپرده رخصه کل دادند و تربیه فرزند
 ارجمند سعادت مند خواجه محمد فتوح را که دوستدار ترین فرزندان
 ایشان بودند بحضرت ایشان سلمه الله حواله کردند بمقتضای وصیت
 ایشان آنچه مشروط تربیت بود و جللا و جمالا ظاهر و باطنیست
 به این فرزند گرامی قدر کردند و میکنند میدست که آثار برود کلی
 ظهور کند بعد از آنکه انعاس متبرکه که اخیره در باره حضرت ایشان
 سلمه الله شد جمع کثیری از طالبان از اطراف و اکناف بر کرد
 ایشان سلمه الله جمع آمده رابطه ارادت خود را درست ساخته
 در ملک بنده گان منسلک شدند و در ولایت فاخره بخارا
 بوده اربعینیت و خلوت و اعتکافات نشسته باشند و خلایق
 اشتغال داشتند بناگاه غنایت از او دیدند و بهت لم زیرا راه غنوت
 کرده است رت تحبیه و ثارت لاریبیه قاید طریقه شده عازم
 زیارت بیت الله و حازم آستان بوسی حضرت رسول الله صلی الله علیه
 علیه و سلم شده در تاریخ عشر اول از جمیع الاول ارشد سنین شده

خمسستین و الف که آفتاب در برج حمل بود روز یکشنبه ششم
 از ولایت فافه بخارا برآمده برآمد و ستان متوجه شدند جمع
 عظیم از طالبان رفاقت کرده خدمت ایشان را سرمایه شرف
 دارین دانسته قدم از سر سخته بلکه سر از قدم شناخته در رکاب
 هدایت مآب دیوانه وار روان شدند تمام مردم از اعیان و همت
 فافه بخارا ایشان را بدو کرده پاره از یک منزل پاره از دو منزل
 و زیاده رخصت یافته بحال غربا و دیده آرد آب جدا شدند
 منزل که تشریف میبردند مردم آن موضع اطلاع یافته بغیر اقرام
 تمام استقبال کرده اظهار اخلاص نموده بمنزل لایق نزول میکنند
 اند تا که بولایت هندوستان که تشریف برده اند عزت به نهایت
 روی آورده حضرت پاوشه و مقربان درگاه عالم بنیاد رحمت
 نقیب شده که تا بنای حق ولایت شده این چنین دانست شرفا بزرگ
 بزرگ زاده جامع الفضایل و الکمال درین ولایت تشریف آورده
 صحبت اکثر خاصیت ایشان را از همه چیز غنیمت گردانسته آنقدر
 منزل و رفقه کرده اند که شرح و بیان منقصدی شمه از آن نتواند
 تکلیف اقامت ملازمان ایشان کرده اند عمره قبول بر سیده
 از آنجا جانب دریا می شود متوجه شده از دریا عبور کرده بر غایت
 حرمت شرفین را در همان شرف نشسته و بصحبت بزرگان و عوذا
 آن حدود رسیده فواید بسیار یافته طالبان منتظر آن نوامیس
 و اطراف از زلال محبت کوثر خاصیت ایشان سیراب شده اند
 قبول از حد بیرون ملازمان ایشان را در آن اکنه تشریف میبردند

مغفوری

مغفور مرحومی آخوند حاجی مراد که از مقبولان ایشان بودند در
 سفر ممیت اثر رفاقت داشتند میگفتند که هرگاه که حضرت ایشان
 و خل و هم محترم میشدند کسی نمی ماند که استقبال کرده بدست بوسیدن
 سله خدمت رسیده باشد از آنکه بر او صاغر با خضوع تمام ملحق میگردد
 و انواع نذر و نثار میکند رانند و ایشان نیز صفای مرجمتها از برایت
 بطور می آوردند در حضرت مکه معظمه مکرر بارشادینا به دست
 دستگاه جناب مغفوت مآب آخوند ملا حسین خان که از مردمان مقبول
 قطب الاقطاب حضرت ایشان خواجہ ہاشم قدس سرہ بودند
 بخدمت حضرت ایشان سله اقد بسیار می رسیدند محقرانند که اس عزیز
 مذکور را با حضرت ایشان سله اقد مصاحبت قدیم بوده این طریق که
 حضرت ایشان سله اقد بعد از آنکه قطب الاولیا غوث الکبر حضرت
 غفران علیه الرحمہ و الرضوان کجوار رحمت حق سبحانہ تعالی میبودند
 به ہمید رفته بوقت تعلیم طریقت از حضرت قطب الاقطاب حضرت
 ایشان خواجہ ہاشم قدس سرہ مستوفی شده بخدمت و ملازمت
 حضرت ایشان قدس سرہ بسیار پیاده میرفتند و انفس متبرکه حضرت
 ایشان قدس سرہ در باره ایشان سله اقد بسیار بود یک مرتبه
 عنایت کرده دست حق پرست خود را به عا برآورده احسن دعا
 کردند که خداوند اول مغفوت حضرت غفران قدس سرہ را با من و فرزند
 سعادت مند کرمیت فرماید بعد از آن غایت و دولت و اقبال بخارا
 رویش کن اثمار این دعای مستجاب بعد از آن روز بروز ظاهر شدن
 گرفت و الوقت اظہر من الشمس امید جنان است که تا بقیام قیامت

در تزیینت و این غرض مذکور در آن اوقات در پیید میبوند و در سر
مقبولان حضرت ایشان پس بودند حضرت ایشان سلمه الله که بنشیند
با هم بسیار صحبت میداشتند حضرت ایشان سلمه الله بعد از زیارت که معظم
و حضرت مدینه سکینه علیا ساکنه الحجه و السلام عقیقهای شایسته غیبیه را بپند
مراجعت کرده بحقیقت و قدر در آنوقت اقامت کردند آنوقت بودند
آفتاب طلوع کرده اند که مجلس در بزرگ ایشان سلمه الله سخن نموده
و وجود با خود ایشان سلمه الله سبب آیش خلوت شده خدا را بران
بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایشست خلایق را بخص
ظاهر و باطن منافع و فواید مراد بنده اللهم طول بقا و در آنوقت آن غرض
این غرض کرده حضرت حق و تعالی پیش از آنکه عازم عین شریفین را بجا
شرف شوند روزی از منزل متبرک خود در تومان زند در موضع ترک
دارند که خانقاه عالم پناه ایشان در آنجاست و الوقت معمور است که اید
البدین معمور باد بدرسه عالیه منقوت پناه و رحمت دستکاه الخ
بیک میرزا که فصل حصار قدیم فافره بخیر است تشریف آوردند و این
مخلص در آن مدرسه میبود تبسم کنان از در محراب در آمدند لازالت
از باران و آب استین دولت در ریاض العالم من ریاح الفیاض مبتدیان
مخلص را بعد از آنکه شرف مصافی مشرف رفته نشسته غایت کردند که
در خاطر داشتیم که بنیت بزرگان خود عمل نموده آنچه داریم باراج
کنانیم لیکن شرم میداشتیم که چه داریم که از اجزای غنایار کرده فرماییم که
فقر آنکه در بار بجا میسر شد که مقصود بنیت بزرگان عمل کردن است
باید که بنگار آید دیروز خدمت صوفیه محمد علی خواجه مبارک را با حجاب

خود بجمع کثیری از صوفیان بمنزل آمدند بخاطر رسید که محسوز فقر آمده
با فقرایی که در حواله هستند هر چه باشد ایشانان ایشار کنیم بعد از
فراغ مهمان ایشانان خدمت صوفیه مذکور گفتیم که مادر خاله داشتیم
آنچه داریم تاراج کنانیم ما بصبح خانقاه می براییم فقرای اطراف را
هم خبر کنند در ایشانان شما با ایشانان همه آنچه هست از هر جنس که
باشد هر چه نصیب هر کس شد بیکدیگر و شیخ متعجب شد گفت که این فقر
و این مردم صحرا هیچ چیز را نخواهند داشت خنده میکردند که شیخ
از بس که متعجب شده اند از چنین گفتند گفتیم که مقصود همین است
بعد از آن خود بیرون بصبح خانقاه بر آمدیم و خدمتکاران را از این
فرمودیم که بر این خدمت صوفیه محمد علی خیر گرفته بعد از آن مردم را
فرموده اند که که نزد آنچه از هر جنس بود فقرایان در آنجا دانه خوب
تفرج کردند هر چه با استقلال توانست گرفت گرفت بعضی بعضی
دیگر در یک چیزی همه کرده شریک شدند بعد از آنکه آنچه بود از کباب
و شبات خانه و اقمش و امثله فقر گرفتند در آنبار باره علیه بود که
از آن غافل مانده بوده اند فرموده شد که آرا نیز بکنند بر سر آن
تلاشی شد همه را تاراج کنانده اینست که آمده ایم این مخلص
وقت خوش ایشان خوش وقت ساخت باره دعاها کرد بعد از آن
عنایت کردند که میخواهیم که در شهر اربعین شینیم موقوف شد که مبارک
در خانقاه شیخ بخت قدسره که از آگاه بر طرفه سلطانیه و از اولاد
حضرت سلطان الفاضل قدسره بوده اند که سیره ایشان بابا شیخ
از مریدان مخلصان حضرت ایشان سلمه الله بود و آن خانقاه را نیاز

ایشان کرده بودند نشسته از حد فزون از دجام و این بعین از حوص
واقع شد در این تمام اربعین می ده بیرون از طاقت بشری ایشان
بوقوع می پیوست برکت وجود شریف ایشان همه اهل محبت را
و قنای خوش روی میداد این خانقاه در خوار مغفوت بنایه مرحمت
دستگاه مرشد الخلاق علی و عملاً مخدوم الفالین غیاث الاسلام و پیش
المسلمین محمد و مناد محمد و مولد باستان در کل حضرت آخوند مولانا
قاسم رحمہ اللہ رحمت واسع بود حضرت مخدوم رحمہ اللہ اکثر در خانقاه
تشریف داشتند و از مشایخ و حالات قویہ که بحضرت ایشان سلمه اللہ
روی میداد متغیر شده گریه و بیطاعتی از حد فزون میکردند دعوت
اجابت سمات نسبت بحضرت ایشان سلمه اللہ کرده تضرع مینمودند
چون از اربعین برآمدند همه حفاظ خلعتی محبت کردند بحضرت
مخدوم سب و زین نیاز دادند و بدرویشان جانها نمودند سحر
باین فقیر در این اربعین گفتند که شب غیب واقع می بینم در وقوع
خواب نمودند که بلندستان زفته ام چهار باغیست بوقت آریسته
سرخوض در درون سرخوض استراحت کرده ام پادشاه وقت آمده
دست بر سر روی من کشیده دوستداری بسیار نموده پای مرا بپای
خواجہ خان بستند باز مرخص نمودند که در انواع مدیانیها نموده رفتند
محققانند که مغفوری مرحوم مرخصیست کباب او زبک خواجہ را
پسری بود باین نام که بلندستان زفته بهما بخا بر محبت حضرت حق سبحانی
پیوسته بود آنوقت که حضرت ایشان این واقعه گفتند بخاطر اقامه
تکرات از اتفاق سیر بولایت بلندستان افتاده در آن ولایت

بای بست میشوند از خانواده مومی الیه مغفوری کسی بملک زمان ایشان
انتساب میشود اکنون معلوم میشود که خواجہ خان که دیده بوده اند
غریب القدر کرامی خود ایشان بوده که نموده بود دست مخفی مانند حضرت
ایشان سلمه اللہ را در ولایت بلندستان حضرت حق سبحانی فرزند کی را
کرده بود که خواجہ خان هم نداده بودند اما در ولایت از زمان ولایت
او ظاهر و هویدا بوده پنج ساله شده بوده که تند باد اجل آن کل نو
شکفته را از کشتن خیات بروضات خیات برده خاطر مبارک
حضرت ایشان سلمه اللہ را بآن فرزند کرامی تعلق از حد غایت سرور
بوده چهار باغی دعا را برد و مرقه منورا کرده اند حضرت مغفور
علی الاطلاق ذات کثیر البرکات ایشان را مع بقیه فرزندان از جمیع
بلیات مصون و مامون داشته بفرستای بکایت منتها مغفور داراد
پوشیده ماند که حضرت ایشان سلمه اللہ را فرزند ادام افتد انوار هم
و ابقی آثار هم هستند فرزند نخستین ایشان نور العین سرور قلب
محبوب قلوب العالمین مغفور الدین مهر شما بالین اند که حضرت حق
سبحانی و تعالی کرم کسی را باین قابلیت خلق کرده که مضمون حدیث حقیق
مشحون الولد بر آید در باره این کرامی فرزند عقیق گرفته چون
نباشد که نجیب الطرفین اند که والد بزرگوار و آبا غلام و اجداد کرام تا
حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ هر یک مانند آفتاب عالم تاب
در وقت خود ظهور کرده اند و از جانب والدہ نبره و به واسطه
حضرت به بیت مرتبت ارشاد منزلت سیادت پناه عفو استغاثه
حضرت میرزا شاه خواجہ رحمہ اللہ میشوند که ایشان از اولاد عظام

واحقاد کرم حضرت قطب الاولیا غوث صلیا السید المستطهر
المینو حضرت میر حیدر اند قدس سره این فرزند ارجمند کرامی بعد از آنکه
حضرت ایشان سلم الله متوطن ولایت هندستان شده بانوار
آن ملک را منور ساختند روز یکشنبه بیستم شریع الاول
شبه الثمان و سبعین الف بود که از ولایت قافره بجای را عازم طوف
مزار فیض آثار جد بزرگوار حضرت غرزان قدس سره شده بعلیا باد رفتند
و از علیا در روز سه شنبه که بیست و نهم ربع الثمان بود بجانب ولایت
نصف حفظه الله من الکف متوجه شدند و از ولایت نصف روز جمعا
شبه پانزدهم جمیع الاول بود عازم هندستان شده جانب بلخ
روانه شدند الحمد لله و المنة که خدمت اکثر خاصیت حضرت والد
بزرگوار خود رسیدند تاریخ ولادت این فرزند سعادت ممتد
وقت است چون این تاریخ بفقیری با سابقه فکر از غیب روی داده
بود و این نام مجتبه فرجام نام مبارک جد بزرگوار علیا مقدس حضرت
سلطان الاولیا برهان الاتقیاس شیخ المشایخ غوث الاسلام و عیاش
المسلمین حضرت شیخ شهاب الدین الصدیق السید وردی است قدس سره
جد اعلای ایشانند فقیری که این تاریخ از غیب باو مطلق شده این
نام را با اشاره الغیبه ترکان داده بود و نظم تاریخ را بحین نظام
داده بود که فضل خدای حضرت مخدوم زاده را آن کشته بقتدی
رمان پیشوی وقت سر سبز سخت نازده تدر در بار عمر و حیات
خوش سیری پارسای وقت تاریخ او غیب شنیدم که با تفر
میگفت با یکی که شود مقتدای وقت امید قوی است که از آثار انوار

ولایت این فرزند سعادت مند کرامی قدر عالمها منور شوند و خلافت لاهی
ار حقیض شریعت با وج مرتب ملکیت نرقه نمایند و این نسبت شریف
درین خانواده علیه تابقیم قیامت باقی باشد از بس که خاطر متوجه
که این فرزند ارجمند بکمال صوری معنوی برسند آنچه در حضور
مخو سیم که فواید بیکه از بزرگان رسیده رسانیم خون بمقتضای
قضا و قدر از ما دور شد بدینجه اهییم که با لمره از فواید این باب
خلا نباشند بنا برین مکتوبات را که خاتمه این کتاب بمان شده
بنام این فرزند ارجمند سعادت مند فرس ساخته شد که مسکته
الاختتام باشد میدست که آنچه درین کتاب مکتوب شده فایده
و خاتمه توفیق حقیق و تدقیق کرامت شود که کفایت آنها محقق
شده در عمل آرند و این فقیر شکسته را در اوقات خوش و غم
نا کرده بفاک خیر شد شکلی کند **در ولایت**
این مخلص را بعد از حضرت غرزان قدس سره سابقه عنایت
از لیه را بمنمونه کرده در سلک مخلصان و مریدان حضرت غرزان
خواجده فتح الله رحمه الله در او دو عنایت بیرون از غایب از حضرت
ایشان علیه الرحمه و الرضوان نسبت با بن فقیر حقیر تا توان واقع شد
بعد از ان در سلک مخلصان حضرت زبده المستور عن عمد المنشر عن
غیبات الاسلام و مغیبات المسلمین العالم الربانی و العارفی الصمدانی
المطیع بهر التذلل حاجی اطمن الشرفین مخدوم و منبا و مولانا
حاجی اسماعیل رحمه الله رحمه و اسوه منسلک شده بحرمتها کونا کون
و شفقتها از جد فیروز مشرف و مستفیض میبوی بعد از ان ببارت

غیبی غنایات لاریبیه که مکرر واقع شد بجز مدت قطب فلک است
 و ارشاد قدس لکین کعبه الطالین المنور بانوار الجلال و الجلال حضرت
 ایشان مولانا کمال علیه الرحمه و المغفره من الله الملك المتعال که از کل
 اکار خانوادہ حضرت خواجگان قدس اقدس ہر اہم بودند رسیدہ
 بتعلیم طریقہ علیہ حضرت خواجگان قدس اقدس ہر اہم سعادت
 مندی یافت ما دم کہ آنحضرت قدس سرہ سالکان طریق ادر عالم
 شہادت تربیت می نمودند و بصحبت کبریا صیت از حبیب شریعت
 با وجہ مراتب ملکیت میرسانیدند این مخلص در سلک مخلصان
 منسلک شدہ در اعکافات و اوقات خوش آنحضرت علیہ الرحمه
 وارضوان خود رہبر ساندہ نظر دماطن استمداد میکرد و بعضا
 حاصل مستوحشہ از انجیل آنکشی در اوقات سحر در رسد بود کہ
 در واقع دید کہ بر بالای تلی مرتفع ایستادہ ناکاہ حضرت ایشان
 علیہ الرحمه وارضوان از جانبی طاهر شدند این مخلص از بالای آن
 تل تقصد ملازمت حضرت ایشان بجانب یابان متوجہ شد و بطریق
 آمدہ دست مبارک حضرت ایشان را از فتنہ نازل نمود از حضرت ایشان
 این عنایت واقع شد کہ علوم غیبی بشما حوالہ شد بعد از آن
 فرمودند کہ معذور دارید کہ شمارا نشاء ختم بودہ ایم فردای
 ہمان روز شاہ عبدالخالق ہم حوائد از مریدان و مخلصان حضرت
 ایشان میبودہ در خانقاہ عالم پناہ ایشان مقیم بود و در پیش
 اتن مخلص سرح عقاید ملا سعد الدین میخواند بحالت در شغل اندن
 آمد واقعہ کورہ را بہ او گفتہ شد او گفت کہ ہمین زمان بگذشت

حضرت ایشان میباید رفت بہ پیغم کہ جہ از میباید بلا توقف بخدمت حضرت
 ایشان رفتہ شد در تہابوان خانقاہ ہدایت پناہ شریف داشتہ اند
 بحر و آنکہ نظر بانور آنحضرت از دور بہ این مخلص افتاد بلا توقف رجوع
 منوجہ استقبال شدند با اضطراب رسیدہ شرف دستبوس رسیدہ شد
 دست این مخلص را ناکہ داشتہ تا با ناکہ نشستہ بودند بر دہ بر بالای
 کہ تشریف داشتند نشاندہ بتواضع بسیار عنایت کردہ نشستہ بود کہ
 با حضرت فرمودند کہ خوردن حضرت نیز تواضع بسیار کردند بعد از آن
 فرمودند کہ این حضرت را بیاران ایشان بدیدہ از حد فرون متواضع
 مرجمتہا کردند و سرفرازیہا بخشیدند چون برخواستہ شد بمشایخ
 راہ بسیاری آمدہ بسیار تواضع نمودند چون از شرف ملازمت
 بیرون آمدہ شد شاہ عبدالخالق ندکور گفت کہ مصرع شد کہ آنجہ دیدہ
 شدہ مشکوف حضرت ایشان بودہ کہ پیش ازین ہرگز انجین ملاقات
 نمیکردند محقر نمائند کہ در آن اوقات کہ در سلک مخلصان حضرت ایشان
 علیہ الرحمه وارضوان این مخلص منسلک بود تلمذ علوم دینی ادر ملازمت
 است و العلماء ملاذ الفضل العلم العال الجی بد الکامل المکمل الذی استنارت
 صفی الامام بانوار علومہ مخدومہ و مناد مخدوم العالمین ابوالمکارم
 حضرت مولانا قاسم علیہ الرحمه وارضوان میکرد ایشان را غایت مندر
 بنیابہ بود و از انرا از ان دل خون بود بشی در عشر اخیر ماہ مبارک
 رمضان حضرت مخدوم و حضرت ایشان علیہ الرحمه وارضوان در خانقاہ
 فقرا پناہ حضرت ایشان معتکف بودند حضرت ایشان بارہ از
 نماز بارہ در آن شب فرمودہ بودہ اند فرمودند بعد از آن عنایت

کردند که جوانانید اگر شاقه ازین تیر مجاهده میکنید مختارید آن شب
 این دو غزیه باره عبادت اشتغال کردند بعد از آن بستر است
 رخصت استایش یافتند این مخلص آن شب را اجبار کرده مشغول
 گذرانیدند حضرت مخدوم که سحر از برای نماز نهی بر خواسته لطیف
 میرفتند خدمت رسیده بفرض رسانیدند که آنجا ازین مخلص
 است و افع شد نیاز حضرت است وقت ایشان بسیار خوش
 شده فرمودند که آنروز که پیرم کند فرزند جوان بکیرم دست
 در ضمن این غنایت آنهم مرحمت واقع شد که مبداء فتوحات
 بسیار و کثایستهای بشمار شد الحمد لله علی ذلک اللهم تنبنا علی
 محبتک و محبت اجبائک و احسننا معکم برحمتک یا رحیم الراحمین
 بعد از آنکه بمقتضای قضا و قدر ازین بزرگواران مانده شد
 سرسبز و ارباب جا که کال آن میشد که شاید بوی دردی کشم
 جان رسیده میشد و اظهار محروم و افسانده نموده
 بتضرع و اتمثال تمام الماس توجه خاطر مینمود و از غنای ایشان
 بشا رت نمیشد مرافق از بها میافت و از بعضی بزرگواران
 وقت ادم الله بر کاتیم ایام القیامه بعد از آنکه بشا رت
 عیسیه و الهیه لاریبیه بعین مام حاصل شد که در زمره اولیای
 کرم قدس احدی است و خلد و ساس خلافت با سبقت
 بانفاس منته که استعاده یافته شد و به ارشاد نامه ممتاز
 فرمودند باین غناینها که از اکا بر وقت واقع میشد دل را
 آرامی و قرار ی روی نمیداد و شبی از بس که با طاعتی روی نمود

پست ۴

و از محروم و با حلی کلفت بر کلفت میفرود و در واقع حضرت غزوان علیه
 و الرضوان ظاهر شده فرمودند که صبر کنید کسی را به وقت شما منور شد
 بعد از آن جناب به ایت تابش داشت صاحب الحالت القویه الملك
 المرضیه الجامع بن علم الظاهر و الباطن مقبول قلوب العالین قبله لکن
 کعبه الطالین حضرت عمران شیخ سیف الدین نور مرقد که یکی از خلفاء
 مقرر حضرت غزوان علیه الرحمه و الرضوان بودند که بدفوات از حضرت غزوان
 علیه الرحمه و الرضوان رخصت یافته بودند که غنایت آنحضرت در کمال
 و در باره اسن غزیه نهایت بود در حضور و غنیت بانفاس منته که سرافراز
 ساخته بودند بپوران این مخلص شرف آوردند و غنایت فرمودند که
 چون التفات حضرت غزوان علیه الرحمه و الرضوان در باره شما بسیار بود
 خوشتیم که با هم اینجا از دست ما آید در باره شما توجه خاطر خود را درین
 نداریم این آمدن ما باشد ره بزرگان است ازین غنایت خوشوقتی
 تمام روی داد و آنچه حضرت عمران علیه الرحمه و الرضوان اشاره بآن کرده
 بودند صورت تحقق پذیرفت مدت سه ماه که پیش در ویرانه این مخلص
 شرف داشتند و از رخصت و خدمت ایشان فایده هامیرسید تا کردن
 بین ماه مبارک رمضان آمد غنایت کرده ثلاثین نشستند باره از قوا
 در ملازمت و خدمت ایشان ممکن شد باین مخلص تیر در ملک
 خا و مان میبود در آن ثلاثین بدفوات غنایت کرده فرمودند که آنچه
 از حضرت عمران علیه الرحمه و الرضوان بفقیر رسیده بود بشما تعلق دارد
 هر که از اکا بر و اصاغر که ملازمت ایشان می آمدند معین مرحمت را
 اعاده میکردند بعد از آن چند دفعه بغیری در ذات اقدس ایشان

شده فرمودند که حضرت غزوان قدس سره بفقیر محبت بسیار کرده
 و نفسی عجیب در باره فقیر از آن مظهر کرمیت قدس سره واقع شده بود
 امید واری فقیر بسیار بود که ظهور این انفس متبرکه که بوجه کلی خواهد
 شد آنچه دل میخواست تا بحال ظاهر شده مانده بود اجماع و المنه که
 اکنون ظهور کرد در انسانی این عنایتها بهتر بخوانند مضمون این که
 هزار شکر که کربهای شب و سوزهای سحر ضایع و بامشردن و آن
 بیت این بود که **ریشم سحر شکر که ضایع نشد قطره باران ماکوهر**
 بگذاشته **بهاران عشق کرده فرمودند** اکابر قدس الله سره ابرام
 گفته اند که نفس بزرگان قدس الله سره ابرام الا قدس مانده عصای
 حضرت موسی است عا بنیاد علیهم السلام که این عصا جوید بود که حضرت
 آدم صفر علی نبینا و علیه الصلو و السلام از پشت بر آورده بودند از ایشان
 بطریق توارث بدست انبیا عا بنیاد علیهم السلام دست بدست می آمد
 در دست هیچ یک آنقدر ظهور نکرد که در دست حق پرست حضرت موسی
 عا بنیاد علیه الصلو و السلام و آنچه ظهور کرد هزار یک معجزه در آن عصا بقصد
 انحنای نفس غزری که ه جان میشود که در جای ظهور میکند در وسط
 بلکه در وسط اصل این نوع ظهور نکرد بود در ضمن این بر محمتها
 عنایتهای با غایت باین مخلص واقع میشد و بامید واری قوی می
 گردید بدین امیدهای شاخ و در شاخ که میهای تو مارا کرد گستاخ
 اللام از رفتن من بر کات انفسهم **در بیان هر یک از این**
 آن ضرورتی را می آید که سعادت دنیا و آخرت بآن منوط است
 بلکه **در بیان هر یک از این** در ازال آلازال در میان ارواح بعضی را

با بعضی مناسبتی خلق کرده که باین مناسبت متجلی شده اند و با هم میل
 کرده یکدیگر را شناخته اند و بعضی دیگر باین مناسبت با هم لفت
 نیافته اند بعد از آنکه از عالم تقدس و اطلاق گرفتار سخن نه نشدند
 بدن شده اند اشباح را بواسطه تناسل ارواح تعارف دست
 داده به مناسبتان روحانی در مرتبه تناسل مانده اند چنانچه حدیث
 نبوی عا صلی الله علیه و السلام که الارواح جنود مجننه فاما تعارف منها
 ائتلف و اما کفر منها خلف مفید این مناسبت نامی است بیشتر
 بخاطر تعارف قوی تر پس هر که با شراف آدمیان آشنای دوستی
 بنده کرده اثر آشنای از است نادوستی بیشتر محالست قوی تر بنیاد
 آلتاب فیض بر مناسبت و محالست است هرگز مناسبت روحانی
 به بزرگان بیشتر وصول فیض ایشان با و بیشتر چون مدار آلتاب
 بر مناسبت است و ترکیب و تمیز آن باید سعی نمود باین مناسبتهای
 قوی که بواسطه بی پروایی کم شود بلکه ضایع گردد و باین مناسبتهای
 کم که باین تر بیه و توجه کمال باید هرگز با غزری مناسبت روحانی
 خواهد آن غریب در زمره احباب باشد خواه یا نشنیده تقدیر عدم انکار
 فایده میرسد بفرموده انکاسی است که ابوب فیض و فتوح
 تمامند و بعضی از قبایل از آن حضرت و باب علی الاطلاق
 کمال قابلیت کرمیت کرده موانع صوری از وصول بمحاکات حقیق
 مانع می آید یا از خدمت غزری که استفاضه فیض از بزرگ محبت
 آن صاحب دولت روز بروز بلکه ساعت ساعت زوی میداد
 و در مراند از دیا با وجود نزدیک از دل ایشان دور میسازد نفوذ

باقی من ذلک اگر از خوش افتد کس امید زین دارد کسی که طاق
 دل افتاد هرگز بر نمیخیزد و دوری صوری سببست چون ربط است
 باشد مقصود حاصل است لیکن فایده حضور و صحبت بسیار نویست
 اگر بدین قدس اقدس سرار هم از برای و این مانده کان ضرورت
 شریعت و طریقت و حقیقت را امل نموده مقرر فرموده اند تا
 مطالعه مکتوبات ایشان نورافند مرا قدم بمنزل در صفت صحبت
 سر اسرار سعادته آن بزرگواران قدس سرار هم الا قدس باشد
 و از این فایده عظمی که منوط بدربافت صحبت است با کلمه محروم نمند
 همچنین اگر دوستی از دوستان یا برادری از برادران یا فرزندی
 از فرزندان بمقتضای قضا و قدر دور افتد لازمست که آنکه در
 صحبت حضور یافته می یافت امل نموده اسرار یا به چون
 نیت از اکرام سلاله الاولیا عظام میوه نور سیده حلقه نازک
 زاده که خورد سال بزرگ فعال صاحب الوفا و الحکیم فرزند احمد
 غیر الوجود مغالدین امیر شهاب الدین طول الله بقائه که آما قبول
 از زمان طفولیت تا به الیوم از جبین من این فرزند سعادتمند
 قرن ظاهر و هویدا و تشکارا و میده است بمقتضای قضای آسمان
 ازین فقر و در افتادند اگر چه نیست کسی زشتند که به مطالب منوی
 و اخروی در صحبت ایشان که منبع خیر است به سهل طریق میرسد و تمام
 غایب از برکت ایشان طلب مطالب نمودن در خور لکن خوبستم که
 از بس نور استعداد که آن فرزند شایسته مندرست هر چند فواید
 بیشتر لغوش استعداد بدربافت زلال بیابح حکمت زیاده ترست

و کل نوشته جمیع ازاده

ازین بنیبر فواید بر سه مکتوبات چند در بیان آنجه ضرورت در
 مجامع ذکرین نوشته اسرار دشت شد **الحمد لله** فرزند شومند
 سعادت قرین صاحب الوفا و الحکیم مغالدین سبب و مرتبت
 سعادت منزلت امیر شهاب الدین طول الله بقائه و جعل وسیله الوصول
 الطالبین الی مقام القدس بقائه به اند که هر کس بمقتضای فطرت صلیه
 قابل همه سعادت است اگر چه تفاوت در قابلیت باشد با طره مسلوب
 القابلیت نیست صفات رزق ملک باقیست که از هم نشینی ارازل
 که که ده شده است جناحه مفید این مغنی سوال و جواب از لیک حضرت
 را لغزه تقدست ذات و تشریف صفت نسبت با روح واقع شده که
 همه ارواح بکوب بلی سرافرازی یافته اند و بعد از همراهی ارواح مقدسه
 بآیدان این دو طایفه که مومن و کافر بیده اند که همه هر مقتضات
 بدن مجررا اران سعادت که فطرت اذ خلیت و طبعها میجو است
 و نیازان سعادت جواب بلی مستعد شده بودند محروم رخت و جمع
 دیگر رفقه لذات دنییه بدنیته شده اند و ضبط حال و استعداد فعل
 خود کرده اند تا که مانده اند بان جال که بوده اند تا که بعضی از اکابر
 اولیا قدس سرار هم فرموده اند که همین زمان با آنکه چندین هزار
 سال از آن قضیه گذشته است همان سوال و جواب می شنوم بنام این
 سخن برانست که نزد آنکه که به ستیاری غنایت حضرت عزت جلت
 نعمه و عظمی آلاء از تقید بقید سخن زمان گذشته اند ماضی و مستقبل
 همه حال است جناحه بعضی احادیث نبویه علی صاحبها السلام و التجه
 آمده که آنحضرت ضیاء الله علیه و سلم فرموده اند که من بنیم برادر من

برادر مومنی علیه السلام را که با همفقا و هزار بی سیریل زیارت حضرت
می آید علما حدیث این عنایت را عبارت از علم یقینی داشته اند اما
صوفیه زکوة قدس سره هم بر حقیقت آن صرف نموده اند که ضعیف
نسبت با حضرت صلی الله علیه و سلم حالت بقا حالت اهل بیت
مرتبه علیای آن است که بحر ریاضت ازین مرتبه تا با نجا که با کمره
فرهوشی دست داده که با رسالت علی بن ابی طالب و علیهم الصلوٰه و السلام
و نبیهای ایشان نیز مرتبه شده اند چنانچه کافران است مرتب
بسیار و منازل بیشمار است نزدیکی که با نجا که غرضناهی
مخصوصین حاضرین شده باشد پس باید سعی نمود که بعد از آنکه در بقه
اهل اسلام در آمده شد درین مرتب و منازل بیشمار سیر کرده قطع این
بوادی نمود به مرتبه علیا رسیده بسماع صدای ندای الهی برکم
و جواب بلی انت ربنا و حال استقامت یافته شود چنانچه بعضی از
خواص متفویض را این سعادت حاصل است این سیر سلوک با آنکه عمل
شریعت غرا و ملت بنمایا نموده شود ممکن نیست اگر از سالک در آشنای
سلوک برخلاف شریعت امری واقع شود و آنرا با دار و دردت روی
میدارد روی دهد البته باید جهان دانند که مگر از مکرهای خداوندی است
آنچه بصورت با و روی آورده و در تقاضا دارد که بر و آرد بتوان رو
تفاهت بر علم شریعت سالک ضروری است تا تواند بعمل آورد و بقضای
مراتب اعلیٰ منازل بدو نوره رسیدن وقتی میشود که از حکمت تصرف مال
برای و اول و آخر از او ابد و نظر او یک شود این دولت آنگاه است
خواهد داد که از مصیبت شریعت بدو آید از برای این برآمدن خلایقین

اکابر طریقت قدس سره را که هم طریقا جاذبه فرموده اند که باید
مراقبه دل نمود و دل را بمصطفی ذکر حضرت معبود جل و عل زد و دوستی
باید کرد که هیچ وقت غفلت دست ندهد مانند مرغ پیشانی بر بینه دل
پاسبان که بینه دل زاید است مستی شور قدس از مخالفان مشر و مردم
نیصل دوری را ضروری باید دانست حضرت شفقت و شکا بی رحمت
بنای صلی الله علیه و سلم درین باب فرموده اند فرما تفر من الله
تا رید بدو بود از مار به از موافقان و یاران بعد که باعث تذکر
و تفکر باشند و سبب از دیار مشغول شوند نباید قطع کرد و در پی
خوبست خلوت از اغیار باید زیار کویستین بردی آمد بهار
تا آنوقت که حضرت حق سبحانه و تعالی محض کرم خود جهان بخود مشغول
سازد که خود در میان نه گنج آن زمان هیچ جزبان کس مشغول نیست
در مملکت وجود سالک ملک و منصرف اوست سبحه و تعالی اللهم زین
قلوبنا بنور معرفتک و لا تجعلنا من المحجوبین محمد بنی علیه الصلوٰه و السلام
و آله و اوصیای الطیبین الطاهرین ای نور دیده آنچه بگوئیم بشنوید
زینهار و السلام علی تابع الیدی **فراشه از چمنده سعاد**
فرین مغالدین امیر شهاب الدین بدینند که چون حضرت حق سبحانه و تعالی
بمقتضای حکمت بالغه که بنای نظام عالم بر است آدمیان را جهان خلق
کرده است که بعضی با بعضی الفت گیرند باید که از اقوال افعال آنچه حجت
ست بقه ضرورت باشد و در آن اشیای باید نمود که دل بجا نیست
حق سبحانه نگران باشد دریم همه جا با همه کس در همه کار میدارند گفته
چشم دل جانب یار بضرورت نباید با کسی خصلط و زید مکر آنکه حکمت

آنکس که بدین و نورش تذکره و تفکر باشد که هیچ سعادت به ازین نیست
 اگر اینچنین سعادت دست ندهد از او بیاید اختیار کرد وقت و وقت
 در آنجا شده نقصاناتی که مقتضای بشریت واقع شده بتضرع و تمایل
 تمام تدارک آن بتوبه و استغفار باید نمود و یقین باید داشت که
 اقصای مطالب و اعلای منازل و مراتب ضای حضرت حق جل و علاست
 و رضوان من الله که بر سر او علانیة خلا و ملا در تحصیل آن باید کشید
 همه احوال و افعال خود را موافقا للشرع بنیت خیر قصد میباید داشت
 تا این سعادت عظمی دست آید اکابر طریقت و مشائخ و ایام بهر هم
 الا قدس از برای وصول بمراتب عالیة اصول قرار داده اند
 و توبه عبارتست از رجوع و رجوع هر کس از آن چیز است که
 آن کس در دست نرسد اگر در کفر باشد رجوع با ایمان کند و اگر در ریاست
 باشد رجوع بحسان کند و اگر در سفاهت باشد رجوع بحکیم کند و اگر در جمل
 باشد رجوع بعلم کند توبه محتاج الیه است در جمیع مقامات و منتهی است
 برو همه عبادات و لهذا حضرت رسالت مرتبت صفوت منزلت علیه
 من الصلوة و التحیه و التمسک با کمال مرتبه مغفوریت لیغفر لکم
 ما تقدم من ذنبکم و ما تأخر میفرمایند انه لیغفر علی قلبی و انما لا یغفر
 فی کل یوم سبعین مرة بحیث این حدیث جناحه بر محقق مبصر غیر
 خفیت چنان مینماید که توبه و استغفار کردن بیرون آمدن از
 ذنبت و ذنب عبارتست از آنکه طالب را مطلوب محبوب
 گرداند چون هر چه منوای حضرت حق سبحانه و تعالی است نجاست
 تا از همه ماسوی و از قیود وجود خود که عظیم حجب خود اوست کامیل

وجود ذنب لایعاس به ذنب بیرون آمده نشود توبه محقق کرد و چون
 بمای همت حضرت رسالت مرتبت محبوبا منزلت محبت علی الصلوة
 و السلام و الحیه طرآن در هوای هویت حق میکرد و دوم ارفق الایمان
 از شوق جناب مطلق میزد و عنان براق برقی جنبش محبت را که بمهری
 در میدان طلب مترایت در هیچ مقامی باز پس نکشید تا جایی که
 زلال شود و دیده آن صدق کیش بیرون آمد از قید ماسوت خویش
 تا حی سبانه و نوا ازین خبر داد که و ما کان محمد ابا احد من رجالکم و بر
 کمال محقق او در مرتبه توحید ایما کرد که و ما ریت اذ ریت و لکن
 رمی ان الذین یبایعونکم انما یبایعون الله تس محقق شد که نزد من
 در هر مقامی که شد طالب فوق آن میبود و مقام اول در نظر عالم
 منظرش ذنبی نمیشود که حسانت الابرار سیئات المتوبین از و بر روی
 می آید و توبه نمیشود و خروج بر خروج فرا و توبه تا رسید با نجه رشتند
 و دیده آنچه دید پس اگر اتباع آن سرور صیاده علیه و علی سره الا نور
 در خاطر داری و تا که زیر مشهوری رو توبه کن از خویش که یکباره
 گناهی اللهم از قضا اتباع حبیبک و جعلنا من المحشورین محبت لونه
 بحرمة النبی و لکن و در بیرون آمدن است اختیار
 از جمیع لذات دنیا و مشتهیات هوا و جاه و مال و عظمت و جلال و از
 دولت و اقبال و از جمیع آنچه بوقت مرکب ضطرار از آن بیرون
 خواهد آمدن یعنی از آنها مثل لذت و متعجب و متغافل باید بود پس
 اگر بفضل حضرت ذوالفضل جلت نعامه جاه و جلال دولت و اقبال
 حاصل باشد ذنب فضل الله یوتیه من یتامضر بمرتبه زهادت نیست

و این زهد عوام است اما زهد خواص بیرون آمدن است از طلب رجا
و آرزوی نعيم جنات كما قال النبي عليه افضل الصلوات و اكمل التحيات
الدنيا حرام على اهل الآخرة و الآخرة حرام على اهل الدنيا و هما حرامان
على اهل الله ابو سليمان داراني رحمه الله از مني گفت که از بد ترک شغل
عن الله یعنی زهد عبارت است از ترک آنچه ترا از خدای تو باز دارد و شغل
شغل رحمه الله نیز این روی فرمود که از بد محو القلب عن الحساب
المرب الحساب یعنی زهد عبارت است از گردانیدن روی دل از جمیع
اسباب حضرت خدایوند اسباب پس حقیقت زهد آنست که از سر
زهد بر چیزی و از عین بر چیز غور و اندیشه و طاعات و با وس انگیز
بوی بر چیزی و از سر جنات الابرار سیات المعین غافل نباشی
و تفحص و اندام که ولیک است نه حقیقت است مجاز بهیج در زهد
تا مانند از همه باز بجز آنکه شرط یگانه که از قند بهر دوگون نکردند
چشم بهمت باز بهر خسته شود راه روح حجاب و بیست تو خواه
مصحف سیاه که خواه نماز جو غنی جنبه ذهن بسته خون خوری
یک جنبه بخند همچو کل خوشتر بر دین اند از تو به حجاب خود دار نه
ز دوست خالی نیست بهر جهت که کنی روی از شیب فراز
و حقیقت توکل بیرون آمدن است از رویت و سایط
و اسباب و تفویض کردن است جمیع امور را حضرت رب الارباب
ماراوت و اختیار چنانکه هر که از همه تعلقات باضطرار خواهد بیرون
آمدن و این نزدیک است بد آنچه شیخ سمری سقطی رحمه الله گفته که التوکل
الاختلاف من الحول و القوة یعنی توکل بیرون آمدن است از حول و قوه

یعنی

یعنی نه بهر جزا تو ممنوع که و منع آن از خوشتر بیرون بهر چه بیاید
آن یافت بقوت خویش و از حیون حال بدین منوال گردانده را
توکل درست شود و بعضی گویند توکل خود را بحق سپردن است چنانکه
توکل توکیل شغل خود را بغير سپردن است و حضرت خدیجه بنی زینب
آیت و از او درایت گفت و غایب توکل و ان کنتم مومنین بیان
کرد که محکم عبارت توکل است باز ضامن و اری غایت خود را
توکل کرد که در من توکل علی الله فلو حسبه نه منی که تا طفل بر حوال قوت
خود اعتماد و عمر کند پدر و مادر از کار گذاری او شکستند و نکرند چنانچه
حضرت مولوی رفیعی مست می قیوم میفرماید طفل تا که آنا بویا
نبود مرگش جز کردن با با نبود چون فصول گرد دست ما نمود
در غنا افتاد در گور گوید بس طفلان این راه را باید نگاه فرید
درگاه نباشد و حضرت خدیجه بنی زینب گفت که از آنجا که گفت
و توکل علی الله لا یموت یعنی توکل بر چنان زنده کن که هرگز نمیرد
و اگر کار کسی گذاری که مرک بر دی روا بود با وقت هنگام کار
او را نیاید اما اگر کار من باز گذاری که از مردن دورم و همیشه با تو
و حضورم و می از با و فردم بر لایم هرگاه که مرا بگوید بیاید اگر جواب
توکل از اکابر سخنان بسیار واقع شده است لیکن بدین قدر اکتفا
افتاد که آنچه فرموده اند از من دور نیست
فناحت بیرون آمدن است از شهوات نفس و تمتعات حیوانه
بختیار چنانکه هر که از همه بیرون خواهد آمد بنظر ارباب مکار خجسته امر
زنده گانه این منوط و کار معیشت است اما بان غریب باشد که

ترک آن در ظاهر شرط نیست اما باید که دل را در قید آن نداشت تا آئینه دل که
مرآت جمال غایب حضرت حق است بزرگوار تعلقات غیره نگیرد و
و منفی غلت بیرون آمدن باشد از این شش خلایق نفع
کلی از غیر حضرت خالق بکار خدایت شیخ کامل که قرب او باشد تا باطن
او را تاب آید از چوکر شرک خف بر شود و آئینه دل او را بصفای
ذکر حضرت باری سبحانه از زنگار تعلقات ماسوی بر داید مرید را
در به ایت حال که متوجه حضرت ذوالجلال و ملک متعال گردد از غلت
چاره نیست تا بحسب حوس که مصدر گردد و رت و روزنه آفتاب است
مزد و نفس و وسوسه شیطان و معاونت هوا و آرزوهای جسمانی
منقطع شود بوی بند این حوس را از غیث رب که تا از شدت
بری ره بغیب در چشم کوشش زبان را بوی بند که هر یک بران در جو
فضل است بند و باید که نیت اهل غلت نگاه داشتن خلق باشد از
شر خود نه نگاه داشتن نفس خود را از شر خلق تا متواضع باشد بیکبر
اما در نهایت حال از خلوت معنوی چاره نباشد اغنی از خای کردن
خلوئی که دل از ماسوی حضرت احدیت تا محل نزول تجلیات الهی
گردد حضرت رسالت مرتبت قدوسی منزلی علیه السلام و انجی شایسته
بین نمود آنجا که فرمود پس بدخل الملک بنیافه کلب و صورته المایل
جواز خانه کل که صورت ملک اجنین غیرت نفرت است چه گوید
تو در خانه دل که او بود منزل خاص سراسر هو محقر فانه که مرید را در
به ایت غلت لازم است بر تفری که صحبت خیار میسر نباشد خلوت
از اغیار باید نه زیار پوستان بر روی آمد نه بهار اگر این چنین صحبت

دست نه بد از غلت چاره نیست از اثر صحبت است هر چه درین عالم است
ابو عثمان مغیر رحمه الله علیه میفرماید که هر که خلوت را بر صحبت اختیار کند
باید خالی باشد از جمیع اذکار مگر از ذکر حضرت پروردگار سبحانی و غایب
باشد از همه ارادات مگر از طلب رضای حضرت رفیع الدرجات و عظم
برهانه و خالی باشد از مشایده اسباب متوجه بود بحضرت ملک و باب
ما علی سلطان و هر که بدین صفت نباشد خلوت او فتنه و دلبسته
اندازد و حقیقت ذکر بیرون آمدن بود از یاد و تجربه
غیر حق است با خیار چنانکه بوقت مرکب بیرون آید باید بمنظر او و کلام
حضرت حق سبحانی و دعا که فرمود و اذکر ربکم و ایت مفید این سخن
زیرا که حذف مفعول بیان از برای تعمیم است پس مضمون این کلام
به ایت انجام آن میشود که ذکر حضرت پروردگار باید که در وقت خلوت
اغیار باشد بایاد او سبحانی و دیگری در خاطر نباشد تا ذکر شرکت نبود
و دل از شرک خف و جاذب صیاید چون پیش از این معالجه بپندارد
مرض معنوی او مرکب است از نشانیان خالق و اشتغال بخلایق پس
معنوی لا اله الا الله که مرکب است از نفی و اثبات از جهت نفی ضد اشتغال
بخلایق است و از روی اثبات ضد نشانیان خالق است مفید تر از معنوی
است در علاج این مرض و لایق ترین دارو است در ازاله این
عرض و لهذا قال النبی علیه السلام فضل الذکر لا اله الا الله پس ذکر باید که
در جانب فرج جمیع ماسوی را به تیغ لا اله الا الله قطع فرماید و در جهت
اثبات مطلوب حقیق را مشایده نماید جلوه محبوب و خلوت سراسر
دل با آنکه بجای روت لا خاشاک اغیار را رفته شود ممکن نیست

بارغیوست در آنجا که غیر آمده باشد نتواند شدن بس اگر او حبت
دل خود را که آینه جمال نامی جانب مطلق و منظر و منظر جمله صفات
خواست چنانکه حدیث خلق آدم عا صوره شارت بدن معیت
بمصطفی ذکر آنکه لکشی صفات و صفات الهی که الله از زنگار
و که ورت تعلقات ما عدا بر داید تا جمال حضرت شاهی را درین مینه
الکی تواند مشاهده کردن یعنی جمال حضرت عین الله از زمان کاینه
دل تو شود صادق الصفا مناسب این حال و موافق این مقام است
حکایتی که آورده اند که پادشاه هر بود بغایت صاحب جمال کف
مثال او را نقاش و هم و خیال در صحنی بهیج خطی نقاشی و هر که
تمنای لقای او کردی حیات خویش را کم انگاشتی عالم شریقه
دیدار و آشفته رخسار او بودند اما هیچ کس زهره تمنای وصال
و طاقت مشاهده جمال او نداشت و چون پادشاه از برای نوایش
عاشقان مشتاق و سوختگان آتش فراق خویش گاه گاه از خانه
بیرون آمدی رخسار چون آفتاب بشکون نقاب پوشیدی از آنکه
گفته اند و لیر در رخ خویش نمیتوانست نگریست که نیم فروغ خود
او را حجاب میکرد و اگر طریقه از نقاب مرتفع شدی و آفتاب جمال
او بر تنوی زوی دمار از جان عاشقان زار و سوختگان با قرار
بر آوردی صد برده ملکر در پس پرده هر زمان از رخ خویش برده
بر فلکند تا جفا کند عاشقان سوخته و صادقان غم اند و خفته
طاقت مشاهده جمال داشتندی و نه تاب صوری و نه مجال درک
وصال یافتندی و نه احتمال دوری چون پادشاه در دو بیقراری

عشاق

عشاق دید و نامه وزاری بدولان مشتاق شنید از لفظ بغایت دکم
بنایت فکر تدبیر که را با آن کرد عشاق که با رخالش نظر نکرد
ای خواجہ در دینیت و کز نه طیب است بس مصلحت جان دید که قصر
از برای او بیا راند و او بقصر در آید و آینه مصیقل صاف و در برابر
قصر دارند و پادشاه از در کج نظر در آینه اند از دنا چون آفتاب
روی او از آینه تا به هر عاشقی از پرتو آن جمال بدیده یا بد چون
قصر بیا رستند و آینه مصیقل کردند هر صبح و شام از برای پرورش
عاشقان با صبر و آرام بر سر آن قصر رفتی پادشاه و آنکی در تنه
کردی نگاه روی او از آن آینه مرتافتی بر سر از رویش نشان یافتی
بس اگر مشاهده جمال با کمال پادشاه حسیق از او محسوب لم یزل
را که منفرد هزار حجاب نور و طمیت فرو گذارشته است تحف ظلمت
سکند و تمنای لقای او داری آینه دل را که بزنگار تعلقات ماسوی
نیزه کرده بدگر حوسبیه مصیقل و منصف ساز همچو آهن که حتره
هیکلی صیقل کن صیقل کن صیقل و چون آینه دل صفات پذیرفت
آنرا در مقابل رخ بر صیقل میدار تا پادشاه از قصر محو و غلا
و عظمت و کبر با نظر در آینه دل تواند از دنا از مشاهده پرتو نقاب
جمالش ذره صفت در رقص و حرکت آید که تو میداری جمال
یا دوست دل بدان کاینکه دیدار او ست دل بدست آور
جمال او بوبین آینه کن جان جلال او بوبین پادشاه تست بر
قصر جلال قصر روشن ز آفتاب آن جمال پادشاه خویش را در دل
بوبین عرش او ذره حاصل بوبین که ترا پدید شود یک منجرب

در درون ذره بنی آفتاب سایه در خورشید کم بینی هم خود خورشید
بنی واسلام پادشاه چون نظر در آینه دل عاشق کند و آینه صاف بود
جمال کمال خود در آن آینه شایده کند عاشق جمال خود شود دیگر
نظر از آینه دل عاشق باز دارد عاشق نیک آینه دل بزرگ الهی صاف
کرده اند و جمال معشوق در دیده این گفته اند مافته در تو هم
تو فتنه در آینه ما را نگاه در تو ترا اندر آینه ما آینه جمال دید
تو حسن خویش تو عاشق خودی ز تو عاشق ز آینه کلام معجز
یم حضرت ملک علام که یوم لا نفع مال ولا بنون الا من العمل
نفع سلیم شایسته مقام است چه سلامت او عبارت از صفت
اوست اندک زار با کن دل ساده شوم چون روی آینه که
بنقش نگار نیست چون ساده شد نقش همه نقشها دروست
آن ساده روز روی کسی شرم ساز نیست چون روی آینه ز صفا
این هنر بیافت تا روی دل چه باید کورا عیانیت ای نور دیده
و سرور سینه از قواید ذکر این قدر باید دانست که چون نور ذکر
در دل افتد زمین بدن بدان نور روشن گردد که در شرفت الارض
منور رها و سر آیت تو منبذ الارض غیر الارض ظاهر گردد و مقتضای
فا ذکر و ذکر کم ذکریت بند کوریت و بند کوریت بد اگریت
مبدل شود و بل وجود ذاکر چون سایه در بر تو آفتاب وجود بند کور
متلاشی گردد و حقیقت توحید و هو معکم انما کنتم جمال غایب
اللام جعل لنا درت الوجود در اجمال المشهود
و حقیقت توجه تولا است بخدا و تیر است از ماسوی از انکه ساک

سبیل بدی تا خلیل آس بر جمع ماعدا از سر غیرت پشت باز نهد
احب آفاقین از غیر اعراض نکند توجه حقیق که وجهت جبر
بدان است رقت دست نهد به پشت باز ده جامی دوگون
رأهنوز ز شرم چشم خجالت به پشت یاد دارد و نامدم نفی
اما الیک فلا بر جبریل و قایق صعود نزنند تا غر و قیود بشود
به بر دو سدم طلاق وجود مبدل نکرد در آتش اگر افکند
بحر بکن چون خلیل خداوند سر در آفتادون از بر ست جبریل
که داری بمن احتیاج ای خلیل بگو برو که اما الیک فلا که متبرسم
عزیزت پادشاه ز غمت بمن اتباع خلیل مزن دست در دامن
جبریل که که غیر او را گنی اختیار ز سر آتش غمت کرد کار جهان
آتش کوز روی اثر جهان را سوزاند از یک سر مقصود ازین توجه
آنست که دیده ظاهر از منظر با هر بدوز بل باید که ختلاف مظاهر
خللاق را بنور احدیت حضرت خالق بسوزد و لازم گوید مرا عزت
بران دارد که چشم از غیر بردوزم ز غشفتن شایسته خیال هوا
سوزم سید الطایفه شیخ جنید قدس سره میفرماید که اگر ساک صافی
بزار هزار سال در راه حوسبیه قدم زند بس یک خطه از آن حضرت
خافل مانده آنقدر سعادت که در آن یک خطه از وفوت شده بیشتر
از آن است که هزار هزار سال حاصل کرده است قضایا م کردن بلکه
به تو که شست و لاجه سود که مقدور خفای توبیت باری در جمع
مقامات شود و مراتب شود نیز باید که روی به آن حضرت دارد و علامه
قلبی را منقطع نکرد اند به دیار که بشم ملازم تو بود دل رقیب اگر

نکند ارد که در دیار تو باشم **صلوات** صبر بیرون آمدن بود
از لذات جسمانی و حظوظ نفس و حبس کردن نفس در محبت عباد
و اثبات قدم بر مجاهدات سالک از صبر چاره نیست زیرا که اگر سالک
نفس را ماره را در بوطه محببت نکند از دو آزار برای ترکیه تصفیه
بسیار آتش صبر سازد هر آینه در الوان عذاب ناز که عمارت
از فراق پرور کار بایستد سوختن پس صبر بر انقطاع مألوفات
و محبوبات فانی است از صبر بر عذاب جاودانی آری کلام
رج آشیان کشیده جزو ترکیب است و اصل هر مایه زند و کلام نکند
سنگسره نه تا شکسته و دل در شکست نماند به در و شنای وقت
بنیای نشود زیرا که در بوطه نکند از دو آزار که در وقت غش صفایا بدید
که تا سوز آتش سازد از دولت وصال شمع شفا نیابد به نظر فاج
الفرح کلام است محقق باید که سالک خود را در مقام صبر میگرداند و در مقام
فرح مستعد شود قال الله سبحانه و صبر کما صبر اولو العزم صابر بود
با بل عزم که از کبار را عالم اهل الله اند ما به بودن است بمکرمون
من تشبه بقوم فهو منهم صابر از ایشان مانع مغدود خواهد بود اللهم
جعلنا من الصابرين **صلوات** مراقبه پیوسته چشم
بطرف دوست داشتن است و بهمت بر شاهده دیدار او گشتن
و متعرض نعمات نفیست الهی و مترصد جذبات تجلیات نامتناهی
بودن و از سر غیرت دیدار عزیز جمال حضرت و وقت و وجود
اشمیت را از سمات وجه بآیه حدیث سوختن ساطع محبت
طی کردن دل مرده را با نوار مشیت می کردن از سخط او بر طایف

آوختن و از تو هم به در گنجین که اخذ یک منک از تو بتو کرد ز کمریم جکنم
بیشتر که روم قصد بدست که دهم انوار آفتاب صبحی قدم دیدن و از تنگنا
بار یکی حدوث رسیدن کار هر کس نیست و کف فضل الله یوتیه من یشاء الله
ذو الفضل العظیم بعضی از اکابر مشایخ قدس الله سرار هم فرموده اند مراقبه
آنست که چون بنده اطلاع حق سبحانه بر خفیات سر از خویش را داند بگوید
این علم را نصب العین خود سازد و در احوال و اقوال خود رضای ملک
متعال را ملاحظه کند و خطاب جناب باری را در امر و نهی بر خود جاری داند
صلوات حقیقت رضا فروج است از خواست خود و خواست
در خواست محبوب با اختیار خدا که بر هر خروج است به نظر اربعه کلی است
ادله و کلی ملاهوت اعیان و خواست از میان برداشتن و با دوستی عرض
صحت داشتن مراد محبوب مراد خود را گذاشتن و یکبار که ترک اختیار خوش
کردن پس رضا از خویش فانی شدن است و به دوست با تو گشتن و ترک
اختیار است و مرادات به میل حاجات ملائکه گشتن که بر قدس الله سرار هم
گفته اند این مقام اعلا معارج غفلت و قصه مدارج ارتقای سالکان است
سالک جناب قدم است و وصول به اتصال و انفصال با حضرت ذوالجلال
و الجلال اینی دست دهد اخفا فی که موجب ارتقا است و فانی که سر مایه
تفاوت اینی روی نماید لقای ازله اینی مشاهده افتد لقای لم یزل اینی
خصل آید عاشقان سر مست و زنده آن رفته از دست صدهای تجلیات
حق بقدر حدی در اینی نوشت عارفان عریان از لباس قیود شستود
خلوت صانع سلطنت از اطلاق وجود در اینی نوشتند حضرت
سید الکونین که رافع استار البین الله علیه الصلوة والسلام ازین مقام

خبر داده اند آنجا که گفته اند آن اقدار خشن خویش عباد شریفان را
 طابوا و اذا طابوا طاشوا و اذا طاشوا طاروا و اذا طاروا بلغوا و اذا
 بلغوا وصلوا و اذا وصلوا اتصلوا و اذا اتصلوا انفصلوا و اذا انفصلوا
 فتنوا و اذا فتنوا بقوا و اذا بقوا صاروا ملوکا فتم مقعد صدق عند
 ملک مقدر الهی که آنجا که مقام قرب تو رسیده اند ما که کرده ایم را
 در راه دراز و از حقیقت باسویت با فوج لاهوتیت بر آن بحر الهی و آله
 الانبیاء البرار لهم النجی و الامرار **فرزند** از چند سعادت و درین
 مغالین میر شهاب الدین زید شده به اند که اگر بر طریقت راه رسیده
 اسرار هم در خلوص طبیعت از علایق بشریت و عوایق آدمیت که شرط
 وصول باقصای مراتب عبودیت است طرق مختلف است که هر یک بنا بر فایده
 که منظور است از آن شده آن طرق را اختیار کرده بغایت آسوده اند
 با آن رسیده اند همه مقبول و مستحسن و موصفت بحسب حقیقت حضرت حق
 سبحانه و تعالی که مادی که مطلق است توفیق سلوک که گشت کنند به اند که
 بعضی از آنرا که بر قدرت اسرار هم طرق را اختیار کرده اند و آن جهان
 که طالب صادق صورت آن عزیزی که این نسبت را از ویافته باید در
 خیال خود گیرد و نصب العین خود سازد و خود را در آن بکلی محو کند که
 زبان حال او مترجم باین مقال شود که سرتاپایم فدای سرتاپایست
 خوش حال سالک که باین دولت برسد تو مباشر صلا کمال است بس
 رود و کم و کمال این است بس این کم شدن را در حصول کیفیت غیبت
 و بنجودی تا شریک است چون سالک تمام قوی متوجه شده خود را
 در آن محو سخت بغایت به عایت حضرت عزت عزت است و حکمت

آلاء کیفیت بنجودی روی میدهد بعد از آن باید تمام خود را بآن کیفیت بنجودی
 در و به تاقوت باید و جلالت بر جلالت اقراید حضرت قطب الاقطاب
 الاصبی شفا بخش خاطرهای در دمنده حضرت خواجہ نقشبند قدس سره
 میفرموده اند که چون این سعادت روی دهد بر این خود را بآن بنجودی
 و ه اکنون قبل تو جانی که همان بنجودی شود و اگر خاطر نشویش دید باید که
 احضار صورت مرثه کند امید است که دفع شود و آله به نوبت نفس را
 باید که سخت و بقوت بزند چنانکه از ذی مانع چیزی ببرد و خود را خلاص سازد
 بعد از آن باز خود را بطریق مذکوره مشغول سازد و اگر بخیال خاطر خود
 کند باید که بعد از تحلیله بطریق کورس با نوبت بگوید استغفر الله من
 جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً و خاطراً و سامعاً و فاعلاً و لا حول و لا قوة
 الا بالله و دل را بدین استغفار زبان موافق دارد و اگر بدین نیز
 دفع نشود در و در و نوبت تا ملکی لا اله الا الله کند بدین طریق که
 لا موجود الا الله تصور کند و اگر بدین نیز دفع نشود چند نوبت بگوید
 این کلمه طیبه بگوید و اقدار را بد کشد و بدل فرود آرد بعد از آن تمام
 قوی متوجه حضور مرثه خود را بآن در دهد و در آن سکینت که
 غیبت معموده و کیفیت بنجودی روی میدهد چون بغایت با عایت
 حضرت ایزدی جل نوکره آن کیفیت دست داد با کلیه خود را بآن بنجودی
 باید داد و با خودی کفر بنجودی دین است هر چه غیر آنست نفی میاید کرد
 مختار بعضی از آنرا که بر آنست بجای صورت مرثه نقش لا اله الا الله یا اسم
 مبارک الله را در صفحه نوشته یا در حواله سینه یا در دل بطریق خیل
 گرفته بنظر حسن و خیال متوجه آن شود بخشینی که خود را تا بآن نفسی

ما خيال دهن تا کیفیت بخودی روی نماید بر مثال و قیاس غیر خفیت که
 مقصود از توجه به بعضی امور کونیة خواه صورت مرشد باشد چنان
 یا خيال خواه نقش کلمه طیبه یا اسم مبارک است که در دفع خواطر
 متفرقه و تفرغ دل است از کثرت صور کونیة تا آثار کثرت در غلبه و
 انجی باید و ناجیز شود و طالب متوجه ربه جد نیست غیبت و بخودی
 کشد و آنچه متوجه الیه است آن نیز منتهی شود و شکی در آن نیست که
 متوجه الیه هر چه باشد این مطلب حاصل است پس اگر امر متوجه الیه
 بنسبت باطل و خفیه باشد تقین که تاثیر او بیشتر خواهد بود و ثبات
 نقش کلمه طیبه یا اسم مبارک است یا هر یک از سه تا چنانچه حضرت مسمی
 تقدست ذات معلوم است از این معلوم است که نفس اسم مبارک بنا بر
 دلالت داشتن بواسطه لفظ بذات او پس تاثیر بی نام در حصول
 کیفیت بخودی داشته باشد پس اگر متوجه الیه لفظ دل باشد که دلالت
 او بواسطه تاثیر قوی تر خواهد بود و ثبات بنا برین است که سلطان
 العارفين برهان المحققين قطب الاولیا عو ث الاصفیا حضرت سلطان
 خواجه احمد الیسوی العلوی و اصحاب ایشان قدس الله بابر ارجم
 الا قدس نفس اسم الله متوجه شده تمام قوی خود را بآن اقدس
 در می دهند تا باند که مشغول کیفیت بخودی دست می دهند به شکیه
 نیست که اسم مبارک من و حرم کوناست و من و جبر تالیست از وجه
 نقش که حرف و صوتیت کوناست از وجه دلوش ربانیت بلکه
 رب است و در شتغال بلفظ تمام توجه بجا نیست معنی است که اخذیت
 صرف است و همان احدیت به تیغ انوار آثار طلمات کثرت خواطر

قطع کرده باط انساب خود را در فضای با منتهای دل پاک مراند
 و باط خودی او را با لکله در می چیند و مرتبه بخودی میرساند محقق
 نماید که از بعضی از منتها حضرت سلطان الاولیا سلطان ارجم
 او هم منقول است که از برای تحصیل تفرغ خاطر از صور کونیة که شیط
 حصول کیفیت بخودی است یکی از محسوسات مانند کلوخی سنگی و غیر آن
 متوجه میشده اند به اهل طریقه که چشم ظاهری را بآن می دوخته اند و فرقه
 بر هم نمیزده اند و جمیع قوای ظاهریه و باطنیه متوجه آن میشده اند تا
 آن غایت که خواطر با لکله منقطع میشده و کیفیت بخودی دست
 میداده از اینجا گرفته اند بعضی از مشایخ مناخرین که بآنان خود را
 میفرمایند که چشم خود را کشاده دارند با متوجه بشید و فرقه بر هم
 نزنند و این مضاعف را که لوح محفوظ است پیشانیای زبر خط خود
 ساخته اند و مشق و زشت نیست میکنند و بعضی از اکابر قدس الله ارجم
 و اول البنا انوار هم فرموده اند که نوع عالم از توجه ازت قبل توجه
 حضرت عزت عزت شانه و تم بر بانه باشد عاری از لباس حرف و صوت
 عرب و فارسی و باید که ثبات که ملاقات حوادث جسم و جوهر و عرض
 رحمت آرد ذکر با کلمه کیف عبارت از نیست ذکر با کلمه کیف پس عا
 لیک مقدار هر کسی نبود بنا برین گفته اند که اگر نتواند بنا بر حدیث ربانیت
 ربانیا بیا بلکه بنا بر آیت عالی در ربانیت نور السموات و الارض حضرت
 عزت شمل شان و کل بر بانه را بر صفت نورانیا متناهی در برابر
 بصیرت دارد بعضی دیگر غایت کرده اند که آنم توجهات حضرت
 حق و اکمل مراتب حضور مع المطلوب المطلق ازت که جمیع قوای

ظاهره و باطنیه را از تصرفات مختلفه باید معطل ساخت و خاطر را باید از همه
خواطر برداخت و متوجه حضرت حق بشی بر وجهی که معلوم حق بشی نیست
یعنی چنانکه دوست در واقع باید شد این توجه توجه به دست محمل مطلق
میولان صفت کویا میسر این حال است آنچه گفته اند نه انچه هر چه
هستی تو یا خدای بلندنی هستی تو یا بعضی دیگر است کرده فرموده اند
اگر کسی وجود را از همدانا منتهی در آب تخلیات حضرت حق بجایه و تو را
ملاحظه نماید و این معنی را عاقل دوم در برابر بصیرت خود در روشن بیند
مکروه و مطلق و وجود مقید و حقیقت وجود را در هر دو یکسانند
و اطلاق و تقید را از نسبت و اعتبار است او دانست که نسبت که این
ملاحظه او را حلا و لا عظیم بخش و ذوق مدام دهد بر صاحبان بصیرت
و ذوق پوشیده نیست که حاصل طرق ثلثه اخیره توجه به سمت یقین
توجه به سمت عالمی تر و موثر تر است از توجه به سمت و توجه به سمت و یقین
از توجه به غیر آن لیکن طریق اول ازین طرق ثلثه بسیار مشکل است لایق حال
مستندی نیست و اگر بر صفت نور تصور کند احتمال دارد که بنور قائم جمیع
اشتباه کند و در ضلالت افتد پس این توجه عالی بصاحبان مرتبه عالی
لائق باشد نه مبتدیان که ضعیف استعداد و مهاران طریقند اما طریقی
ثانی ما پیش ازین قرار داد بودیم که در اشتغال بلفظ توجه تمام بکار
معنی است که مسمای آن لفظ این توجه که مسمی بواسطه لفظ است نیز توجه
مطلق میولان صفت لیکن توجه کردن بجانب معانی که باز خود را
دارند بتوسط اسم ایشان نیست از آنکه بواسطه تسلط اسم روی
آورده شود بنابراین لایق حال مبتدیان دانسته اسما را واسطه ساخته اند

بسر حاصل طریقه سلطانیه با طریقی ثانی یکیت و اما طریقی ثالث بنای آن
بر وحدت وجود است مسئله وحدت وجود از عوالم مسائل تصویق
نسب البته لایق بحال مستندی نخواهد بود اما بر یکیه اختیار کرده اند از برای
مبتدیان اختیار کرده اند بلکه از مردمیکه استعداد آنرا دارند اختیار
نموده و گفته اند علم به امر عباد الله از رزقنا من جلاله و انکشاف لنا
القناع من مرموزات مقالته هم در بیان آن
ساکت در اوقات اشتغال بکار روی میدهد فرزند ارجمند علی بن محمد
مغالدین میر شهاب الدین زید شده بداند که ساکن چون روی
بغیر نفس آرد و از شهادت آن و از آفاق غیاب و شهادت معنی
بشد اول برده که در نظر او آید برده مکرر باشد آتش زنده ذکر را
بر سنگ دل باید زد تا آتش خفیه که در آن لغت بظهور آید و متغیر
شود بعد از آن آن تکرار میبودی نقل کنند تا اشتغال بکار پیشتر اول
صافی تر و دو دگر یکین باید که در لغت حیات کند که از وجه خلالت
و مقتضای خط نفس نباشد بلکه بقصد قوت طاعت و قومیدن از
برای قیام بر عبادت باشد چون تمام لغت جنین باشد و اشتغال
بکار بر وجه کمال شود بویهای خوشی می رسیده کبر و الوان
در نظر آید و مشاهده روحانیان اتفاق افتد و الوان مختلف
مثل سرخ و سفید و زرد و سیاه و سبز در نظر او نماید و این اثر قوت
آتش ذکر است بعد از آن چون آتش ذکر وجود ملطخ بلمعات خطوط
و ملکوت بقا و زورت معنی بکلی سوخته شود فنا حاصل شود دیگر
نور نفس بظهور آید و پرده او کیود خوش رنگ بود بعد از آن

نور دل طلوع کند و پرده سرخ و عقیق زنگ باشد ساک از دیدن آن نور
 ذوق عظیم بدل رسد و استقامتی در سلوک پیدا آید بعد از آن نور
 بر تواند از دود پرده او سفید باشد و درین مقام علم که از کشف شدن
 گیرد بعد از آن نور روح الهی شراق کند و پرده زر دمی بغایت خوش
 آینده باشد از دیدن او نفس ضعیف شود و دل قوی گردد و بعد از آن
 خفیه روح القدس شارت به وقت در تجلی آید و پرده آوسیه
 باشد بسیار بغایت صاف و عظیم با هیبت گاه باشد که از خونی دیدن
 این پرده سیاه ساک فانی شود و در غش بر وجود او اقبال مقصود
 آنکه آب حیات جاودانه درین ظلمات تعبیه هر که در بر تو نور حضرت
 مصطفی علیه الصلوه و السلام خود را جاداد و در ظل حمایت ایشان
 که کجاست خضر و ابرمنع آب حیات که مطلع انوار صفات رسیده
 و از کوثر غایت جام مجت در کشیده مستعدان شد که ملک متعال بصفت
 بصفت جمال و جلال بروی تجلی کند مر دایه که در نیم مقام بجوهر گردین
 ظلمات و دیعت است التفات نماید تا سکنه صفت از چشمه حیات
 محو م نماید و بقدم صدق درین ظلمات میرود و دل را قوی میدارد
 و البته باید که بیخ صورتها و آوازه های سیمناک حالف نشود تا نور
 خفیه از کمن غیب بظهور آید بعد از آن برسان میسر شود چون
 داد ان مقام و او بهشت نور مطلق که صفت خاص حضرت حق سبحان
 منزله از حلول و اتحاد و مقدس از انفصال و اتصال نمیباشد و پرده
 او نیز بهشت و آن سبزی علامت حیات شجره وجود بهشت این تجلی
 آثار بسیار است اول فناء که بعد از آن مشاهده احوال عجیبه مثل

الشفاق

از شفاق آسمان و تبدل زمین و تیره کوهها و آتش ستارگان شود و کوه
 آفتاب و ماه و انکدایم دو و کوکب سیاره و باز دشتن در عرصه و باز
 خوشتر حساب در تر از و گاه گذرانیدن بر صراط و در آوردن در درگاه
 و بر آوردن بر درجات و سایر امور که متعلق با فوت است محقر نماید که
 نور خفیه را تجلی از انبالی سر باشد و در عالم شهادت بیخ نوری بدو نماید
 و مرد ساک را در بدایت تجلی فانی گرداند و نور روح از نور آفتاب
 عظیم تر باشد و هیبت تر و غالباً تجلی او از پس پشت بود و احوال از حجب
 و رست نیم باشد و نور سر بر زهره ماند اما از نور انما تر بود و لطیف تر
 و کلی او در مواج باشد و خود را بر جمیع ساکن کند و در وجود وی
 کم شود و ساکن فانی گرداند چون ساکن از این حال باز آید علوم بسیار
 در باطن خود جمع بیند که هرگز خوانده بهشت و شنیده خون آن نور
 خود را در جسم او زند در همه وجودش تصرف کند خود را بر مثال آب منور
 بیند چنانکه گوشت و پوست و جامه که در تن او باشد همه این نور شسته
 باشد و نور دل گاه ماند در طور اول و لیکن نقطه حقیق که در آن
 تعبیه است و برابر دل ساک ظهور آید و در وقت تجلی خود را بر جانب
 چپ ساک زند و او را فانی کند و در قلب صنوبری کم شود و درین
 حالت انوار غیب احوال عجیب ساک طاری شود و نور نفس که در نور
 کرد ساک فرو گیرد و آن نور با مانده صافی که آفتاب بر و افقده باشد
 و از انجا عکس بر دیوار افتاده و تجلی نور نفس اقدس آفتاب
 نباشد اما نور دیگر که بیند چون شمع و مشعل و چراغ انوار ارواح
 طیبه باشد از جنس انفس علی اختلاف مراتب و تفاوت اقدار هم و

آنکه آسمان و ستاره کان و افتاب و ماه و بندگان ملکوت ملک فاق باشد
 و ملک ملکوت نفس و کاه باشد که انوار ارواح ملکوتی و انبیا و اولیا و
 السلام باشد و ملک فانی آتش که در بهایت بند علامت عبور سالک
 باشد بر غنیمت آشی وجود خود و برین در هوا و رفتن در هوا و
 گذشتن او باشد بر غنیمت هوا و شن کردن در دریا و رودخانه
 و رفتن بر روی آب دلالت کند بر گذشتن سالک بر غنیمت آب وجود
 خود و در آمدن در کوه و جبال و دریا و دریا را علامت عبور سالک است
 بر خروخا که او که شخص است از آن هر وقت که آفرای وجود
 سالک از ظلمات لغات خطوطی پاک شود آتشی خوش رنگ صافی
 سریع حرکت و در نظر آید و هواهای صافی نورانی و آسمانی منور
 و کوههای فراخ و مسراهای عظیم و پاکیزه و فرشتهای خوبسترده و انواع
 نعمتها مشاهبه کند و اگر اجرای وجود سالک ملوث باشد بظلمات خطوط
 و ملطخ باشد بظلمات هوا با خلاف این مذکور است بند چون آتشی
 پر و دود و سببها که بطلی حرکت و رومی افتد و او را میسوزد و همچنین
 منازل مخوفه و محلهای برهمن هر چه ازین جنس باشد و کاه بند که
 حیوانات موزیه مثل مار و کژدم و شیر و کرک و غیر آن با او زحمت قریب است
 آنها صورت نفس اماره باشد بقدر آنکه ظلمات لغات خطوطی بصفا
 لغات حقوقی مبدل گردد و صفات ذمیه بصفات حمیده مبدل میشود
 و این صور که به بصورت سیر چون کوه سفید و آب و دریا و غیر آن
 خوشتر از مبدل میشود و کاه باشد که صورت حیوانا خلق شود
 و بصورت انسانا مبدل شود و خود را با سالک نماید هر چند صفاتی

لغی حقوقی بیشتر حسن این صور بیشتر حسن این صور علامت
 حسن سیرت سالک بود ازین سخنان معلوم شد که رعایت لغی سالک
 واجب و لازم است پس سالک باید که در باب لغی احتیاط ببلند
 بجای آورد نفوذ باقیه اگر محرم مبتل شود باید که جو بقد از زمین
 بخورد و اگر شنبه باشد از توسع اقرار کند و در جلال از هر طرف
 برهنه کند بنور اشتها باقی باشد که خود را باز دارد و ناقص نشود
 و خواب غلبه نکند و از ذکر بازماند و در خوردن باید که نیت قوت
 طاعت باشد نه حظ نفس و لغات او حقوقی باشد نه حظ نفس که نفس را
 نیز حقیقت است که رعایت آن باید کرد و باید که امر و سطر را رعایت کند
 تا اوطاف و لغی نه افتد و امتثال بفرمان واجب الاذعان ملکوتی او را
 و لا تسرفوا کرده باشد و در روع نیز از حد در نکند و که حضرت حق
 جل و علا میفرماید که ان الله لا یحب المعتدین از حد در گذشتن
 در روع آن بود که جلال را بر خود جزم کند مخفقا که شیطان را ناری
 بصورت نور پس سالک باید که نور صورت را شناسد تا در غلط
 نه افتد باید دانست که نور شیطان چون لغتی باشد از آتش باید که
 و رده او بر روی زمین بتنه تمام بساط بر یک سرخ تیره گردد و نقطه
 خون سیاه بر روی آن سر خطاری شده و دل از دیدن آن لغات ضایع
 و ذکر به شواری گفته شود و همه اعضا متالم شود و جفا که کوی او را
 کوفته اند درین وقت باید که مرشد گردد و در پناه او که کجاست
 و بند که مشغول شد آن لغت برین فرو میرود و در دایه بزرگ
 ناخیر میشود و حقی در وجود سالک پیدا میشود و ذکر صافی بر زبان

شنبه از آنست که خوا
 بداند و سطر

او جاری میشود و آتش که متصاعد میشود و وقت خوش روی میدهد
 بدانکه و نور آنست عظیم که خلوت تاریک را روشن می کند و آن نور
 بقصر آفتاب مانند که در برابر پیشانی سالک ظاهر شود و چنانکه سالک
 نظر کند که او را بنید او مال را تر میرود تا وقتیکه در بالایی خلوت کوه
 پدید می آید و آن قصر از بالایی سالک مرتباً دیده می شود خلوت روشن
 میشود و بیشتر اوقات ظهور این نور و قوتی باشد که سالک از وضو
 ساختن مراجعت کرده در خلوت آمده باشد و بگذاردن نماز
 شکر مشغول باشد آنچه مذکور شد در اوقات بدایت است اما در هنگام
 آن قرص را که بالایی دید و در عین صدر خود بنید که از آنجا بیرون
 می آید اما قرص او از قرص آفتاب لطیف تر باشد و انوار او مایه نور
 و از کسوة لونه بیرون آمده اما سالک مبتدی اگر کنایه خلوت انوار
 بنید و الوان روشن مشاهده کند نه روشنی که بدان نقوش طرا
 توان دید از قوت آتش که باشد و گاه باشد که دایره در مقابل
 سالک ظاهر شود و انوار ملون از بیرون می آید همچون چشمه که
 آب از وی بیرون جهد این عمل است تبدیل صفت نفس از ماده لونه
 باشد بصفت بصفته ملکوتی و مطمئن که اللهم نور قلوبنا بنور
 و زین بالخلق المرصیه و الملكات الرضیه و لا تجعلنا من المنعوسین
 در بیان حال مرشد و مسترشد فرزند سعادت مند مغفولین
 امیر شهاب الدین زید زنده بداند که مرشد چون آنست
 و مسترشد همچون آهسته و ارادت دستیار آتش افروز و ذکر حضرت
 حو سجانه چون آتش بس باید که طالب آتش ذکر را در آتش خانه دل

خود افروخته بستناری ارادت الهی تربیت از حضرت مرشد است
 برکات کند تا تربیت در حق او ضایع نشود و مرشد مورد این مثل کرد که
 آهسته آهسته میگوید چون مرید ارادت خود را درست کند باید که طوفان
 عبادات مشغول باشد و تکامل نوز و وصولت را بخانه حق آنست
 بجای آرد و باید دانست که آدمیان در باب نماز چهار طایفه اند اول
 تمارک اند دوم ساهیانند سیم حافظانند چهارم داناانند اما
 طایفه اول که تمارک اند ایشانند که حوسیه و تعالی میفرماید که اولی
 کالانعم بل هم اضل حیف و در ربع باشد که سخن از ایشان گفته شود
 و وقت راضایع گردانیده شود چون حضرت حوسیه ساهیان
 بول یاد کرده حال تفاوت تمارک را از این قیاس باید کرد طایفه
 دوم که ساهیانند و وقف اند یک آنکه شومی نفس اماره و دنیای
 غدار ایشان را از نماز و اوقات آن عاقل ساخته تا که نماز را از
 وقت در گذرانند و سوس شیطان و هو حس نفسانه حیا ایشان
 شده بمثابه که از آنکه نماز از وقت بگذرد و قضا شود بپایانند
 حضرت حوسیه از احوال عقوبت مال ایشان خبر داده آنجا که
 فرموده فویل للمصلین من هم عن صلواتهم هون الایه قسم دوم
 آنانکه چون وقت نماز شود بنماز مشغول شوند اما بصورت دیگر
 باشند و بمنی در بازار حرمیه فروخت کنند یا زراعت و عمارت
 و غیر آن علایق و جالاتهم و مراتبهم مشغول باشند بکاره زحمت کنند
 و در طلب آب طهارت دود و وضو سخت و از خانه بیرون
 آمد و بمسجی در آمد چون وقت مناجات شد مناجات را بگذشت

سیر باز رفت در زمره آنان و خلش که در حق ایشان واقع است
آنکس که نیافت داع نیافت بس است این قسم از سبب عوام
مومنانند بعد از عقوبت در دوزخ اگر در عقیده فادی ندارند
امید بهشت بهشت ایشان است طایفه سیم که حافظانند ایشان از خواص
مومنانند چون وقت نماز در ایام روی نماز دارند و پشت بر دنیا
و هر چه در آنست کنند و چنانچه شرط نماز است باقی است رسانند به آنکه
اگر برگشته اند که چنانچه هر چیزی را اقلی در وقت نماز را نیز قایل
در وجوب است قائل صلوه ارکان اوست از قیام و قنوت و رکوع
و سجود و روج صلوه مراقبه حضور و شهود است مراقبه نصیبه قلست
در حدیث بنوی علی صاحب الهدی و ابی امامه که آن اقد لا نظرا
صور کم ولا الایحاکم و لکن نظرا لا قلوبکم و نیتا کم مناجات حضرت
قاضی الحاجات حضرت کار قلست بسزای که مطلق دل خود را در محراب
دارد و نگذارد که غیر در و خطور کند مثل بادشاهان باید پاک شد
و اگر نه بهم آن باشد که بسطوه قد سلطان مبتلا شود لغو و باقد
من ذلک حضور نصیبه سرست و شهود نصیبه روح لیس فغان
باشند که صلوات خمس را در اوقات مستحبه بن شراط ادا نمایند
حضرت حق سبحانه در کلام مجید خود از احوال ایشان خبر داده و حضرت
قال الذین هم علی صلوتهم یحفظون او لکن فی خات مکر مومنانند
جهانم دانم ایند و ایشان خاص طایفه باشند چنانچه حضرت حق جل
و علا از میان آدمیان ایشان را مخصوصیت باذکرده آنجا که میفرماید
ان الانسان خلق ملوغا اذما شر جودا اذما استلخیر منوعا

والله المصلین الذین هم علی صلوتهم و انهمون این طایفه علیه از حضرت
شهود کار بجا یا رسیده باشد که طرفه العینی غافل نباشند زبان حال
مترجم با جمیع حال باشد که همه خیال تو بنیم خواب بیداری همه حال تو
بنیم هر چه در زکرم بعضی از اکابر است که قدس سره هر چه گفته اند که
حاله قبل الصلوه کی از اصلوه اما ایشان درستی انیمه نام آن باشد که
تار و خنج در قالب است قالب و روح صلوه را نگذاریم بعضی از
مغزوران جاهل میگویند که سر مشغول بنماز است باین سخن گمراه شده
ترک قالب نماز میکنند این محض کراهی و عین تفاوت است چنانکه
از بعضی بد بختان عصر باشند می شود که میکنند اندک ما عر شده ایم
ایشان نام آن قومند که حق سبحانه در شان ایشان گفته سنسندیم
من حیث لا یعلمون جای ایشان فقر جهنم باشد لغو و باقد من المکر
والاستدراج لغو و باقد من مشر و انفسا و من سیات اعمال من بید
اقد فلا مضل و من یضلل فلا هادی له **کتاب مستوفی**
ثمره شجره ولایت فرزند ارجمند سعادت مند عصمت قرین مغفولین
امیر شما بالین طول آمد بقائه بدانند که در اصطلاح موقوفه زکیه
قدس سره هر چه اسم ذات اقدس که عبارت از اسم مبارک است
ست که مسخر است بجلال این اسم مبارک ره اطلاق است بلی آنکه
این اسم مبارک را اطلاق می کنند بر ذات مطلقه مجرد از جمیع
نسبت و اعتبار است که از نسبت خود و اطلاق دوم آنکه این نام
مبارک اطلاق میساید بر مرتبه الکیه که احدیت جمع استما فعلیه
و خوبیه است سیم آنکه این نام مبارک را گفته میشود و از و خواسته

میشود احدیت جمع جمع اسماء فعلیه و انفعالیه و جوبیه امکانیه را
 این نام مبارک را اعتبار اول درک مفهوم و مشهود و متجسّم شود
 که از خبر موعود نفی و لا یحیطون به علی و از روی معرفت و شفقت
 حذر فرموده چنانکه گفته و یختر کم اقله نفی آن مرتبه لا تعین است
 پس ازین مرتبه است مرتبه تنزلات وجودیه که انواع آن پنج است
 نزد کسی که تعین اول و ثانیه را یک مرتبه حد کرده و اولی را شش است
 اگر چه افراد و اشخاص آن از تحت شمار بیرون است هر یک ازین مراتب
 منظره است و مرایا که آن ذات اقدس در آن ظهور کرده باعتبار
 این ظهور است مذکور است مفهومیست و مشهودیت تعین از اعتبار
 از آن است که حضرت اولیا و تقدس را جمیع اسماء و صفات
 و شئونات و اعتبارات در ازل الازل دانسته کلیا اجمالیا لیکن در
 مرتبه اسماء و صفات و شئونات و اعتبارات از یکدیگر و از حضرت
 ذات ممتاز نیستند بلکه در آن مندرج و مندرج اند چون اندراج
 درخت و شاخ و برگ میوه در روانه احدیت جمع است که در معنی
 دوم و سیم این نام مبارک مذکور شد اشارت بتعین اول است لیکن
 معنی سیم از دوم اشتمال است چنانچه غیر خفیه است تعین تا اعتبار
 از آن است که حضرت او سبحانه در ازل الازل خود را جمیع اسماء و صفات
 بطریق تفصیل دانسته که ذات از صفات و صفات از یکدیگر ممتاز
 این مرتبه فرج مرتبه اول است بفرعیتی که تفصیل را محال را دارد
 حقایق ممکنات عبارت ازین صور علیّه تفصیلیه است هر کدام که
 حقیقی ازین حقایق را آنچه شرط وجود خارجی است روحا و لا

و حجاب حصول نبوت بر طبق آنچه در حضرت علم بود بخارج فی آید پس
 اعیان خارجی فرج صور علیّه آید در اصطلاح این طایفه علیّه
 زکریا قدست اسرار بهم و اقیصت الینا انوار بهم تعین اول را
 حقیقت محمدیه میگویند پس همه اعیان خارجی و همه حقایق
 فرج حقیقت محمدیه هستند هر چند که آن موجود خارجی گفته شود
 مگر نه باشد پس کسی که حقیقت کعبه را بر حقیقت محمدیه تفصیل کرده
 و چون از او پرسیده اند چنان و چه گفته که مراد من حقیقت کعبه کل
 و خشت نیست بلکه آن ذات اقدس است که در آن جلوه گرفته است
 پس اگر حقیقت و اجماع بر حقیقت محمدیه تفصیل کرده باشد جمیع آن سخن
 از آن گویند و عجب از عجب است که از راه صواب هر چهل دو را فتاده
 زیرا که اگر ظاهر مراد است چیست که منظر نیست و اگر حلول مراد است
 نفوذ باقیه من ذلک تعالی الله عن ذلک علو اکبر پس این سخن موافق
 اصطلاح و نقل است و نه مطابق دریافت و تحفل بلکه سخن است محمد
 زای با آنکه او را اصل باشد و اگر توجیه کرده شود که چون حقیقت است
 الکی در حضرت کعبه ثابت است و در غیر آن نه و تفصیل از حد و خارج
 معینه است متضانی تفصیل مطلق نمیکند میتوان گفت که این سخن
 چند آنه موجه نمی آید زیرا که اگر مراد بر حل تفصیل این میبود آن
 سخن که مراد من حقیقت کعبه کل و خشت نیست بلکه آن ذات
 اقدس است حاجت نبود که مسی و الله حضرت خانه است چنانچه
 آیت علامه درایت قول و جهل نظر است از هر مفید من معنی است
 با آنکه مسی و الله به سخن که بنا بر دفع توهم مسی و الله میبودی است

چنانچه در حجاب نبوت است
 و حجاب خود نوشته اند

دلالت بر فضیلت از آن جهت نیرند از وجوه آنکه مغیر علی الطلاق لغت
 ذات و قوت تر بهت صفاته کسی دهد و از دیگری باز دارد اگر استحقاق
 ذات و عدم آن منشأ باشد دلالت بر فضیلت میکند و الا فلا و کما
 از قبیل ثانی است با آنکه استحقاق در کثرت ممکن که عدم محض و نابود شود
 زبان حال او مترنم مانع نقل است که نیادم از خانه خبری نیست
 تو ادوی همه جز من خیر است عطا می که در جای شده و در جای دیگر
 نشده اگر کسی از غنایت و عدم غنایت باشد دلیل فضیلت است
 خاک اگر محسن کسی جان کند بنا بر غنایت و مریعی که با و دارد و از
 دیگری باز دارد بنا بر عدم غنایت تفضیل اول بر ثانیه ازین جهت
 کرده میشود و اگر ثانیه را با همان غنایات غیر متناهی نه افزای کشیده
 باشد که هیچ کس را تو بهم آن مانده باشد که عدم حسان خاص بنا بر عدم
 غنایت است چه محل آنست که بنا بر حسان نه کور و عدم آن اول بر ثانیه
 تفضیل یا به حضرت سرور کانیات و خلاصه موجودات صامد
 و علی آل و سلم هر چه از عالم است همه طفیل اوست صامد علیه و سلم
 چه کنیایش داشته باشد که تو بهم تفضیل هر چه بران حقیقت جامع
 کرده شود العجب العجیب العجب من مدخرات الله و یقول انما نقدر
 علی آثاره الم یسبح فونه بسی یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا لا
 تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا لا تفعلون حفظ الله
 المسلمین عن الذبح علی مثال هذه الاقوال و عن الاستغفار بالایم
 من الاقوال والاحوال مت الکتابات بعون الله رفیع الاما

نمود

مکتوبات شش گانه که در خانه کتاب حجت الذاکون است بنام فرزندان
 ارجمند امیر شهدا بوالدین است این چند بیت در ذیل مکتوبات در وقت
 ای شهدا الحق و الدین بعد ازین سعی کن تا واری از آن این
 شش صحیفه سوی تو رسیده است آفتاب از مطلع خوی تو تافت
 شش حبت را نورد زین صوف که بطوف خولک من لم یطف
 هر که در زوایا کوی این سبق پانصد بر تارک بهفتم طبق
 که به پیش جسم پاکش در میان هست ز روشن بدم رو جانان
 بلکه در جای که آنجا جای نیست جانی تر لکفتن آبی گفت است
 سینه اش آینه شش رو شود جمله در شش شهادت کو شود
 شاد به شود و کرد و جلد یک اندرین معنی باشد هیچ شک
 زین شهادت کن که گفت که بود قصه بگزینت استعداد اوست
 هر که استعداد دارد و اخین اوست مقصود از خطاب یقین
 ای صاحب که شد در خطاب یک شد غایب از روی خواب
 وی غایب که نبود در خطاب لکن شد حاضر حاضر خواب
 کن کثیر خط من لب اللباب شل خط الفصل من فصل الخطاب
 آفتاب تافت از وی رومتاب
 تا غافل محمود و ران در حجاب
 مکتب

مکتوبات شش گانه که در خانه کتاب حجت الذاکون است بنام فرزندان
 ارجمند امیر شهدا بوالدین است این چند بیت در ذیل مکتوبات در وقت
 ای شهدا الحق و الدین بعد ازین سعی کن تا واری از آن این
 شش صحیفه سوی تو رسیده است آفتاب از مطلع خوی تو تافت
 شش حبت را نورد زین صوف که بطوف خولک من لم یطف
 هر که در زوایا کوی این سبق پانصد بر تارک بهفتم طبق
 که به پیش جسم پاکش در میان هست ز روشن بدم رو جانان
 بلکه در جای که آنجا جای نیست جانی تر لکفتن آبی گفت است
 سینه اش آینه شش رو شود جمله در شش شهادت کو شود
 شاد به شود و کرد و جلد یک اندرین معنی باشد هیچ شک
 زین شهادت کن که گفت که بود قصه بگزینت استعداد اوست
 هر که استعداد دارد و اخین اوست مقصود از خطاب یقین
 ای صاحب که شد در خطاب یک شد غایب از روی خواب
 وی غایب که نبود در خطاب لکن شد حاضر حاضر خواب
 کن کثیر خط من لب اللباب شل خط الفصل من فصل الخطاب
 آفتاب تافت از وی رومتاب
 تا غافل محمود و ران در حجاب
 مکتب

اندر کبریا بمشروع
طبقات حنفیه

في الكيري رجلٌ يذكر الله جهداً وآخر ينجي بعز
لأنه منع عما امر الله تعالى فلا يصح الدين وتحمف الفق
من إذا مسلماً بخير حق كبح التعزير شرح مختار
وعن مغيرة بن شعبه أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
قلوب يقول جهداً وبر صلوة المكتوبات فتاوى المكنونة
لا اله الا الله وحده الخ
متفق عليه وروى عتبة ابن عامر هكذا فتاوى المكنونة
وروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
بصريح لا اله الا الله وحده الخ
ولا شريك له الخ فتاوى المكنونة
في الكلام
في الكلام

از لسماء و از نشئت و از الارض
از کتب و از کلام

قسم اثبتی

اد
از لسماء و از نشئت و از الارض
از لسماء و از نشئت و از الارض

عزو
همه شایسته از لسماء و از نشئت و از الارض
بودند طرف مزدا و از لسماء و از نشئت و از الارض
حضرت اگر طرف مزدا و از لسماء و از نشئت و از الارض
و حق و اقیانوس و از لسماء و از نشئت و از الارض

